رس

پانچ شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۲۳۲۱۰

رده‌بندی دیویی: ۱۳۳۲ ه ۵۱۳ ع ۲۹۷/۹۵۹ مرجع ☐

سرشناسه: عرب باغی، حسین، ۱۲۵۶-۱۳۲۹.

عنوان قراردادی:

عنوان: هدایة الانام فیمن لقی الحجة فی المنام.

شرح پدیدآور:

کاتب: علی اصغر ابن عبدالصمد خوشنویس تاریخ کتابت:

محل نشر: تبریز ناشر: مطبعه مشهدی اسدآقا تاریخ نشر: ۱۳۳۲ ق

صفحه شمار: [۱۸۴ ص] مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۷×۲۶ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: عباس فخیمی تاریخ ثبت: بهمن ۱۳۶۲

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق - رویت.

شناسه(های) افزوده: الف. خوشنویس، علی اصغر، کاتب. ب. فخیمی، عباس، اهداکننده. ج. عنوان.

فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۷۸.

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات

نام کتاب هدایت الانام فیمن لقی الحجة علیه السلام فی المنام
مؤلف حسین موسوی الاورمی
موضوع مناقب زبان فارسی
سال چاپ ۱۳۳۲ق محل چاپ
شماره عمومی ۲۲۲۱۰ کتابخانه / بخش
اهدائی/وقفی/خریداری عباس نخعی تاریخ
طول ۲۲ عرض ۱۷ شماره صفحه ها بدون صفحه‌بندی

مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐
ملاحظات

کتابخانه آستان قدس
شماره کتاب
اهدائی ...
کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت
۵۶۳
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
۵۶۳
شماره ثبت
تاریخ ۶۳

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الرؤیا من آیاته العظام وجعلها من الطائفه
وهدایاته الواضحات الجسام واخرج بسببها کثیرا من الناس عن
شبه الظلام وسهل بها طریق السالکین الی دار السلم والصلوة
علی معدن الحکمة والحقایق ومخزن العلوم والمعارف والدقایق
محمد وآله الذین هم خزان الوحی والرقایق خصوصا علی القائم
المهدی الذی امتاز عن جمیع الخلایق من الآن الی ان ترجع الارواح
الی الاجسام ویأتی الله بالملائکة فی ظلل من الغمام واللعن علی
اعدائهم وظالمیهم ما دار الرؤیا بین الانام ومنکری فضائلهم
ومعاجزهم فی الیقظة والمنام وبعد چنین گوید احقر جانی
حسین بن نصر الله بن صادق الحسینی الموسوی الارومی
عفی الله عنهم بحق محمد وآله الطاهرین که چون سال قبل کتاب
مستطاب تحفة المهدیة در فضایل واحوالات حضرت صاحب
الزمان علیه السلام را نوشته ودر باب دهم از آن جمل

کتابخانه آستان قدس
ویژه کتاب

۲۹۷/٤٦٧
ه ٤٤٣ الف
برگشته

حکایت از حکایات آنکسانیکه بخدمت آنحضرت رسیده اند و هر کدام
از ایشان بر معجزه و بلکه بر معجزات از آن بزرگوار در ایام غیبت
مطلع شده اند ذکر کرده بخاطر قاصر رسید که چهل رؤیاء نقل کند
از رؤیای آن اشخاصیکه در عالم خواب آنحضرترا دیده اند و هر کدام
بر معجزه واقف شده اند و یقین ایشان بر وجود آنحضرت زیاد شده و
هر یکی هدایت بی نهایت یافته و حالت رؤیای ایشان مثل حال بیداری
گردید و هر کدام از آن رؤیاها هدایت است از برای اهل بصیرت و طریقت است
برای مردمان اهل معرفت و شناختن آنحضرت و اقرار بر امامت آن بزرگوار
و موسوم کرده این کتابرا بهدایة الأنام فیمن لقی الحجة علیه السلام
فی المنام و قبل از شروع بذکر حکایات لابد است از ذکر یک مقدمه
تا آنکه باعث بصیرت واضحه گردد و سبب معرفة لائحه شود و از برای اهل
دانش علم کامل حاصل بشود بر صدق آن حکایات و فرق نگذارد میان
دیدن آنحضرت در خواب و بیداری و بلکه واضح بگردد که حصول معرفت
و علم در رؤیاء و منام زیادتر است از حاصل شدن آن در بیداری اگر
رؤیای صادق باشد پس میگوییم بعون الله تعالی و ببرکت ائمه هدای ع
بدان ای برادر دینی که رؤیاء از آیات انفسیه خداوند عالم است که
در نفس انسان قرار داده و در آن فایدههای جمیله و حکمتهای جلیله
است و قرار داده است خداوند آنرا طریق بسوی معرفت بسیاری از مطالب
صعبه مهمه و سبیل بسوی رسیدن بر جمله مسائل مشکله که دائر است

در بین این امة هم چنان مطالب و مسائل که فقد آنها عظیم است حلّ
آنها دشوار است و معرفتیکه از رؤیاء در خصوص حلّ آنها حاصل میشود
معرفتی میگردد که وجه حقیقت آشکار شود و اصل آن واقع و واضح گردد
بحیثیتیکه محتاج نمیشود صاحبان رؤیاء بسوی مقالات جدلیه و کلمات
نزاعیه و از یقین بدرجه میرسد که قلب آن مطمئن میشود و خارج میگردد
از تزلزل و اضطراب و داخل میشود شخص آن رؤیاء در زمره اولی الالباب

فایدهٔ اوّل از آن فایده ها آنست که بدرستیکه رؤیاء راه است بسوی
اعتراف خالص از شک و ریب و تصدیق وجدانی از صمیم غیب و قلب
بمقدس وجود خداوند جل جلاله بجهت آنچه که در قلب انسان در وقت رؤیاء
ایجاد میکند خداوند عالم و مینماید بر او از آیات و علامات واضحات که شخص
آنها را میشناسد و بیقین میداند و آن رؤیاء طریق قویم و صراط مستقیم
میشود برای شخص که محتاج نمیگردد با وجود آن برای ترتیب مقدمات و
نظر کردن بسوی استدلالات و تأمل نمودن در دلالات و آن رؤیاء از
کشف شده های فطریه است و از مواهب غیبیهٔ خداوند است مثل علوم
فطریه و الهامات ربانیه است که خداوند بسبب آنها عباد خود را بطرف معرفت
خودش و اقرار بقدرت و حقانیت حضرتش میبرد که خود شخص نمیداند که این
معرفت فطری و یقین جبلّی برای او کدام وقت حاصل شده و بچه برهان
معرفت پیدا کرده است و ایضاً رؤیاء چونکه از حوادث است پس دلیل
میشود بر وجود خداوند عالم قادر که آن رؤیاء را در نفس شخص ایجاد نموده

زیرا که در آن عجایب و غرایب بسیار است و حادثه هر فردی که عجیب و لطیف شد
بر وجود خالق ادلّ و اتمّ میگردد و بلکه چونکه رؤیا از عالم غیب است و دید
نیست در وجود آن از برای احدی بعلّت اینکه هیچ کس پیدا نمیشود مگر آنکه در
عمر خود رؤیاهای صادقه دیده پس آن از احسن طرق است و ادلّ دلیل بر
تصدیق وجود خداوند غایب از جمیع حواسّ و محجوب از خیال و قلوب

فایده دوّم از آنها آنستکه رؤیا طریق واضح و دلیل لایح است بسوی
تصدیق پیغمبران و رسولان و راه روشن است برای اذعان و اعتراف
بر وصایت و خلافت اوصیاء ایشان زیرا که آن بزرگواران بسیار شده
که بر اشخاصی خبر داده اند از امور غایبه و از چیزهای بدیعه و بعیده پس
پس آن اشخاص همان اشیاء را در رؤیا دیده اند و تصدیق بر قول ایشان
نموده اند و چه بسیار معجزات و خارق عادات از آن حضرات بر خیل از
اشخاص ظاهر شده در حال حیات و بعد از ممات و بلکه معجزات بعد از وفات
ایشان که از برای کثیری از مردمان واضح گردیده دلیل واضحتر است بر صدق
ایشان از آن معجزاتیکه قبل از وفات بمردم ظاهر شده و چه بسیار کسانی شده
است که بسبب رؤیائی که دیده اند محبّت انبیاء و اوصیاء در قلب ایشان جا
گرفته و معرفت ایشان بر نبوّت و امامت آنحضرات زیادتر گردیده است و
از ظلمات جهالت بسوی نور معرفت بیرون شده اند و چه بسا اشخاصیکه در
کفر و شرک خود خوابیده و صبح کرده در حالتیکه از مؤمنین گردیده و چه بسیار
منافق و مخالف بر بغض و غیظ خود خواب کرده پس بیدار شده در حالتیکه از

چنین کنند و مرحوم محقق نوری رضوان السلام فرموده که شنیدم شیخ فلان
یهود که دین یهود را ترک نکنند تا آنکه ببینند در منام چیزها که دلیل باشد
بر حق بودن دین اسلام و ما مشاهده کرده‌ایم از ایشان کسانی را که داخل شده
بودند در اسلام از جهت رؤیاء که دیده بودند و شنیدم از بعضی ایشان که می
گفت هر کس از ما یهودان داخل بشود در دین اسلام و ببیند چیزها در منام پس
ایمان او عادیه است و برهان دوام نیست تمام شد فایده لا سیّما آنکه
رؤیا طریق است از ثابت بودن اطلاع بر غیبهای گذشته یا آینده و فایده
بر رفع کردن استبعاد از معرفت انبیاء و اوصیاء بر آن غیبها که از آنها خبر
میدهند و سبیل است بر دفع توهم اختصاص علم غیب بذات خدا و نفی را
کرد وقتیکه معلوم شد که کسی بسبب رؤیاء صادقه از غیب خبر میدهد بدون
ریب پس پیغمبران و امامان نیز از غیب خبر میدهند بعلت آنکه رؤیا یکه ممکن
شد عالم بودن بغیبها از مردمان جاهل در خواب پس چرا ممکن نباشد
دانستن آنها برای مردمان عاقلان در خواب بیداری پس وقتیکه معرفت
غیب در خواب ممکن گردید پس لازم میشود که در حال بیداری نیز ممکن شود و هرگاه
ممکن شد که کافر و منافق در خواب مثل مرده شود و از غیب خبر دهد پس بطریق اولی
پس چطور میشود که اولیاء الله بعد از جهد و جهد و معرفت کامله از غیب خبر ندهند
و با وجود آنکه حواس ایشان کم و نفس ایشان کامل و خود شان عالم است
پس شبهه آنکسانیکه میگویند انبیاء و اوصیاء و اولیاء غیب را نمیدانستند و نمیتوانستند
که از آن خبر بدهند باطل شد فایده چهارم آنکه رؤیاء طریق دانستن

مغایرت

مغایرت نفس است با بدن انسان که آن نفس انسانیه است و اکثر افعال از بدن به احتیاج
است و بدن محتاج باو است و راهی است بسوی معرفت جسد دیگر از برای
نفس که آن جسد نفس با این جسد محسوس دنیای شباهت دارد در جمیع جوارح
و اعضا پس چنانکه در شخص جسد و جسم محسوس است و با این جسم و جسد
میرود و میاید و میخورد و هرچه میخواهد میکند همچنین با آن جسد و جسم
غیر محسوس در عالم رؤیا میرود و میاید و میخورد و بعضی چیزها را میکند
پس معلوم میشود از رؤیا که انسان بغیر از این جسد محسوس جسد دیگر دارد
و بغیر از بدن نفس دارد چنانکه حضرت صادق علیه السلام در حدیث اهلیلجه که در مجلد
دوم بحار است بطبیب هندی فرموده که آیا در خواب دیده که میخوری و میاشامی
تا آنکه لذت آنها بر قلب تو رسیده عرض کرد بلی حضرت فرمود آیا دیده که در خواب
میخندی و گریه میکنی و سیر میکنی در بلاد و بلادی که دیده ای و آنهائیکه ندیده ای عرض کرد
بسیار شده حضرت فرمود آیا دیده در خواب کسی از اقارب خود از برادر و پدر و سایر
اقوام خودت که قبل از این مرده بودند و تو آنها را در خواب میشناسی عرض کرد بسیار
شده است فرمود خبر ده بمن که کدام حواس تو اینها را درک کرده در خواب تو
تا آنکه قلب ترا دلالت کرده بر دیدن مرده ها و گفتگو نمودن با آنها و خوردن
طعام آنها و جولان کردن در بلاد و خنده و گریه نمودن عرض کرد نمیدانم
کدام حواس من اینها را درک کرده و چطور حواس من درک میکند و حال آنکه
در خواب جمیع آنها بمنزله مرده شده فرمود خبر ده بمن کدام حواس تو مقرر
کرده بود اینها را در قلب تو تا آنکه در خاطرت مانده بعد از بیدار شدن عرض کرد

حواس بمنزلهٔ رعیت حاکمند که هر چه بر آنها عرض شود بعینه میرسانند بدانجا
دیگر آنکه حواس و اعضا همه آنچه مذکور شد محتاجند بحکم و
قلب و توانست که خطا و غلط ازو واقع شود قلب عقل را که آن عقل حجت
خواهد گرفت و بالاتر از خود نیست حاکم [illegible] که قلب عقل برای است بر
حواس و صاحب آنها و سرانجام دهندهٔ آنهاست و هیچ کلام از حواس واقع
نیست بر اینکه یک چیزی بکند بر جسد بدون اذن قلب و دلالت آن و بغیر
تدبیر آن چنانکه خلیفه … قلب مدبر از برای جسد که بآن قلب میشنود
و میبیند و قلب حاکم است بر جسد … امر کننده بجسد که جسد مقدم
نمیشود بر قلب … بواسطهٔ قلب حواس میشنود و میبیند و اگر
قلب امر کند حواس را … اگر … نهی بکند قبول میکنند
و حزن و فرح و قلب … اگر یکی از حواس فاسد شد قلب در
… از خود باقی … اگر قلب فاسد شد جمیع حواس باطل میشود تا آنکه
نمیشنود و نمیبیند تمام شد پس از این حدیث معلوم گردید که بدن و
جسد غیر از عقل و نفس و قلب است و دانستی که غیر از جسد یک چیزی
دیگر است که گاهی از آن تعبیر میشود بنفس و گاهی بقلب و گاهی بعقل
که در و بآن همان چیز میبیند و میشنود و میفهمد و هر چه کرده باشد او میکند
نه جسد و بدن شخص و این چیز … طریق وجدانی است تصدیق
آنچه نطق کرده بر آن شرع انور و خبر داده برای حضرت پیغمبر از باقی بودن
نفوس بعد از هلاک ابدان و عدم فناء نفوس بفانی شدن بدن زیرا

آنصاحب شیخ خبر داده در امثال این خوابها که انسان بعد از خواب شدن
بدن و وفات بودن آن باقی است در عالم برزخ و در قیامت و در وقت تجسّم
تصدیق آن اخبار را میکنند بعلت آنکه بسیاری از مردم مرده‌ها را از اقارب
خود شان در رؤیا می بینند و آن مرده‌ها بایشان میگویند که فلان مال را
در فلان مکان گذاشتم و آنرا از آنجا بیرون کن و یا آنکه میگویند که
بفلان شخص قرض دارم و از جهت دین او در شدت و عذاب میباشم و
نحو اینها چنانکه محقق نوری در دار السلام از این قبیل رؤیاها بسیار
نقل کرده از آنجمله از قطب راوندی او نیز بسند معتبر خود ذکر کرده که
شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام آمد و عرض کرد پدر من
مرده و برای او مالی بود و من صاحب عیالم و نمیدانم که مال او در کدام مکان است
و من از دوستان شما یم و مرا غنی کن حضرت فرمود بعد از نماز عشاء بحضرت
پیغمبر ص و آل او صلوات بفرست که انشاء الله پدرت جای مال را بتو
میگوید پس آنشخص همان نحو عمل کرد پس پدر خود را در رؤیا دید پس باو
گفت که مال من در فلان مکانست آنرا بردار و بخدمت حضرت برو
و بآنحضرت خبر ده که پدرم جای مال را بمن نشان داد و ایضا از مناقب
ابن شهرآشوب نقل کرده که شخصی بحضور حضرت جواد ع آمد و عرض کرد
یابن رسول الله مرا دریاب که پدرم بفجاة مرده و هزار دینار داشت
و جای آنرا نمیدانم و عیال زیاد دارم حضرت فرمود بعد از نماز عشاء
صد مرتبه صلوات بر محمد ص و آل او بفرست تا آنکه پدرت بیاید و بتو خبر

بد شد پس آن شخص عمل نمود بفرمودهٔ امام ع پس پدرش او آمد و در رؤیا جمالش را
بر پسرش بیان کرد و آمرزید بخدمت حضرت آمده و رؤیای خود را گفت و مال را پیدا
کرد و ایضاً نقل کرده از عالم تقی فاضل متقی آقا سید علی اصفهانی حکایتی
که حاصل آن اینست که من در نجف اشرف بودم پدرم در اصفهان مرده
خبر وفاتش بمن رسید و بعد از هفت ماه والده‌ام وفات کرد و بعد از
زمانی پدر بزرگوارم را در خواب دیدم و گفتم که شما در اصفهان مدفون
شده و من ترا در نجف می‌بینم گفت بلی مرا بعد از وفات بنجف
اشرف آوردند و منزل ما در نجف است پس از حال او سؤال کردم گفت در
ضیق و در تنگی بودم و الآن حالا در حال خوبم و فرج برای من حاصل کردید گفتم
تو هم در ضیق بودی گفت بلی زیرا که حاجی رضا ابن آقا بابا نعلبند از من طلب داشت
و از جهت طلب او حال من بد شده بود و در تنگی بودم پس من از شنیدن این
تعجب کردم و از خواب بیدار شدم و کاغذی به برادرم که وصی پدرم بود
نوشتم و صورت رؤیا را ذکر کردم و سؤال کردم که پدر از حاجی رضا قرض دارد
یا نه پس برادرم در جواب نوشت که دفتر پدر را تفحص کردم و او را مقروض به حاجی
رضا ندیدم زیرا که اسم او در دفتر نبود پس من دوباره باو نوشتم که از حاجی
رضا بپرس پس جواب آمد که از خودش پرسیدم گفت بلی پدرت بمن هیجده تومان
قرض دار بود بغیر از خداوند کسی نمیدانست و بعد از وفات او از تو پرسیدم
که اسم من در دفتر هست یا نه تو گفتی نام ترا در دفتر پدرم نیافتم من با خود
خیال کردم که اگر بگویم که پدرت بمن قرض دارد تو قبول نمیکنی زیرا

که شاهد ندارم و از این جهت سینهٔ من تنگ شد و دانستم که دو دفتر تمام حوا
ضبط نکرده و من هم از جهت نبودن شاهد قبض نکردم و معلوم شد که
که او مشاهده کرد خصوص قرض مرا که پس من برگشتم در حالت مأیوسی و
پریشانی پس پدرم صورت رؤیاء مرا با او گفته بود و اراده کرده بود که دین
پدر مرا بدهد پس حاجی رضا بعد مرا ابراء کرده بود از جهت خبر دادن او از
رؤیاء بحق او فایدهٔ مشتمل انکه رؤیاء راهیست بسوی معرفت وجود
عالم برزخ با وسعت که مشتمل بر جمیع آنچه در این عالم است از ماکول و مشروب
و منکوح و مرکوب و جمادات و نباتات و مدرکات و مبصرات و لذات و بهجات
چنانکه هر کس در عالم رؤیاء از عالم دنیا بیرون رفته آن دیده شده که اثر آن بجهت
ولذت باقی مانده در عیان چنانکه حضرت صادق در بعض از فقرات حدیث
اهلیلجه بطبیب هندی فرمود که بمن خبر بده که آیا احتلام شده و در رؤیاء قضای حاجت
خود را کرده در زنیکه او را بشناسی و بعد منکر بیداری شده که محتلم
شده فرمود آیا یافته از برای آن لذتی بقدر لذت خود در بیداری که تحرک
انزال کرده باشی چنانکه در بیداری میکنی عرض کرد بلی تمام شد پس از اینها معلوم
شد که غیر از این عالم یک عالم دیگر است با وسعت شامل بر نظایر آنچه در این عالم است
و از آن عالم تعبیر شده بعالم مثال زیرا که هر چه که در این عالم دنیا است مثال آن
در آن عالم موجود است چنانکه گفته شد و از برای آن نامهای دیگر هم هست
و از برای اثبات آن شواهد بسیار است از احادیث و بعضی از علماء ادعا
کرده ثبوت آنرا با قطع نظر از اخبار بطریق کشف و عیان و دیگران با دلیل

وبرهان وانکار رؤیاء ازشواهد اقوی وازادلهٔ واضحه است بر وجود ان
بوجدان فایدهٔ هفتم انکه رؤیاء راه است برای جواب شبهات ودفع
استبعاد از انچه در احادیث بسیار ودر اخبار بیشمار وارد گردیده است از
متنعم بودن مردگان در قبرها ومعذب شدن انها در انجا با وجود انکه
در اجساد انها اثر لذت وزحمت پیدا نمیشود وبسا اتفاق افتد که در یک مکان
چند نفر از ایشان جمع میشود یکی اهل عذاب ودیگری لایق ثواب ونفع این
یکی بان دیگر وعذاب ان دیگری باین یکی سرایت نمیکند وبسیار میشود که
کسی در نزد مرده میباشد ودر ان اثر لذت ومصیبت ظاهر نشود وغیر از این
از شبهات والسنه وتشکیکات ملاحده در قلب عوام میاندازند ومردم را از
احادیث صحیحه واز اعتقادات واضحه صحیحه بر میگردانند پس العوام کالانعام
نیز باور میکنند واز دین بیرون میروند واما جواب این شبهات که مردمان عوام نیز
بدانند وبالمره استبعادشان زایل شود واهی وباطل بفهمند پس انست که شخص
نائم در خواب میبیند از صورت شخصی هایل وبا هیبت وصورت بد که او را میزند
ویا میکشد ومار برا و حمله میکند ویا او را میزند پس همان شخص در رؤیاء هم
قد رنجه میشود وچه شدتها میکشد تا انکه او را تو میبینی که در خواب مضطرب
شده وعرق کرده وصورت او تغییر یافته وحال انکه در نزد او کسی نیست که او را
بزند وبکشد ومار در اطراف او نمیشود که برا و حمله نماید واو را بگزد وهم چنین
شخص در رؤیاء چیزهای خوب مرغوب ببیند ولذت میبرد ومسرور میشود
وخوشحال میگردد وجماع ومعانقه با زنان میکند وحال انکه در نزد او چیزی

نیست

نیست پس حال روح بعد از موت و در قبر و برزخ مثل حال همان شخص خوابیده
پس همچنانکه شخص در دنیا لذت و زحمت می‌بیند بدون آنکه در بدنش حرکت
باشد و کسی از راحت و مشقت او خبردار بشود همچنین است حال روح در عالم
برزخ قبل از قیامت و بمضمون اخبار بسیار وارد شده تشبیه حال برزخ و آنچه
بر شخص وارد میگردد از حزن و فرح بحالت خواب چنانکه علامه مجلسی در بحار
بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده در آنچه وارد میشود بر شخص در قبر و از
مسئله منکر و نکیر تا آنکه فرموده پس شخص مؤمن جای خود را از جنت می‌بیند
قبر او را وسعت میدهند بعد از آن دو ملک باو میگویند که بخواب خواب عروسیکه
در آن احلام نیست در باکره ترین خوابیده در آن سیا شده و ایضاً در بحار
از آنحضرت در حدیث مفضل روایت کرده ... باو میگویند که نظر کن بر بالای
سر خود پس نظر میکند بمنازل خود در جنت و نهرهای ... از حور العین تا آنکه
باو میگویند بخواب بچشم روشن مثل خوابیدن عاشق در حجله خود تا
روز قیامت تا آخر حدیث و در تفسیر قمی از آنحضرت در حدیث قبر فرمود که
اگر مؤمن باشد میگوید شهادت میدهم که آن پیغمبر خداوند است و بحق آمده
پس گفته میشود باو که بخواب خوابیدنیکه در آن احتلام نیست و نیز روایت از
حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده فرمود پس اند و ملک قبر او را وسعت میدهند
بقدر مد بصر و از برای او دری بسوی جنت باز میکنند و باو میگویند بخواب
چشم روشن مثل خواب جوان صحیح المزاج تا آنکه فرمود پس بکافر میگویند
که بخواب در شر حال و در کافی از حضرت صادق ع روایت نموده فرمود آن

دو ملک نزد مؤمن میایند تا انکه فرمود پس باو میکویند که بخواب خوابیکه
دران حلم و بدی نیست و ایضاً از انحضرت روایت کرده که فرمود در قبر از میت
سؤال میکنند تا انکه فرمود کفته میشود باو که بخواب خوابیدن عروس چشم
روشن و ایضاً از حضرت امام موسی کاظم ع روایت کرده که فرمود کفته میشود
بر مؤمن در قبر او که خدای تو کیست تا انکه فرمود میکویند باو بخواب خوابیکه
دران احتلام و بدی نیست مثل خواب عروس و ایضاً روایت کرده از حضرت
صادق ع در حدیث شریفی فرمود پس کفته میشود بر مؤمن بخواب مثل خواب عروس
بخواب خوابیکه دران احتلام نیست و ایضاً از انحضرت روایتکرده در حدیث
قبر که فرمود کفته میشود باو بخواب ای چشم روشن پس همیشه نسیمی از جنت بر جسد
او میرسد که لذت و بوی خوش انرا مییابد تا انکه در قیامت مبعوث شود
و ایضاً روایت کرده از انحضرت که فرمود قسم بخداوند از شما شیعیان
اعمال قبول میشود پس ذکر فرمود احتضار و دفن و سؤال مؤمن را و فرمود که
کفته میشود باو بخواب مثل خواب عروس در فراش خودش و ایضاً روایتکرده
از جفرمی که بحضرت باقر ع عرض کردم که کدامند سؤال شونده ها در قبرها تا
انکه فرمود ملک باو میکوید که بخواب خداوند چشمان ترا بخواباند و در تفسیر
عیاشی از انحضرت روایتکرده که فرمود وقتیکه مرده را در قبر کذاشتند دو ملک به
نزد او میایند تا انکه فرمود پس باو میکویند در این وقت بخواب خوابیکه دران
احتلام نیست و در کافی نیز مثل این حدیث را نقل کرده از حضرت صادق ع و محقق
نوری از اصل کتاب زید نرسی که از اصحاب انحضرت است نقل کرده در حدیث

شریف بود در حال اهل جنت که انحضرت فی الجمله بیان کرد پس مردی از اهل مجلس
گریه کرد و عرض نمود فدایت شوم این از برای مؤمن است پس حال کافران چه
خواهد بود حضرت فرمود انها بدنهای ملعونه میباشد در زیر خاک در
بقعهای اتش و روحها خبیثه ملعونه اند که جاری میشوند بوادی برهوت
در زمین کبریت در مرکبات خبیثه ملعونه و این بدحالی و زشتی از ارواح
انها بسوی ابدان خبیثه ملعونه انها میرسد در زیر زمین در بقاع اتشین
پس ان ابدان انها بمنزله خوابیده است در وقت که خوفها و شدتها دیده
باشد پس همیشه این ابدان خبیثه انها در این خوف و ترس و شدتهاست و مدام
ارواح ملعونه انها معذب بانواع عذابند در نوعهای مرکبات سختها
شدها و لعنت کردیدها که بسته و بند محبوس شده اند ارواح انها
در ان جایها که نمی بینند راحتی و اسودگی تا بروز ظهور قائم ع اما پس حشر
میکند خداوند ان ارواح را از ان انواع مرکبات پس وارد میشوند در ابدان
خودشان و این در وقت نشرات میشود پس گردن انها زده میشود پس
بطرف دوزخ میروند و ایضا در تفسیر امام ع فرموده که بحضرت امام محمد تقی ع
عرض کردند که مرگ چیست فرمود ان خوابیست که هر شب بر شما وارد میشود
مگر انکه مدت ان خواب دراز است که بیدار نمیشود از ان مگر در روز قیامت
پس کسی ببیند در خواب خودش از اصناف فرح و سرور را پنجه که قدر انرا نمیتوان
بداند و از انواع هولها و شدتها انچه را که قدرش را نمیداند پس چطور
خواهد شد حال فرح و سرور دیگر در این خواب او است و ترسیکه در این

خوابست واین همان مرگست پس آماده شوید برای آنمرگ و در کتاب اعلام الدین
روایتکرده در وصیت لقمان بر پسرش که فرمود ای پسر من بدان بدرستیکه مرگ
بر مؤمن مثل خوابست که میخوابد و زنده شدنش مثل بیدار شدن اواست
وایضاً در کافی از حضرت صادق ع روایتکرده که فرمود جناب ابوذر میگفت
که نیست در میان مردن و زنده شدن مگر مثل خوابیکه بخوابی و بعد از آن بیدار
شوی و در مجمع البحرین فرموده که از حضرات ائمه روایت شده بدرستیکه ارواح
زمانیکه از بدنها مفارقت کردند حال آنها مثل خوابهائیست که در خواب
دیده شود پس آن ارواح یا بسوی عقاب خواهند رفت و یا بسوی ثواب تا آنکه مبعوث
شوند و در تهذیب از حضرت صادق ع روایت نموده که حضرت رسول خدا فرمود
زمانیکه شخصی بمیرد در اول روز پس خواب قیلوله نکند مگر در قبرش و در کافی
از حضرت امام علی النقی ع روایتکرده که فرمود بدرستیکه خواب در اول امر نبوده
سابق نبوده است در دنیا مردمان و بعد از زمانی عادت کردند یا حسن بن
عبد الرحمن راوی حدیث عرض کرد پس علتش چه بود ... فرمود
فرمود خداوند عالم پیغمبری فرستاد بسوی اهل زمان ادریس و مردمانرا بسوی
اطاعت و عبادت خداوند دعوت کرد پس ایشان گفتند اگر ما اطاعت
کردیم برای شما چه خواهد بود و مال و عشیره تو از ما زیاد تر نیست آنحضرت
فرمود اگر شما برای من فرمان برداری نمودید خداوند شما را بر جنت داخل
میکند و اگر بمن عصیان کردید شما را داخل بدوزخ نماید پس گفتند جنت
و دوزخ چیست پس وصف نمود برایشان آنها را گفتند چه وقت بجنت

دوزخ میرفتیم فرمود بعد از مردن کفنند ما مرده‌ها دیده ایم که پوسیده اند
و مضمحل شده اند پس تکذیب براو را افزودند و استخفاف باو کردند پس
خداوند قادر در دنیا ایشان رؤیاء را حادث کرد پس آن قوم بنزد او آمدند و خبر
دادند بآنچه در خواب دیده بودند از عذاب و زحمت و مشقت پس آن پیغمبر فرمود که
خداوند عالم بر شماها اتمام حجت کرده در رؤیاء دیدن شماها آن عذابها و شدتها
را و همچنین خواهند شد ارواح شماها بعد از مردن و خراب شدن ابدان شما و ارواح
شما بر عذاب و شدتها خواهد رفت تا آنکه در قیامت بدنهای شما زنده شوند پس از
این احادیث متواتره معلوم شد که عالم برزخ را بعالم خواب و رؤیاء را که شخص از خوب
و بد میبیند بلذت و شدت عالم برزخ تشبیه کرده اند و معلوم گردید از همه اینها که روح
در آن عالم در جسد و قالب مثالی خواهد شد و علامه مجلسی در جلد معاد بحار بعد از
آنکه ذکر کرده که در عالم برزخ معذب شونده و متنعم شده روح در جسد مثالی است
فرموده بلکه بعید نیست قائل شدن بر متعلق بودن روح بر جسد مثالی
در وقت خواب نیز چنانکه شاهد میشود براین آنچه دیده میشود در خواب و بتحقیق
واقع شده در اخبار تشبیه کردن حالت برزخ و آنچه جاری میشود در آن بحالت
رؤیاء و آنچه مشاهده میکرد در آن تمام شد و تفصیل کلام در این مقام در جای
دیگر است و غرض در اینفایده مجرد اشاره و رفع استبعاد بعضی از جهلت است
و دفع شبهه از اینست که معذب میشود غرق شونده در دریا بر آتش مسجور و
متنعم میگردد کسی که دفن شده در زیر بغل کافر بانواع سرور و دلیل واضح
بر این باقطع نظر از اخبار همان رؤیاء است که وجدان هر انسان شاهد بر آنست

چنانکه ذکر شد فایده هشتم انکه رؤیا طریقی است برصدق وجود اشیا
یقینی که از غیبهائی که صاحب شرع انور برانها خبر داده از چیزهائیکه بر انسان وارد
خواهد شد یعنی از حین اجلس از مرارت و زحمت مرگ و هولهائیکه بعد از ان
بر مردمان واقع میشود از سؤال نکیر و منکر و فشار قبر و عذاب و ثواب و زنده
شدن و حساب دادن و میزان و صراط و جنته و دوزخ و غیر از اینها که وارد
کردیده و بیان شده زیرا که انسان بسیار میشود که در رؤیا بعضی اینهارا میبیند
و یا اکثر شرا و بیدار میشود در حالتیکه با او شاهد صادق است بر انچه
دیده و از این قبیل رؤیاها بسیار است از انجمله رؤیائیست که محقق نوری
اعلی الله مقامه از سید جلیل و فاضل نبیل اقا سید باقر خلخالی نقل کرده
که کفت شبی در خواب دیدم که من در میان اهل خود مردم و من ایستاده ام
در روزنه خانه خود و نظر میکنم بر جسد خودم و حقیقت نفس خود مرا نمیدانم
و اهل و عیال من کریه میکنند و من ایشان را ندا میکنم که من نمرده ام پس احدی
بر کلام کوش نمیدهند تا انکه برداشتند جسد مرا بر غسالخانه و من نیز با
ایشان میرفتم و نمیدانم که در بالای جنازه بودم و یا جلو ان و یا عقب ان
تا انکه غسال شروع کرد بر غسل دادن بر بدن من پس احساس وجع و درد
شدید کردم و هرچه دست بر اعضا من کذاشت اذیت من زیاد کردید
پس غسال را ندا کردم و بر او استغاثه نمودم جواب نداد و بعد از ان مرا
در کفن کذاشتند و مرا برداشتند پس دیدم که در بالای جنازه سیر
میکنم و مردم بتشییع جنازه میایند و فاتحه قرائت میکنند پس از برای

من سرور و نورانیت و فرح زیاد از این شخص حاصل میشود تا اینکه مرا گذاشتند دور شدند
فیه پس کسی در نزد من نشسته و مشغول شد بقرائت یس پس از ختم قرائت
او بلند من تشنا دانسته لم و میداد انفد بکرد و صف نموده ام کرد بعد از آن مرا
داخل کردند بقبر وحشت و خاک قبر را درست میکردند و من هم در بالای آن
بودم وقتیکه یک قدری ماند که تمام شده باشد داخل شدم در یک طرفة العین
پس خاک را بروی قبر من ریختند و برگشتند و من میشنیدم صدای پای ایشان را
پس داخل شدم بر جسدم و در این وقت دانستم که من مرده ام پس در وحشت
و حیرت و در فکر ماندم پس ناگاه دیدم دو شخص بزرگ از طرف قبله آمدند
و در دست هر یکی عمودی بود از آهن از زمین میکشیدند و نفس هر یک
ایشان مثل چیزی بود شعله میزد وقتیکه بنزد من رسیدند از حال
من سؤال کردند گفتم الله ربی گفتند نبی تو کیست گفتم حضرت محمد ص و
گفتند امامت کدام است از ترس ساکت و متحیر ماندم و زبانم گرفته شد
دو مرتبه سؤال نمودند پس قادر بر جواب نشدم گویا که زبانم بسته شد و
اعضای من مرتعش گردید پس دستها داشتند که مرا بزنند در مرتبه سیم
با عمود ناگاه یک ندایی از بالای سرم آمد که صرف نظر این قلب من اطمینان پیدا
کرد و حواس من بجای خود آمد در جواب گفتم علی ابن ابیطالب ع پس آن دو
شخص برگشتند بدون گفتگو و ملتفت شدم که ناگاه حضرت امیر المؤمنین ع
را در بالای تخت دیدم در نزد سرم که نشسته و بعد از آن تخت آنحضرت
برداشته شد و رفت باز باقی ماندم تنها ناگاه دیدم که اطراف قبرم سنگ

گردید و قبر بحرکت در آمد و دانستم که این علامت ضغطه و فشار است که وعده
شده و دیدم که جمیع اطراف آن یک قطعه شد و مرا گرفت بحیثیکه شیر از سر ناخونم
بیرون آمد و درد و وجع اعضای من شدت کرد پس از شدت آن صیحه کردم
و از شدت آن صیحه از خواب با فزع و اضطراب برخواستم و از صیحه من هر که
در اطراف من خوابیده بود برخواست و رؤیای خود را بایشان گفتم و دیدم
که پشت من درد میکند و از ایستادن عاجز شدم و زمان بسیاری همان طور ماندم
تا آنکه خداوند بر من منت گذاشت بعافیت بخشیدن الحمد لله و در این رؤیا
اکثر احوالات قبر مذکور است و ایضاً آن بزرگوار از سید سعید شهید آقا
سید نصر الله حائری علیه الرحمه نقل کرده که در بغداد مردی بود مشهور بامانت
و دیانت و بعضی از تجار اراده سفر کرد بسوی بعضی از بلاد پس بعضی از جواهرات
در نزد آن مرد امین امانت گذاشت و بعد از مراجعت از سفرش آمد و امانتش را
طلب کرد آن مرد انکار نمود و نداد و از برای تاجر شاهد نبود پس آن تاجر آمد و در روضه
منوره حضرت امیر المؤمنین ع ملتجی شد و از آنحضرت مال خود را خواست و در شب
آنحضرت را در خواب دید و فرمود باو که برو بدم دروازه بلد پس اول کسیکه دیدی
آنشخص مال ترا بتو میرساند و بعد از بیدار شدن عمل کرد بآنچه فرموده بود پس دید
اول کسیکه از شهر خارج شد یکمرد است صالح و مشهور بصلاح و تقوی
و بنزد او نرفت و خجالت کشید و آمد بمنزل خودش پس در شب دوم نیز آنحضرت را
دید و باو فرمود چرا مالترا از او نگرفتی مال خود را از او اخذ کن و همچنین
در شب سیم باز فرمود پس بعد از صبح آمد بدم دروازه همان شخص را دید

و بنزد او رفت و قصهٔ خواب خود را باو عرض کرد آن مرد متقی فرمود امام صدق
فرموده است بیا برویم بنزد آنشخص امین پس با هم رفتیم نزد آن شخص امین پس
با او گفتگوی بسیار کرد و براو موعظه نمود و در اثناء موعظه فرمود که شخصی از
من سه درهم سیاه طلب داشت و من در اداء آن مسامحه و تاخیر میکردم پس
آنشخص مرد و من وارث او را نیافتم تا طلب آنشخص را باو بدهم یک شب آنشخص را
در خواب دیدم که گویا او مثل یک قطعه آتش شده است پس از من طلب مال
خود را کرد گفتم که من الآن قدرت دادن مال ترا ندارم ابدا راضی نشد
و از من دست نکشید و گفت بگذار که انگشت خود را بر ران تو بگذارم
در عوض طلب خودم پس من امتناع کردم و گفت لابد است از این پس
انگشت خود را بر ران من گذاشت و از حرارت آن و هیبت آن از خواب
بیدار شدم و اینست جای انگشت او و ممکن نمیشود علاج آن و عاجز شدم از
معالجه آن و بر ما نشان داد آن زخم را و بسیار متعفن و بدبوی بود و چرک و کثافت
از موضع انگشت او جاری بود و بعد از بیان اینموعظه رفت و آنمرد
جواهرات آن تاجر را بدون توقف رد نمود و در این رؤیاء تصدیق وجدانی است
بمعذب بودن اهل معاصی و نهایت شدت است در عدم اداء حق الناس و معاقب
شدن آنها در دوزخ و رسیدن جزاء اعمال زشت بمرتکب شونده آنها و
نظیر اینست آنچه محقق نوری از جناب مولا عبد الحمید قزوینی نقلکرده که فرمود
سالی بزیارت سامره رفتم و بعد از مراجعت بمسجد سهله آمدم و شب در آنجا
ماندم و ایام رمضان بود نیت روزه کردم و قبل از ظهر وارد نجف الاشرف شدم

روز جمعه

وزحمت سفر مرا وا داشت بخوابیدن وزمان قیلوله بود و در مدرسهٔ که
متصل بصحن حضرت امیر المؤمنین ع در سمت شرقی شمالست خوابیدم و در خواب
دیدم که در ایوان مبارک ایستاده‌ام و دیدم که دو نفر شخص عظیم الجثه و مهیب
الهیئه در آخر ایوان آنحضرت ایستاده‌اند و مشغول نبش قبری میباشند
گفتم بایشان چرا این قبر را نبش میکنید گفتند میخواهیم یك مرده را بیرون
کنیم و او را بر توپ بگذاریم و بان آتش بدهیم گفتم این عمل را در کدام ولایات عجم
بر زنده‌ها میکنند نه بر مرده‌ها گفتند بلی هست که این پادشاه ممالك
و امیر المؤمنین ع ما را باینکار امر فرموده است گفتم اینمرد کیست و چه
عمل مستحق اینعذاب شده گفتند اینمرد رشتی است و نام او فلان و عمل او
... بر پیغمبر و امیر المؤمنین بگذاشت و بمن اذن ندادند که نام او را بگویم
جهت افتضاح پس گفتم توپ کجاست پس بمن نشان دادند پس دیدم دیگر
یك عراده توپ بزرگی مثل مباراك از طلا که چشم را خیره میکند پس از بزرگی
آن توپ تعجب کردم که چگونه بر این آدم میگذارند و چطور بر این آتش میدهند
پس ناگاه دیدم که آن میت را بیرون آوردند و او را بدهن توپ گذاشتند
و آتش بران دادند پس ناگاه یك صدای عجیب و غریبی و صوت بزرگ مهیب را
شنیدم که جمیع صحن مقدس به تزلزل و اضطراب درآمد از شدت آن
صدا هولناك بیدار شدم دیدم بلکه بدنم مرتعش بود پس دیدم زمین
زلزله میکند و حیرت من زیاد شد و آمدم بصحن شریف و از مردم سؤال
میکردم که آیا در این مکان در این ایام کسی را دفن کرده‌اند یا نه گفتند بلی

فلان کربلائی رشتی بودند و اینجا دفن شده و نام او را گفتند دیدم همان
شخصی است که نام او را در خواب بمن گفته بودند و گفتم چه شغل داشت
گفتند عصّار و کمرکچی بود پس دیدم همان نحو که در خواب بمن گفته بودند
موافق گردید و گفتند که در آخر عمرش از اهل کربلا طلب نیابت کرد و گفت
حالا که کلید دوزخ در دست منست چرا از مقصود و مطلوب خودم
باز بمانم و در این رؤیاء چه سرّها عجیب و چه نکات غریب است و از این قبیل
رؤیاها بسیار است فایده هشتم آنکه رؤیاء طریقی است بسوی اطلاع
بر احوالات اموات و بودن ایشان از اهل سعادات یا از اصحاب شقاوت
مرده هائیکه خبر آنها منقطع شده و آثار ایشان محو گردیده که آیا آنها در جوار
خداوند کریم میباشند و یا در عذاب جحیم بوده اند و در این استکشاف حال
اموات بسبب رؤیاء فواید بزرگست اجلّ آنها استدراک آنست که از آنها
فوت شده و جبران آنست که بر ایشان مانده از آنچه آنمردها را محروم
کرده از رسیدن بدرجات و داخل کرده آنها را بدرکات زیرا که بعضی از
اموات خبر میدهند از سبب آنچه در آن میباشند از عذاب و آلام و از جهت
آنچه در آن هستند از ثواب و اکرام و این کشف حال ایشان از نعمتهای
ملک علّام و سبب هدایت خواصّ و عوامّ است و در بعضی اوقات
اتفاق میافتد بشارت آنها در مرتبه دوّم بکشف کرامات و در این آیات
باهرات است برای اهل سعادت و تنبیه است بر اهل شقاوت و این نحو رؤیاها
بسیار است از آنجمله محقق نوری نقل کرده از مولا فتحعلی سلطان آبادی

ازحاجی محمّد ابن حاجی مجید اصفهانی اعلی الله مقامهم فرمود روزی بخدمت
او رفتم گفت بشارت بدهم بر تو در این روز برؤیائیکه دیدم گفتم چیست گفت
دربین من و حاجی محمّد صادق ره صداقت و رفاقت بود پس زمانیکه فوت شد و
مدتی گذشت شبی او را در خواب دیدم پس انگشت ابهام او را گرفتم و از او
سؤال کردم گفت در بد حالی بودم و کار من سخت بود تا آنکه بسببی نفع کرد
آن شصت تومان که در سالی قحطی در فقراء یزد صرف شد و خلاص شدم
بحمد الله تعالی از شدائد و هولها از برکت آن پس بیدار شدم و نفهمیدم معنای کلام
او را پس فردا بنزد وصی او حاجی محمّد علی ابن حاجی بدیع رفتم که از معتبرین
تجار اصفهان بود و باو گفتم حکایت آن شصت تومان که در فقراء یزد
صرف شده چطور است پس در اوّل ملتفت نشد که من چه میگویم گفتم
برای قضیه ایست که میخواهم بدانم پس قدری فکر کرد و بعد از آن گفت بلی
زمانیکه شدت کرد قحط و غلاء در یزد حاجی سیّد باقر حجة الاسلام فی اصفهان ره
آدم بنزد من فرستاد و فرمود کار سخت شده بر فقراء در شهر یزد و من از برای ایشان
پانصد تومان آماده کردم و تو اینها را برای آنها بفرست و خودت نیز چیزی
زیاد کن که شاید خداوند بسبب اینها برایشان فرج بدهد پس صد تومان
از خودم دادم و چهل تومان از فلان شخص گرفتم و شصت تومان از مال
حاجی محمّد صادق که در دست من بود برداشتم و همه را بیکی از تجار یزد
فرستادم که او نیز بفقراء قسمت نماید و بغیر از خداوند کسی از این باخبر
نشد پس من رؤیاء خود را باو نقل کردم و او شکر نمود والحمد لله گفت

وایضاً نقلکرده از جناب حاجی ملا علی واو از پدرش حاجی میرزا خلیل طبیب
طهرانی ره که در طهران مردی بود واسم او علی طالب بود واولش در حمام
از خدام بود وبعد یک حمام بنا کرد مشهور بحمام علی طالب واین مرد بی نماز بود
وروزه را میخورد ومن او را در طهران گذاشتم وآمدم بنجف الاشرف
وبعد از مدتی او را درخواب دیدم که بنجف آمده دروادی السلم پس از این
تعجب کردم وباو گفتم چه ترا باینجا آورده وحال آنکه تو نماز نمیکردی وروزه را
میخوردی گفت وقتیکه من مردم پس مرا بزنجیر کشیدند وبسوی عذاب جهنم بردند
ولیکن خداوند جزای خیر بدهد بر حاجی ملا محمد کرمانشاهی را زیرا که او بعد از
موت من فلان شخص را از قبل من اجیر کرد بجهت نیابت حج من وصوم و
صلوة مرا بفلان شخص داد ورد مظالم مرا وزکوة مرا بدست فلان وفلان
اداء کرد وبرذمه من چیزی نگذاشت مگر آنکه اداء کرد از قبل من ومرا از عذاب
خلاص کرد خداوند باو جزاء خیر بدهد پس من از خواب بیدار شدم
وتعجب کردم واین اشخاص را میشناختم ومدتی منتظر شدم تا آنکه جمعی از
طهران بجهت زیارت بنجف الاشرف آمدند پس از ایشان از حال علی
طالب پرسیدم همه گفتند که او مرد وخبر دادند بجمیع آنچه در رؤیاء دیده
بودم از نام آن مردمان وآنچه بعد از موت او اتفاق افتاده بود پس تعجب
کردم از صدق این رؤیاء وموافق بودن آن با واقع وایضاً نقل کرده آن
شیخ حسین مازندرانی واو نیز از صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامهم
گفت که آنجناب در مجلس درس فرمود که دیشب درخواب دیدم که یک مجلسی

بزرگست و بودران در بانهاست پس ازانها اذن گرفتم و داخل شدم
دیدم جمیع علماء گذشته کانرا دیده‌ام در مجلس و در صدر مجلس علامهٔ مجلسی
نشسته پس ازاین تعجب کردم که چطور شده که ان بزرگوار بر تمامی علما مقدم
شده و از دربانها سؤال کردم از وجه این گفتند او در نزد ائمه علیهم السلام معروفست
بلند ائمه و این منزلت را باو دادند از جهت انکه او در دنیا شیعه سنت قرار
داد چای و شیرا برای زوار یعنی مردمانرا بزیارت ائمه ع ترغیب و تحریص کرد با
نوشتن احادیث و جمع نمودن انها در کتب مثل مزار بحار و تحفة الزائر
و از این رؤیاء معلوم میشود که بلندی درجات علامهٔ مجلسی از جهت
همین بوده است و نظیر اینست که انچه از شرح صحیفهٔ محقق ماهر سید
جزایری نقل کرده که ان بزرگوار بعد از ذکر جملهٔ از فضایل و مناقب
محقق مقدس اردبیلی ره فرموده و با وجود این فضایل و خواص بعضی از
مجتهدین او را در خواب دید که از زیارت حضرت امیر المؤمنین ع بیرون شد در
هیئت و صورت خوبی پس از ان بزرگوار سؤال کرد که کدام یکی از اعمالها ترا
باینمقام رسانده که من میبینم پس بمن نیز خبر بده تا انکه من نیز بران عمل
نمایم پس او فرمود که ای شیخ بدرستیکه این اعمالرا ما کاسد السوق عند
المشتری یافتیم و بدرستیکه انچه بر ما نفع کرد و ما را باینمقام رسانید
دوستی صاحب اینقبر است یعنی امیر المؤمنین ع و از این رؤیاء معلوم میشود
که دوستی حضرات ائمه ع بالاترین اعمالست و عمده در نجات و وسیله بر درجات
موقوفست بان و نظیر همین است انچه از روضة الواعظین از ابن عباس نقل

کرده که کفت جناب سلمانرا در خواب دیدم و باو کفتم تو سلمانی فرمود بلی منم سلمان
کفتم آیا تو مولای حضرت پیغمبری فرمود بلی پس دیدم که در سر او تاجی است از یاقوت
و در [illegible] زر و زیور بسیار است پس کفتم ای سلمان این خوب منزله است که خداوند
بتو [illegible] نموده فرمود بلی پس کفتم در جنت چه دیدی که بعد از ایمان بخداوند و
بر [illegible] افضل باشد پس فرمود نیست در جنت بعد از ایمان بخداوند عالم
و [illegible] افضل باشد از حب حضرت امیر المؤمنین و تابع بودن بر آن حضرت
و [illegible] از جناب شیخ عبد الحسین طهرانی که فرمود بعد از موت
[illegible] که از خواص سلطان ناصر الدین شاه بود پس شبی در خواب
دیدم [illegible] سیاحت و تفرج و کردش میکنم در باغات و عمارات عالیات و کویا
که [illegible] بهشت است و در نزد من کسی بود که صاحبان آنها را بمن نشان
میداد [illegible] رسیدم بجائی کفت این عمارت مال میرزا نبی خان است و اکر میخواهی
خود شرا دیده باشی در اینجا نشسته است اشاره بجائی کرد ملتفت شدم و دیدم
که او تنها در طالار بزرکی نشسته وقتیکه مرا دید اشاره کرد که بالا تشریف بیاورید
من رفتم بالا بپا بمن برخواسته و بر من سلام کرد و مرا در صدر مجلس نشاند و
خود [illegible] رفتمان هیئت و عادت ایام حیات نشست و من متفکر بودم از
حالات و جلالات و مکان او زیرا که او شخص بد عمل و زشت کار و بد رفتار
بود پس او فهمید از صورت من که چه فکر میکنم کفت یا شیخ کویا که شما تعجب میکنید
از مکان من در اینجا و از اعمال من که بودم که همه آنها مقتضی عذاب و عقاب
بوده است بلی چنین بود که دانسته ولیکن من یک معدن نمک در طالقان

داشتم و هر سال وجه اجاره آنرا بنجف الاشرف ارسال میکردم برای اقامه عزای
سید الشهداء و این باغات و عمارات را از عوض آن بمن دادند پس در تعجب
از خواب بیدار شدم و در مجلس درس رؤیا را نقل کردم بدون آنکه از چیزی خبردار
بشوم و او هم در طهران بود زنده پس بعد از نقل این رؤیاء پسر جناب ملا مطیع
طالقانی گفت که این از رؤیاهای صادقه است و از برای او معدن نمکیست در آنجا
و وجه اجاره آنرا که قریب صد تومانست هر سال بدست پدرم بنجف الاشرف
ارسال میکند و پدرم او را بمخارج تعزیه حضرت سید الشهداء مینماید و او هم
مرده است و بعد از شنیدن این بسیار تعجب کردم زیرا که من خبردار نبودم از
علاقه او در طالقان و نه از تعزیه داری او در نجف باین نحو و باز نقل کرده
از جناب آقا علیرضای اصفهانی از جناب عالم متقی ملا زین العابدین سلماسی
فرمود که در خواب دیدم یک عمارتی عالی و مرغوب بلند و خوش هیئت و صورت
و یک در بزرگی داشت و در دیوارهای آن عمارت میخهای طلا زده بودند که
هر که بر آن نظر میکرد مسرور و خوشحال میگردید پس از صاحب آن سؤال کردم
پس بمن گفتند که این عمارت مال آقا سید محسن کاظمینی است تعجب کردم
گفتم خانه او بسیار حقیر و صغیر و درش کوچک و صحن آن تنگ است پس از کجا
این عمارت باو داده شده است پس بمن گفتند چونکه از آن در کوچک و حقیر
داخل میشد پس خداوند عالم این عمارت عالی را باو عطا فرمود مؤلف گوید
این آقا سید محسن از اهل کاظمین بود و از علماء محققین و صاحب کتب
در اصول فقه مثل محصول و وافی و وسائل است و زهد او و اعراض او

از دنیا مشهور و معروف و ممدوح همه است فایدهٔ دهم آنکه رؤیاء
طریقیست بسوی معرفت حال نفس خود از سعادت و شقاوت و مقام خودش
در نزد خداوند از سخط و رضا و تصدیق جزای اعمال حسنه و قبیحه است
بر طبق آنچه در شریعت وارد گردیده پس در اینوقت رؤیاء یا بشارت و حجت
و دعوت کنندهٔ ربانیست و یا انذار کننده و رادعهٔ خدائی است پس شخص را
راغب میکنند بر زیاد کردن و مکرر نمودن حسنات و منع مینماید از عمل
بد و زشت زیادتر از آنچه حاصل میشود بر شخص بجهت نظر در الفاظ و
شنیدن از وعاظ و این از اشرف الطاف خداوند است بسوی رضوان الله و
اجل وسیلهای خداوند است که بآن تخلص میشود از غضب الله و فرمایش
خداوند لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا اشاره شده است باین که رؤیاء بشارت
است چنانکه در کافی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر این
آیه که حضرت رسول خدا فرمود این بشارت رؤیاء خوبست که مؤمن میبیند
پس بشارت داده میشود در دنیا و مثل اینحدیث را در فقیه روایت کرده و در
مجمع از آنحضرت در معنی آیه روایت نموده که فرموده این بشارت در دنیا رؤیا
صالحه است که مؤمن میبیند از برای خود و یا آنکه برای او دیده میشود و در
مجمع البیان از آنحضرت و از حضرت صادق روایت کرده که فرمودند این بشارت
رؤیاء صالحه است که مؤمن خودش میبیند و یا آنکه برای او دیگری میبیند
در دنیا از آنچه خداوند آماده کرده برای او از ثواب و نعمتها و در تفسیر قمی
در معنی آیه فرموده که در دنیا رؤیاء حسنه است که مؤمن میبیند و در بجا

از شرح سنه از رسول خدا روایت کرده در تفسیر این آیه فرمود آن رؤیای
صالحه است که مؤمن می‌بیند و یا برای او دیده میشود و ایضاً از درّ منثور از حضرت
روایت کرده در معنی این آیه فرمود آن رؤیاء صالحه است که مسلمان آنرا می‌بیند و یا
برای او دیده شود و این بشارت اوست در دنیا و در کتاب اختصاص از حضرت صادق (ع)
روایت کرده که فرمود وقتیکه بنده معصیت نماید بجا اوند عالمین خداوند عالم
اراده فرماید که خیر را باو رساند بدهد برؤیائیکه اورا از معصیت زجر میکند
و در تعبیر قادری از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود رؤیای مکروه زجر
کننده است خداوند ترا بآن زجر بکند و از این قبیل اخبار در تفسیر این
آیه اینکه بشارت در رؤیاء است در دنیا است پس رؤیاء تصدیق وجدانی است
بر صدق این آیهٔ شریفه و این احادیث متواتره پس در رؤیا بشارتست در
دنیا بر مؤمن بر خوبی بعضی اعمال و زشتی جمله از افعال و بسیار شده است
در رؤیاء ظهور حسن بعضی عملها و قبح بعضی دیگر از آنها چنانکه محقق نوری (ره)
در دار السلام بسیاری از آنها را نقل کرده از آنجمله از شیخ طبرسی از میمون
بن شاة نقل کرده گفت شبی خوابیده بودم ناگاه یک میته و جیفهٔ گندیده را
نزد من گذاشتند و گفتند که بخور اینرا ای بندهٔ خدا گفتم برای چه میته را بخورم
گفتند بجهت آنکه فلان مؤمن در نزد تو غیبت اورا کردند گفتم بخداوند
قسم که در حق او نه بد گفتم و نه خوب گفتند بلی و لکن غیبت اورا راضی
شدی و بعد از این میمون بن شاة نمیگذاشت که در نزد او غیبت کسیرا
بکنند و مثل این رؤیاء را فخر رازی در تفسیر خود از کسی دیگر نقل کرده

و از کتاب اثنی عشریه نقلکرده که بنزد یکی از زنهای حضرت رسول خدا زنی
در آمد که دستاو شل بود گفت پدرم صدقه را دوست میداشت و والدهام
و مادرم میل بان نداشت و ابدا تصدق نکرده مگر قدری شحم و قدری خرقه
کهنه پس بعد از موت آنها شبی در خواب دیدم که قیامت شده و مادرم عورت
خود را با همان خرقه میپوشاند و در دست او همان شحم است که از شدت
عطش آنرا میلیسید پس رفتم بنزد پدرم دیدم نشسته در کنار حوضی و مردم را
آب میدهد و یک قدح آب از او گرفتم و مادرم دادم پس دیدم از بالای سر
صدا آمد که هرکس باو آب داد دستاو شل باد پس بیدار شدم و دیدم که دست
من شل شده است و ایضا از آن کتاب نقلکرده از بعضی صالحین گفت که
برادر صالح داشتم پس او را در خواب دیدم و با او گفتم کار تو چه نحو گذشت
گفت وقتیکه مرا دفن کردند ملائکه غلاظ و شداد آمدند و مرا با قهر و غلبه
بدوزخ کشیدند در حالتیکه درهایش باز شده بود و دود از آن بلند میشد
و شراره آن شدت کرده بود پس یقین بر هلاکت کردم و در این اثنا دیدم
یکدختر خوبروی و خوش جمال آمد و گفت مترس و غمگین مباش خداوند مرا
بتو داده پس ایستاد درمیان من و دوزخ و خداوند رد کرد از من شراره
آنرا گفتم تو کیستی گفت من صدقه توام که مخفی میدادی و بعد از آن منادی
ندا کرد از زیر عرش که بنده مرا از در مغفرت داخل جنت بکنید پس مرا داخل
بهشت نمودند و ایضا از جناب ملا فتحعلی سلطان آبادی نقلکرده که
فرمود شبی در خواب دیدم که در مجلسی هستم و در آن جماعتی است از علما

برادرم است که قبل از مدتی مرده بود و یک کیسه من حلوا از من خواست
من حلوا نمیخورم زیرا که من مرض سوداء دارم و حلوا بمن ضرر دارد پس از
برادرم خواستم این را دانست و بمن شکایت کرد که چرا مرا فراموش کردی از
من چیزی بگو و کربلائی که من چه حال دارم مرا فراموش نمیکنی پس از خواب
بیدار شدم و در آن روز هرچه بمن میسر شد از خیرات و مبرات و اعمال حسنه
برای او کردم و در همان شب او را باز در خواب دیدم که دیدنها لیکن با فرح و
سرور و خوشحال که دیدنش بود گفت ای برادر هرچه تو در امروز کرده بودی بمن
رسید و ایضاً از آنجناب نقل کرده که عادت من این بود که هر کسی را که از دوستان
اهل بیت میشنیدم که مرده در شب اول دو رکعت نماز وحشت برای او میکردم
چه او را بشناسم و یا نشناسم و کسی از این فعل من مطلع نبود تا آنکه روزی
بعضی از علماء بمن گفت دیشب در خواب فلان کسی را که مرده است دیدم و از حال
او سؤال نمودم گفت در بدحالی بودم و کارم سخت بود و در شدت و مشقت
بودم و آخر من بر عذاب و عقاب رسید و لکن آن دو رکعت نماز که جناب ملا
فتحعلی برای من بجای آورد مرا از عذاب نجات داد و عقاب را از من دفع کرد پس
خدا بر او رحمت بکند از جهت این احسانی که از او بمن رسید و بعد از آن از
این نماز من سؤال کرد و من باو خبر دادم از عادت مستمره خودم و ایضاً از
آنجناب و او از پدرش نقل کرده که چشم او ضعیف شده بود و چیزی را نمیدید پس
در نجف الاشرف حضرت امیر المؤمنین ع را در خواب دید و با حضرت از ضعف چشم
خود شکایت کرد پس آنحضرت باو فرمود اگر دوست داری رد میکنم بر تو قوه چشم

وضعف را زایل میکنم ولی بر تو میشود آنچه بر مردم خواهد شد از سؤال و حساب ۳۳
وجواب و اگر خواسته باشی که داخل جنت بشوی باید باقی ماندن حال خود را لابد
اختیار کنی پس حال اول خود را قبول کرد و ایضاً از آنجناب نقل کرده که وقتی در سفر
زیارت با جمعی از رفیقان در کاظمین ع بودیم پس رفیقان عزم کردند که شب را در بیرون
بغداد بمانند من گفتم که شب را در کاظمین ع بمانیم فردا بیرون میرویم بدون توقف
قبول نکردند و من نیز چاره نیافتم لابد شب را در بیرون توقف نمودیم از قضا
اتفاقی افتاد که روز را نیز ماندیم پس خلق من تنگ شد و شوق من بزیارت زیاد
گردید ایشانرا ملامت کردم و بر نفس خود عتاب کردم و در همان شب حضرت جواد الائمه ع
در خواب دیدم پس ابتداء بمن فرمود خلق تو تنگ نشود و بر نفس تو مشقت
نکرد که از مفارقت جوار ما و اقامت کردن در بغداد زیرا که شیعیان ما با ما باید
در هرجا باشند و در هر مقام و بلد توقف بکنند و در این رؤیا بشارت خوبست
از برای بیننده از برای عملیکه کرده و از برای دیده شده و از کتاب نور العیون نقل
کرده که یک نفر از علماء بمجلس امیر اسماعیل پادشاه خراسان وارد شد از جهت
کاری که داشت پس آن پادشاه بر او انعام اکرام نمود و در وقت مراجعت هفت قدم
او را مشایعت کرد پس در خواب حضرت رسول خدا ص را دید در همان شب پس
آنحضرت باو فرمود که تو تعظیم کردی یکی از علماء امت مرا و من از خداوند سؤال
کردم که ترا معزز و مکرم گرداند و چون تو او را مشایعت کردی هفت قدم
پس پادشاهی در اولاد تو باقی خواهد شد تا بهفت پشت و از همان کتاب
نقل کرده که یک مرد صالح بود و او بیست درهم قرض دار بود و از برای او

مال نبود پس طلبکار از او مطالبه کرد و بر او سخت گرفت پس آن مرد صالح گریه کرد و غمگین شد و او را همسایهٔ یهودی بود وقتیکه او را در حال غم و اندوه دید گفت ترا بحق دین اسلام قسم میدهم که بمن خبر بدهی از حال خود پس آن مرد حکایت قرض را باو گفت پس وقتیکه یهودی بر حال او واقف گردید بیست هزار درهم آورد و تسلیم آن مرد صالح کرد و گفت اگر من با تو در دین مخالفت دارم لکن همسایه توام پس سزاوار نیست که تو در زحمت قرض بوده باشی پس این را بطلبکار خود بده پس آن مرد صالح آن مبلغ را برداشت و بر خانهٔ طلبکار آورد پس آن مرد طلبکار تعجب کرد از کار او و از حال او سؤال نمود که باین زودی این مبلغ را از کجا آوردی پس حکایت را باو نقل کرد و او بخانهٔ خود رفت و حجت و قبض طلب او را آورده و باو رد نمود و گفت ذمهٔ ترا ابراء کردم زیرا که من از یهودی کمتر نیستم و بعد از این دیگر از تو مطالبه نمیکنم پس آن صاحب طلب در شب در خواب دید که قیامت شده و نامهٔ اعمال مردمان در طیران است و نامهٔ بعضی را بدست راست میدهند و بعضی را بدست چپ و نامهٔ او را بدست راست دادند و اذن دخول بهشت باو دادند بدون حساب پس سؤال کرد از سبب عدم محاسبهٔ او و اذن دخول او در جنت پس باو گفتند که تو بمروت خودت رد کردی حجت آن مرد صالح را پس چرا ما رد نکنیم حجت ترا و نامهٔ اعمال ترا چرا بدست راست ندهیم و حال آنکه ما رحمن و رحیم میباشیم و همچنانکه تو اعراض کردی از حساب آن مرد ما نیز از حساب تو اعراض کردیم و همچنانکه تو مال خودت را براو هبه کردی ما نیز ترا عفو کردیم و نیز از آن کتاب نقل کرده از عبدالله بن مبارک گفت وقتیکه از حج فارغ شدم و در مدینه حضرت رسول خدا را زیارت

کردم و آنحضرت را در خواب دیدم بمن فرمود وقتیکه داخل کوفه شدی از من سلام
برسان به بهرام مجوس و بگو باو که فردا در قیامت ترا شفاعت خواهم کرد پس وقتیکه
عبدالله داخل کوفه گردید بنزد مجوس آمد و از او پرسید از آنچه عمل کرده از حسنات
که مستحق شده است بر لطف حضرت رسالت پناه و نسبت بر او و گفت چه عمل کرده
در دین ما گفت در همسایهٔ ما یک زن فقیره و محتاجه بود و از برای او اولادی یتیم
چندی بود روزی بر خانهٔ خود داخل گردید و چراغ را روشن کرد و بعد خاموش
کرد و من در کار او بحیرت افتادم و از برای تفحص بیرون شدم پس دیدم او را که
باولاد خودش میگوید که چیزی نیافتم و خجالت کشیدم که در نزد دشمن از دوست
خودم شکایت بکنم پس دانستم که آنها محتاج بطعام میباشند پس جمع کردم برای
ایشان آنچه میسر شد از طعام و یک طبق پر کردم و فرستادم بر آنها پس عبدالله
گفت من همین را میخواستم پس بشارت باد ترا که پیغمبر ما بر تو سلام میرسانند
و وعدهٔ شفاعت برای تو داد پس بهرام گریه کرد و از عمرش تأسف کرد که چرا
در اسلام صرف نکردم پس گفت در دین شما یک خیری ضایع نمیشود پس اسلام مرا
بمن عرض کن بدرستیکه داخل شدن بر آن دین بر همه کس واجب است و
در این رؤیاء بشارت خوبی است از برای اعمال صالحه و از اینقبیل رؤیاها
بسیار است و همچنین رؤیاهائیکه در آنها شدت حال بدعملها گردیده
بسیار است از آنجمله نقل کرده از جناب شیخ عبدالحسین طهرانی که شخصی
بخدمت عالم جلیل آقا محمد علی پسر مرحوم آقا محمد باقر بهبهانی آمد و عرض
کرد که در خواب دیدم که گوشتهای جسد حضرت سید الشهداء را با دندانهایم

برمیدارم و آن بزرگوار او را ابداً نمیشناخت پس قدری فکر کرد و سر بالا نمود و
فرمود شاید که تو روضه میخوانی و مصائب آنحضرت را ذکر میکنی عرض کرد بلی فرمود
پس ترک کن ذکر کردن مصیبت را و یا آنکه اکتفاء بکن بآنچه در کتب معتبره موجود است
زیرا که این رؤیاء اثر و نتیجهٔ آن دروغها است که برای آنحضرت میگوئی و نقل میکنی
و در این رؤیاء چه قدر زجر است از دروغ نسبت دادن بر ائمهٔ ع و از آن جمله از
کتاب حیوة الحیوان نقل کرده که بعد از آنکه حجاج ملعون سعید بن جبیر را شهید کرد و ناخوش
گردید در مدت مرضش هر وقت خوابید سعید بن جبیر را در خواب دید که از گریبان
او گرفت و گفت ای دشمن خداوند قهار از جهت چه مرا کشتی پس آن پلید عنید از خواب
با وحشت بر میخواست و لرزه میکرد و ایضاً از آن کتاب نقل کرده که عمر بن عبد العزیز
آن ملعون را در خواب دید بعد از مردن او در حالتیکه او یک جیفه گندیده بود
و بد بوی بود و باو گفت خداوند بر تو چها کرد گفت خداوند مرا از برای هر کشته
که کشته بودم یک مرتبه کشت و از جهت سعید بن جبیر مرا هفتاد مرتبه کشت و نظیر
این رؤیاء را از ابن جوزی نقل کرده و ایضاً از جلد هفدهم بحار و نیز بسند خود
از احمد بن ابی الحواری نقل کرده گفت آرزو میکردم که پدرم را در خواب دیده باشم
و بعد از یک سال او را در خواب دیدم پس باو گفتم که خداوند با تو چه کرد گفت ای
احمد از در کوچکی آمدم و ملاقات کردم بر قدری هیزم که برای شخصی بود پس از آن
یک خلال دندان برداشتم و نمیدانم که با آن خلال کردم یا نه پس من یکسال است
که در حساب اویم تا امروز و نیز از انوار نعمانیه نقل کرده که یک مرد فقیری مرد
و صبح جنازهٔ او را برداشتند و از جهت کثرت مردم در تشییع جنازه و تغسیل

وتکفین او تا بزمان عشاء طول کشید پس او را در خواب دیدند و گفتند خداوند برتو چه
کرد گفت مرا امرزید و بر من احسان کرد مگر انکه از من حساب گرفت تا انکه از من مطالبه
کرد از روزیکه من روزه بودم و در دکان رفیق خودم نشسته بودم که گندم فروش
بود و در وقت افطار یك حبه گندم برداشتم و انرا با دندان شکستم بعد از ان
بخاطرم امد که این مال غیر است و از دهنم انداختم بر دکان او پس از حسنات
من بقدر کسر ان یکحبه گندم که در دهن من مانده بود برداشتند و بان گندم فروش
دادند و ازین قبیل رؤیاها بسیار است اَلْعَاقِلُ فِی الْاِشَارَةِ از اینها معلوم میشود
که رؤیاء بشارت و زاجر است و شخص شقاوت و سعادت خود را و یا چیزهای
دیگر را میتواند از رؤیاء بفهمد و عاقبت خود را و اثر و نتیجه عمل خود را از ان میداند
هرچند در بعضی وقتها **فایدهٔ یازدهم** از برای بعضی حیران باشد
انکه رؤیاء راهی است بسوی کشف کردن منافع و مضار اشیا و مصالح و مفاسد
چیزها و خیر و شر انها و دانستن علاج امراض و حلیت و طهارت و واقعیه
غذاها که از برای ان طهارت و حلیت اثار عجیبه و خواص غریبه است از نورانی کردن
قلب و شرح صدر و انس شخص با اولیاء خداوند و مهربانی او بر فقراء چنانکه بر بعضی
از انها حضرت صادق ع در توحید مفضل اشاره فرموده که ای مفضل فکر بکن در رؤیاها
که چطور خداوند در انها تدبیر کرده است پس ممزوج نموده صادق انرا بر کاذب
ان زیرا که اگر همهٔ انها صادق بود هر اینه جمیع مردمان پیغمبران میبودند و اگر
همهٔ انها کاذب میشد در انها منفعت نمیشد بل چیز زاید میشد بی معنی میشد
پس خداوند قرار داد انرؤیا را که در بعضی وقتها صادق میشود پس مردم بان منتفع

میکردند در مصلحتهای خود شان و در مضرت اشیائیکه از آنها حذر میکنند
و در اکثر اوقات رؤیاها کاذب میشود تا آنکه مردمان بآن اعتماد نکنند با
جمیع اعتماد خود شان پس این حدیث دلیل است بآنچه گفته شد از کشف کردن
منافع بعضی از اشیا با رؤیا چنانکه از این رؤیاها بسیار اتفاق افتاده از
آنجمله مرحوم طبرسی در مکارم الاخلاق از ابن ابی الخضیب نقل کرده که گفت یک
چشم من درد کرد و سفید گردید و ابداً چیزی را نمیدید پس حضرت امیر المؤمنین ع
در خواب دیدم و عرض کردم که ای سید من چشم مرا می بینی که چیزی را درک نمیکند پس
فرمود عناب را بکوب و آنرا بر چشم خود مثل سرمه بکش که خوب میشود پس بیدار
شدم و عناب را با دانه آن کوبیدم و بر چشم خود کشیدم پس چشم من باز شد
ظلمتش برطرف گردید و صحیح شد و ایضاً در کافی نقل کرده از ابرهیم بن ابی البلاد
گفت مرا عباس بن موسی گرفت و امر کرد بزدن من تا آنکه دندانهای من عیب کرد
و بحرکت آمد و بنای تزلزل گذاشت و قادر نشدم که طعام بخورم پس شبی
پدرم را در خواب دیدم و با او شیخی بود او را نشناختم پدرم گفت این ابو شیبه
خراسانیست پس بر او سلام کردم گفت با سعد کوفی مضمضه بکن و بر دندانهای
خود بمال خوب میشود پس بیدار شدم و چنان کردم پس دندانهایم خوب شد
و محکم گردید و نیز محقق نوری اعلی الله مقامه در کتاب عیون نقل کرده از صفوانی
گفت خارج شد قافلهٔ از خراسان بسوی کرمان پس دزدان اهل قافله را لخت
کردند و هرچه داشتند از ایشان گرفتند و یک مرد را متهم نمودند بمالداری
و او را حبس کردند در میان برف و یخ تا آنکه مرد خود را از دزدان بخرد و مبلغی

بآنها بدهد و دهن او را پر از برف کردند و او را همان طور بستند و زنی از آنها
او را رها نمود و او گریخت پس دهن و زبان او عیب کرد و قادر بر تکلم نشد
و آمد بخراسان و شنید که حضرت امام رضا ع بنیشابور آمده و در خواب دید
که کسی باو گفت که برو بخدمت آن حضرت تا آنکه بتو تعلیم کند دوائیکه دهن و
زبان تو خوب شود پس در خواب بخدمت آنحضرت رفت و حضرت باو فرمود که
زیره و سعتر و نمک را با هم مخلوط بکن و بدهن خود بگذار که خوب میشود دو مرتبه
و یا سه مرتبه پس از خواب بیدار شد و اعتناء بر خواب نکرد و رو بسمت آنحضرت
گذاشته و در رباط سعد بانحضرت رسید و عرض کرد یا ابن رسول الله دهن و
زبان من عیب کرده فرمود آنچه در خواب بتو گفتم عمل بکن عرض کرد میخواهم
باز بفرمائید حضرت فرمود زیره و سعتر و نمک را با هم مخلوط بکن و بدهن خود
بگذار دو مرتبه و یا سه مرتبه خوب میشود پس آنمرد چنان کرد و خوب گردید
و ایضا از ابن طاوس و او از کتاب مسائل احمد بن علی اعلی الله مقامهم
نقل کرده که یک مردی بود که میان او و بعضی ظالمان عداوت شدید اتفاق افتاد
تا آنکه بر نفس خود ترسید و از زندگی خود مایوس گردید و در امر خود متحیر
شد پس شبی در خواب دید که کسی میگوید بر تو باد قرائت کردن سوره الم تر کیف
در یکی از دو رکعت نماز صبح پس مداومت کرد بر قرائت این سوره چنانکه
مامور شده بود پس خداوند کفایت کرد او را از شر دشمن او در زمان اندکی
و چشم او را روشن کرد بهلاک شدن دشمن او و ترک نکرد قرائت آنرا تا وقت
مردنش در نماز صبح خودش و ایضا نقل کرده از کتاب حبل المتین که مردی

از طلاب از اهل گیلان وارد اصفهان شد از جهت تحصیل علم پس صرف کرده عمر خود را
در فهم کتاب اشارات شیخ ابو علی در مدت دوازده سال پس شبی حضرت امیر المؤمنین ع
را در خواب دید و حضرت با و فرمود که بکدام عمل خداوند دعاء ترا قبول خواهد کرد
و تو از برای تحصیل علم نیامده و کدام عمل را استفاده کرده یعنی زحمت تو در این اشارات
ضایع است زیرا که ان از کتب شرعیه نیست و حضرت باو فرمود که از عمرت هفت
روز باقی مانده پس انمرد بیچاره احمق از خواب بیدار شد با فزع و لرزه و بعد از
هفت روز مرد و ایضًا از انکتاب نقل کرده از مرد موثق فاضل که گفت عمر خود را
مدتی در علم فلسفه یعنی در حکمت صرف نمودم و طبع من متنفر بود از علم
حدیث و فقه و شبی مطالعه میکردم در مسئلهٔ حکمت و فکرم بجائی نرسید و
سینه ام تنگ شد پس نظر کردم دیدم در زمین یك ورقه است از علم شرع
گفتم سبحان الله از جهت این بود که من مسئلهٔ حکمت را نمیفهمیدم پس قلم تراش را
برداشتم و انورقه را پاره کردم و انشب حضرت امیر المؤمنین ع را در خواب دیدم
و انحضرت روی مبارك خود را از من برگردانید و چیزی از انحضرت پرسیدم و بمن جواب
نداد و فرمود من چیزیرا قبول نمیکنم از انکسیکه از علم شرع اعراض بکند و بر
علم حدیث اعتناء نکند پس بیدار شدم با فزع و اضطراب و بدحالی و توبه کردم
از علم فلسفه و بعد از ان در نزد من چیزی دوست تر نبود از علم حدیث و شرع
و ایضًا نقل کرده از فاضل متقی آقا علی رضا اصفهانی اعلی الله مقامهما
گفت وقتی کسی از اعیان کردستان وارد اصفهان گردید و محتاج بمبلغ چهل
تومان شد و من باو دادم و رفت ببلد خودش و همان مبلغرا فرستاد و چهل تومان

زیاده

زیاده کرد از جهت ربح آن و من بحسب شرع انور از او چیزی نخواسته بودم و آن
چهار تومان را اخذ نمودم و بعد از آن من شبی در خواب دیدم که کسی بمن گفت
چطور خواهد شد حال تو در روز قیامت که آن چهار تومان را در آتش دوزخ گرم
بکنند پس بر جسد تو بگذارند و من آن شخص را نشناختم و با فزع و اضطراب و
لرزه از خواب برخواستم و من ابدًا باین نحو کسب عادت نکرده بودم و این نحو
ربح نخورده بودم و بعد از این مرا غفلت گرفت و فراموش کردم علاج کردن را
و بعد از هفت سال نیز کسی از من هفتاد تومان گرفت و بعد از مدت مدید مطالبهٔ
شد داد و پانزده تومان بر آن زیاد کرد و نیز فراموش کردم که برای آن وسیلهٔ
شرعی درست بکنم و بعد از این بزیارت عتبات مشرف شدم و داخل سامره
گردیدم و مدتی در آنجا اقامت کردم و شبها در حرم میماندم و شبی شب جمعه بود
اصول کافی را با خود بحرم مطهر بردم و در حرم را همان ساعت کلید دار بست و من تنها
در حرم ماندم و مشغول زیارت و نماز شدم و در وقت کلالت مطالعه میکردم
برکافی تا آنکه مرا خواب ربود پس در خواب حضرت امام حسن عسکری ع را در
خواب دیدم که از میان ضریح بیرون تشریف آورد و کرسی گذاشته شد و
بر بالای کرسی قرار گرفت و نور از جبین نازنین آنحضرت ساطع شد قادر
نظر بروی مبارک آنحضرت نشدم فرمود آن چیست عرض کردم اصول کافی است
فرمود چند ورق برگردان و بصفحهٔ چپ نظر کن تا ببینم که جد بزرگوارم در حق
جدم حضرت ابرهیم چه میفرماید و بعد از این چیزی فرمود که فراموش کردم
و بعد از آن بمن فرمود که آیا ما عهد نکردیم بر تو و نفرمودیم برای تو قبل از این

بهفت سال که تصرّف در این نحو را هم جایز نیست پس چطور خواهی شد
هرگاه اندرا هم سرخ شده باشد و کلا بر بدن تو گذاشته شود و بعد فرمود که برخیز
که کلید دار در را باز میکند پس با فزع و اضطراب و لرزه از خواب برخواستم و سر
برهنه بسوی درد ویدم و دیدم که در را باز میکند برگشتم و عمامه را بر سر گذاشتم و
از حرم بیرون شدم و توبه کردم و از آن درا هم بر جهت حلیّت حاصل کردم و نیز از
کتاب مظهر الغرایب از سیّد خلف پدر سیّد علی خان نقل کرده که فرمود برای من
دو رؤیاء اتفاق افتاده یکی آنست که روزی کسیرا فرستادم بقریهٔ که از برای من
در مقابل هزار درهم گندم بخرد و براو وصیّت کردم و تاکید نمودم که آن گندم
دیوان نگیرد و براو اعتماد داشتم و گفتم که مبادا در گندم شبههٔ داخل بشود
از مال دیوانیان پس چند روز گذشت و همان شخص را در خواب دیدم که آمد و
از او سؤال کردم از گندم گفت خریدم گفتم از دیوانیان چیزی نگرفتی گفت اگر
بر من مشتبه کردید درد و من گندم از جای که نفهمیدم و بعد از آن از او
پرسیدم که حال تو چطور است گفت شکر من درد میکند پس بیدار شدم
و فردا آنکس آمد و از او از صورت حال گندم و از حال خودش پرسیدم پس
بمن خبر داد از گندم و از حال خودش بهمان طوریکه در خواب خبر داده بود رؤیای
دوم آنست که کسیرا اعتماد داشتم براستی او و پدرم در بلد حویزه بود و من
در فارس بودم در خواب دیدم که همان کس را پدرم با دو هزار درهم بنزد من فرستاد
از جهت مخارج تحصیل من پس با آنکس گفتم که میترسم این دراهم از مال دیوان
بوده باشد گفت از آنها نیست گفتم ترا قسم میدهم بخداوند راست بگو

پس ساکت کردید دو مرتبه قسم دادم کفت حالا که مرا قسم دادی اینها از اعمال دیوانست
و مرا وصیت کرده بودند که ترا خبر ندهم و اینها را در مخارج شما صرف نمایم پس کفتم که اینها را
بر کردان و من قبول نمیکنم پس بیدار شدم و فردا همان کس امد با همان دو هزار درهم
پس از او سؤال کردم از حال ان دراهم پس همان نحو یکه در خواب بمن کفته بودند بیان کرد
تا انکه اصرار کردم و براو قسم دادم پس اقرار کرد براینکه انها از اعمال دیوان بوده است
پس کفتم لله اکبر خداوند مارا ازاین مال نکاه داشت و همه انهارا بر کردانیدم
و در مدتی اندکی خداوند در عوض ان دو هزار درهم بیست هزار درهم از وجه
حلال روزی فرمود و این از فضل خداوندست لله الحمد و نیز از قطب راوندی نقل
کرده که منصور بن عمار را بعد از وفات او در خواب دیدند پس باو کفتند بجهت چه
خداوند ترا امرزید کفت بجهت تمام شب دوستی حضرت امیر المؤمنین ع و نیز
از او نقل کرده که شعبی را بعد از مردنش در خواب دیدند و باو کفتند بچه سبب
داخل بهشت شدی کفت بشهادت لا اله الا الله و بمحبت حضرت امیر المؤمنین ع
و ایضاً از ارشاد دیلمی نقل کرده که یکنفر عابد در خواب دید که او در کنار نهری ایستاده
که ان نهرها میشود از مشك خوشبوی و در کنار ان درختها از لؤلؤ و قصبها از
طلا روئیده و دختران خوبروی زینت شده و از لباس سندس پوشیده اند
و صورت انها مثل ماه روشن است و ایشان مشغول تسبیح خداوند میباشند
و بایشان کفت شما کیان هستید کفتند ما از برای انکسانیم که شب تلاوت قران
میکنند و خداوند را زیاد ذکر میکنند در اشکار و پنهان و انفاق مینمایند
و در وقت سحرها استغفار میکنند و نیز از انوار نعمانیه نقل کرده که یك مرد

صالح را در خواب دیدند و باو گفتند که خداوند با تو چه معامله کرد گفت از من حساب
کشید و حسنات من کم شد پس ناگاه یک کیسه بر آن گذاشته شد پس کفهٔ حسنات من
زیاده گردید گفتم این چه کیسه است گفتند این یک مشت خاکیست که بر قبر مسلمانی
ریخته بودی پس بقدر آن خاک میزان حسنات من زیاده گردید و در کافی از حضرت صادق ع
روایت کرده که فرمود وقتیکه خاک بر قبر میریزی پس بگو ایماناً بک و تصدیقاً ببعثک
هذا ما وعدنا الله و رسوله و فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که از حضرت رسول ص
شنیدم که هر کس بر قبر میت خاک بریزد و این را بگوید خداوند عطا میفرماید باو بهر
ذرهٔ از آن یک حسنه را و از این رؤیاها معلوم گردید خاصیت بعضی چیزها و علاج
بعضی مرضها و دواء بعضی دردها و خواص غریبه از برای بعض آنها و بد عاقبت بودن
بعضیها و از این قبیل رؤیاها زیاد است و زیاده بر این ذکر کردن باعث تطویل
میشود و اینها نمونه بود برای فایدهٔ دوازدهم آنکه رؤیاء وسیله است بسوی
رسیدن جمعی از مردمان عوام بخدمت حضرات ائمه ع و معجزه دیدن ایشان از آنحضرات
و بصیرت یافتن آنها بسبب آن رؤیاء است پس همچنانکه در عالم ظاهر اشخاص
بسیاری بخدمت آنحضرات مشرف میشدند و ایمان و اسلام را قبول میکردند همچنین است
در رؤیاء که اشخاص زیاد حضرات ائمه ع را در خواب دیده اند و بصیرت پیدا کرده اند
و اقرار بفضایل ایشان نموده اند و از این قبیل رؤیاها بسیار است و حقیر چند
رؤیاء از آنها در این مختصر از جهت تبرک و نمونه نقل میکنم از آنجمله در جلد نهم
بحار از علی بن هارون نقل کرده گفت خلیفهٔ راضی از بنی عباس بسیار مجادله میکرد
با من در خطاء حضرت امیر المؤمنین ع در آنچه با معاویه کرده بود و من هر قدر حجت

ودلیل

ودلیل آوردم که نسبت خطا با آنحضرت جایز نیست و هرچه کرده صحیح بوده است
قبول نکرد و یک روز نزد ما آمد و گفت دیگر کسی نگوید که آنحضرت خطا کرده است در
جنگ نمودن با معاویه و ما از وجهت اینرا سؤال کردیم که اعتقاد تو این بود چطور
شد که از اعتقاد خود برگشته گفت شبی در خواب دیدم که من بصحراء رفتم بجهت سیاحت
پس یک مرد کوتاه قدی سر خود را بلند کرد و سر او مثل سر سگ بود پس از جهت آن
سؤال کردم پس در خواب بمن گفتند که این مرد نسبت خطا بحضرت امیر المؤمنین میداد
و از آن جهت باین حال افتاده پس من فهمیدم که این بجهت عبرت یافتن من است
و بصیرت گرفتن امثال من پس من توبه کردم و از آن اعتقاد برگشتم و ایضاً در کتاب
حبل المتین از مولا محمد سعید نقل کرده که مردی از اهل خلاف کارش دزدی بود
و راه زنی تا آنکه جمعی بزیارت حضرت سید الشهداء ع آمدند پس آن مرد برخواست
بطرف آنها رفت تا آنکه آنها را لخت کند و چیزیکه دارند بگیرد پس زحمت بسیار
کشید و بآنها نرسید و نتوانست پس خسته گردید و بخواب رفت و زوار از آن گذشتند
و آن دزد در خواب دید که قیامت برپا شد و او را بطرف جهنم کشیدند پس کسی
آمد و فرمود که از او دست بردارید زیرا که در بدن او غبار قدم زوار آنحضرت است
پس از خواب برخواست و سلاح خود را شکست و توبه کرد و متوجه کربلا گردید
و وقتیکه بدر روضه مقدسه رسید در مدح آنحضرت یک قصیده انشاء کرد و بنا
کرد بخواندن آن پس ناگاه از بالای در روضه مبارکه یک خلعتی بدوش او
افتاد و از همین جهت اسم او را خلیعی گذاشتند و یک شاعر دیگر نیز در کربلا
بود معروف بابن حماد خلیعی با او گفت من یک قصیده در مدح آنحضرت گفتم

یك خلعت بمن دادند و تو هردو زمیکوئی بتو خلعت نمیدهد پس من از تو افضل هستم پس با تفاخر هر یکی یك قصیدهٔ انشا کرده وامدند بنجف الاشرف و حضرت امیر المؤمنین ع را حاکم قرار دادند و هر دو قصیده را بضریح حضرت انداختند پس بیرون آوردند و دیدند که بر اول قصیدهٔ خلیعی با طلا نوشته شده احسنت و بر قصیدهٔ ابن حماد با نقره نوشته شده احسنت پس خلیعی فخر کرد بر ابن حماد و او غمگین گردید و شب در خواب حضرت امیر المؤمنین ع را دید و حضرت باو فرمود غمگین مباش زیرا که خلیعی جدید الاسلام است و از این جهت با طلا قصیدهٔ او را نوشتم و تو فردا با قصیده خود بیا و انشاء بکن تا انکه بر تو جواب بگویم پس ابن حماد بیدار شد و فردا عمل کرد بفرمودهٔ انحضرت پس وقتیکه در قصیده رسید به بانجائیکه میگوید که عمرو بن عبد ود را کدام کس کشت پس ناگاه از ضریح جواب برامد که من کشتم من کشتم وایضًا در کتاب تحفة الازهار از شیخ فاضل عالم محمد بن فرحون نقل کرده که گفت من سادات حسینی را در مدینه دشمن میداشتم از جهت سب کردن ایشان ان سه نفر را و تعصب ایشان در دین شیعه و بغض انها بر اهل سنت پس شبی حضرت رسول خدا را در خواب دیدم در مسجد خودش که بمن فرمود ای محمد بن فرحون چرا اولادم را دشمن میداری عرض کردم حاشا یا رسول الله من ایشانرا دشمن نمیدارم ولکن من مکروه میداشتم انچه را که از انها میدیدم از بغض انها بر اهل سنت و سب انها اصحاب ترا فرمود بتو چه که داخل بشوی در بین اولاد من و اصحاب من و بر فرض صدق قول تو ایشان عاقند بر من یا از هم اولاد عاق بر پدرش نمیکردد عرض کردم یا رسول الله توبه کردم عفو فرمائید

پس از خواب بیدار شدم با فزع و اضطراب پس در نزد قبر پیغمبر توبه کردم که بعد
از این هرقدر اصحابرا سب کنند و اهل سنترا دشمن دارند و در دین شیعه تعصب
نمایند متعرض ایشان نباشم و در احترام ایشان بکوشم و ایضاً در حبل المتین
از مولا محمد تقی و از جمع کثیری از ثقات نقل کرده جمیعاً از مرد ثقهٔ از اهل بغداد
که گفت من در اکثر اوقات بدهات بغداد میرفتم و با اهل ان دهات معامله میکردم
و روزی بیرون شدم بسمت دهات یک سواری بمن ملحق گردید که دهنش را بسته
بود و با من رفیق شد در راه و از من سؤال کرد که شیعهٔ یا نه گفتم من حنفی مذهبم و از
مسلمین میباشم و شیعه نیستم گفت از من نترس و بعد شروع کرد بلعن و سب ان
سه نفر گفتم تو از مسلمین و اهل این بلاد هستی و چرا انها را دشنام میدهی گفت چرا
بانها دشنام ندهم دهن مرا ملاحظه بکن و دهنش را باز کرد دیدم لبهایش همه
ریخته و یک صورت زشت و مهیب دارد گفتم سبب این بد صورتی و بد حالی تو چیست
گفت دوستی انها و بعد از این شروع کرد بقصهٔ خود و گفت یک برادر داشتم و او به
موصل رفت و شیعه شد و بعد از پنجسال امد و من براو غضب داشتم از این جهت
و باز دیدم که او چیزی ندارد و ماه رمضان امد او را مهمان کردم در تمام ماه و اتفاق
افتاد سائلی بر در خانهٔ من امد و در محبت حضرت امیر المؤمنین چیزی خواست برادرم
فوراً براو چیزی داد پس مشتی بر دهن او زدم و او را گفتم که چرا در وقتیکه سائل اسم
ان سه نفر را یاد میکند اعراض میکنی و او را از خانه بیرون کردم و در همان شب
در خواب دیدم که قیامت برپا شده و از شدت عطش زبانم بر سینه ام افتاده و العطش
گویان حیران مانده ام پس دیدم یک جماعتی نورانی را که از حال من پرسیدند

گفتم از عطش طاقت ندارم گفتند برو نزد حضرت امیرالمؤمنین ع که در کنار حوض
مردمان را سیراب میکند پس بخدمت آنحضرت رفتم دیدم که در دست آنحضرت جامی است
و قریب به هشت هزار کس در اطراف او میباشند و او آنها را سیراب میکند عرض کردم
که مرا سیراب نمای ای مولای من پس از من اعراض کرد عرض کردم ای مولای من من از
محبان توام فرمود تو محب من نیستی و این آب از برای غیر محبان من حرام است تو برو
نزد اولی که ترا سیراب کند پس مکان او را بمن نشان داد و من از شدت عطش دویدم
بسوی او پس او را در میان آتش شعله ور دیدم پس از او آب طلبیدم پس بمن بسیار فحش
و ناسزا گفت و گفت ای احمق مرا در آتش می بینی و باز از من آب میخواهی اینجا آب است
ای ملعون پس من برگشتم و قصه را با آنحضرت عرض کردم فرمود برو نزد دومی و مکان
او را بمن نشان داد پس نزد او رفتم و او را بدتر از اولی دیدم و از او نیز آب خواستم
و او نیز بمن فحش و ناسزا گفت پس دوباره بخدمت آنحضرت آمدم و حکایت را گفتم
فرمود برو نزد سیمی و مکان او را نیز نشان داد و رفتم نزد او و او را بدتر از آنها دیدم
باز بخدمت آنحضرت آمدم و عرض کردم آنها مرا سیراب نکردند مرا سیراب بفرما سیلا
از شدت عطش مردم فرمود من ترا سیراب نمیکنم اگر میتوانی خودت از این حوض آب بخور
و من خواستم که آب بردارم حوض بلند گردید و دستم بآن نرسید عرض کردم
ای مولای من دستم نرسید فرمود این آب بر تو حرام است برو نزد دومی و از قول
من باو بگو که ترا سیراب کند پس رفتم نزد او و گفت چرا نزد من آمدی نمیدانی که من در جهنم
خالد هستم گفتم امیرالمؤمنین ع میفرمود که تو مرا سیراب بکنی گفت چشم خود را برهم
بگذار و دهن خود را باز کن تا ترا سیراب کنم پس من همان طور کردم پس یک مشت آتش

بدهن من ریخت پس لبهایم سوخت و مرا بسیار فحش و ناسزا گفت پس با هول زده
از خواب بیدار شدم و دیدم که لبهایم تماماً سوخته پس برخواستم و بخانه برادرم رفتم
وقتیکه مرا باینحال دید گفت ترا چه شده و من قصه را براو حکایت کردم و او بحال
من گریه کرد و من در دست او ایمان آوردم و ایضاً در انکتاب نقل کرده که در
سال یک هزار و صد و سی امراسد ابدالی از افاغنه مسلط شد بهرات و اطراف
و نواحی آن و عزم کرد بگرفتن مشهد مقدس و آمد و سی و پنج روز آنرا محاصره
نمود پس مردی از آنها در خواب حضرت رضا علیه السلام را دید و حضرت باو فرمود که برو
بآن ملعون بگو که لشکر خود را بردار و از اینجا برو و اگر نروی جمیع لشکر تو معذب
خواهد گشت و علامت عذاب آنها آنست که صورت و دست اکثر آنها ورم خواهد
کرد و بعد از بیدار شدن بنزد او رفت و این خواب را باو گفت و او اعتنا نکرد و
در آخر امر چنانکه آنحضرت فرموده بود ظاهر گردید و از آنها یکیرا گرفتند گفت
که آن ملعون عزم کرده که فردا برود زیرا که او در خواب دیده که او خواست از نردبان
بر بالای دیوار قلعه برود پس حضرت رضا نردبانرا برداشت و بر سر او زد و مغز
سر او و لشکرش بیرون ریخت و در شب دیگر دید که یک اژدهائی برآنها حمله
کرد و خواست که همه آنهارا بلع بکند پس از خواب بیدار شد در حالتیکه دید
ترس بر همه لشکر او غالب گردیده و همان مرض بر آنها وارد شده و جمع کثیری
از آنها هلاک شدند و هم بعد از آن گریختند و در کتاب ثاقب المناقب نقل کرده
از واقدی که گفت هرون الرشید مجلسی فراهم کرده بود برای علما که بآن مجلس
میامدند و از علوم گفتگو میکردند روزی من در شغلی بودم از جهت آن تأخیر کرده

بودم پس رفتم دیدم شافعی در جنب هرون و محمد بن اسحق و محمد ابی یوسف در
مقابل او جا گرفتند و مجلس با اهل خود پر شده و هفتاد نفر از علما در آن مجلس بود
هرون بمن گفت تاخیر کردی گفتم شغلی مانع شده بود والا تقصیر نکردم پس در مقابل
روی خود مرا جا داد و از هر طرف صحبت میکردند بعد از آن هرون بشافعی گفت ای پسر
عم چه قدر حدیث در فضائل حضرت امیر المؤمنین ع روایت میکنی شافعی گفت چهار صد
حدیث و بلکه زیادتر گفت مترس گفت پانصد و زیادتر و بعد از آن بمحمد بن اسحق گفت تو
چه قدر حدیث در فضایل آنحضرت روایت میکنی ایکونی گفت هزار حدیث و زیاده
و بعد بمحمد بن ابی یوسف گفت تو چه قدر روایت میکنی ایکونی خبر بده و مترس گفت
اگر ترس نباشد هزار این روایت ما در فضایل آنحضرت زیادتر از آن میشود که بحصر آید
هرون گفت از که میترسی گفت از تو و از عمال و اطراف تو هرون گفت تو در امن من
هستی گفتگو کن و خبر بده که چند حدیث در فضایل آنحضرت روایت میکنی گفت پانزده هزار
حدیث مسند و پانزده هزار حدیث مرسل واقدی گفت هرون رو بمن کرد که تو چه میگوئی
گفتم من نیز پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار مرسل روایت میکنم پس هرون گفت
یک فضیلت من بچشم خود دیدم و بگوش خود شنیده ام که آن اجل و بزرگ است
از جمیع آنچه شما ها روایت میکنید پس ما ها گفتیم بما خبر بده از آنچه دیده گفت یوسف
بن حجاج را والی کردم بر دمشق و بر او وصیت بر عدل نمودم پس بعد او خبر دادند
که یک خطیب است که هر روز حضرت امیر المؤمنین ع سب میکند پس او را حاضر کرد
و از او پرسید خطیب اقرار کرد و گفت من با آنحضرت عداوت دارم و در این کار
خواهم بود تا آخر پس عامل من یوسف بن حجاج او را مغلول و حبس کرد و این خبر را

بمن نوشت و من در جواب نوشتم که او را نزد من بفرست پس نزد من فرستادند
وقتیکه حاضر گردید باو گفتم تو علی علیه السلام را سب میکنی گفت بلی گفتم و او بر تو
آنحضرت هر که را کشت بامر پیغمبر و خداوند بود و آنها گذشت دیگر چرا او را سب
میکنی گفت مادامیکه هستم خواهم کرد پس امر کردم بر او صد تازیانه زدند و
بسیار استغاثه و فریاد کرد و بر خود بول نمود و توبه نکرد و امر کردم او را در این خانه
که در ایوان است حبس کردند و در شرا قفل زدند و در کشتن او فکر میکردم که
چگونه و بچه نحو او را بکشم و بکدام عذاب او را هلاک روانه بکنم تا آنکه شب شد
و در این فکر خوابیدم و در خواب دیدم که در آسمان باز شد و حضرت رسول خدا
و امیر المؤمنین نازل شدند و در بر حضرت پیغمبر پنج حله و در بر آنحضرت سه حله
و حضرت امام حسن نیز با سه حله و حضرت امام حسین با دو حله و جبرئیل با یک
حله در صورت خوبی و در لباس خوشی نازل گردیدند و در دست جبرئیل یک کاسه آبی بود
بسیار صاف و پاکیزه پس حضرت رسول خدا فرمود که آن کاسه را بمن بیاور پس آورد و
آنحضرت فرمود ای شیعیان محمد و اولاد او بیائید و از این آب بخورید پس دیدم که چهل
نفر از اطراف و اقربای من آمدند و حضرت آنها را سیراب کرد و بعد از آن فرمود
آن مرد دمشقی را آوردند پس حضرت امیر المؤمنین از گریبان آن خطیب گرفت و گفت
یا رسول الله این بر من ظلم میکند و مرا سب میکند پس آنحضرت دست او را گرفته و
فرمود تو علی را سب میکنی گفت بلی آنحضرت عرض کرد که خداوندا این را مسخ
بکن و از او انتقام بکش پس دیدم که او سگ شد و امر فرمود که او را بآن خانه بردند
چنانکه اول در آن بود و بعد از آن حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین و حضرت امام

حسن و امام حسین و جبرئیل علیهما السلم بر آسمان بالا رفتند پس من با فزع
و اضطراب از خواب بیدار شدم و امر کردم بر غلامان که او را بیاورید پس رفتند
و دیدند که او سگ شده و با او گفتم چطور دیدی عقوبت خداوند را در حق خودت پس
با سرش اشاره و اعتذار نمود و امر کردم دوباره او را بحبس بردند پس میخواهید
بدانید و ببینید او را او در آن خانه است پس هرون امر کرد بر بیرون شدن او
پس او را بیرون کردند و غلام هرون از گوش او گرفته بود و گوشهای آن مثل گوش
انسان بود و تمامی بدن آن جسد سگ بود پس ایستاده در مقابل اهل مجلس که
زبانش را بیرون میکرد و لبهایش را حرکت میداد مثل اعتذار کننده پس شافعی بهرون
گفت این مسخ شده از عذاب نازل شدن بر آن خاطر جمع نیستیم پس امر کردند که
او را بر خانه بردند بعد از زمانی اندک ناگاه یک صدا و صیحه بلند شد دیدیم
که یک صاعقه آمد و آنرا سوخت و آن سگ را خاکستر کرد و خداوند روح آنرا
بدوزخ فرستاد واقدی گفت بهرون گفتم این هم معجزه بود و هم موعظه و تو
ذریّهٔ این مرد را ملاحظه کن و با اولاد امیر المؤمنین ع اذیت مکن گفت دیگر
بایشان کار ندارم و ایضاً در بحار از مناقب ابن شهر اشوب نقل کرده که در
مدینه یک مردی ناصبی بود و بعد از مدتی ایمان آورد و توبه کرد و شیعه شد
و از سبب شیعه شدن او پرسیدند گفت شبی در خواب حضرت امیر المؤمنین ع را
دیدم بمن فرمود اگر تو در جنگ صفین میبودی با کدام یکی از آن دو لشکر
جنگ میکردی پس من سرم را بزیر افکندم و بنا فکر گذاشتم فرمود ای خسیس
چرا اینقدر فکر میکنی و این مسئلت محتاج باین فکر دراز نیست فرمود بر نهاد

بر پشت او پس از پشتم یک مشتی زدند که پشت من درد گرفت و با هول و لرزه از
خواب بیدار شدم و دیدم که پشتم درد میکند و در پشت من ورم حاصل گردید
پس من از انچه در ان بودم گشتم و توبه کردم و ایضا سید ابن طاوس در کتاب فرحة
الغری نقل کرده که مردی خوش لباس و خوش صورتی نزد خادم روضه مبارکه حضرت امیر المؤمنین
امد و دو دینار طلا باو داد و گفت شب مرا در میان حرم مطهر انحضرت بگذار تا
انکه از انحضرت حاجتی بخواهم و ان خادم که جد حسن بن طحال بود قبول کرد و او را در
حرم گذارد و در را بست پس همان شب در خواب حضرت امیر المؤمنین ع را دید و حضرت
باو فرمود که برخیز و ان مرد را از نزد من بیرون کن زیرا که او نصرانی است پس از خواب
با اضطراب برخواست و ریسمانی برداشت و در را باز کرد و انرا بگردن ان مرد
و باو گفت بیرون شو ای خبیث تو مرا بدو دینار فریب دادی و تو نصرانی هستی
ان مرد گفت من نصرانی نیستم خادم گفت بلی تو نصرانی هستی و حضرت امیر المؤمنین ع
در خواب بمن فرمود که ترا بیرون کنم زیرا که تو نصرانی میباشی پس ان مرد گفت دست خود را
بمن بده که مسلمان شدم أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ وَ
أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللّٰهِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ و گفت سوگند بخداوند که کسی مرا تا بحال
از اهل عراق نمیشناخت و بلکه کسی ندانسته بود که من از شام بیرون امده ام از قوم
من هم پس ان مرد مسلمان شد و اسلام او خوب گردید و ایضا در کتاب نور العیون
فرموده که من در سال هزار و صد و هفتاد و سه بحج میرفتم و در بین مکه و مدینه
شنیدم که جماعتی از اهل ششتر نیز بحج میروند و گفتند که دو نفر از ایشان با یک
مردی مخالف مصاحب شدند و در حق بودن مذهب شیعه با او گفتگو کردند و ان مرد

مخالف قبول نکرده و در تعصب و عنادش مانده تا انکه وارد مدینه شده اند پس
انمرد وقتیکه قبر اندو نفر را در نزد قبر حضرت رسول خدا ص دیده ایمان او بر حق بودن
و خلیفه شدن انها زیاد شده و گفته اگر انها خلیفه نبودند پس چرا با پیغمبر ص در یکجا مدفون
شده اند پس انمرد مشتری از هدایت او مایوس شده اند پس نقل کردند که فردا صبح
دیدند انمرد مخالف امد و گفت که دین شیعه را بمن یاد بدهید و اداب مذهب ائمه عشریه
را تعلیم من بکنید پس اندو نفر اعتناء نکردند و او اصرار کرد و از سبب ان سؤال
نمودند پس او گفت شب گذشته در خواب دیدم که وارد شدم بروضهٔ مطهره
حضرت رسول خدا ص بجهت زیارت پس دیدم که شباک مبارک انحضرت را که در بالای
قبر مطهر است برداشته اند و خادمان و حاجبان بسیاری در اطراف قبر انحضرت ایستاده
و در دست هر یکی یک چوب دستی است و مردمان بزیارت فوج فوج وارد میشوند
وان خادمان با ان چوب دستیها بعضی از مردمانرا منع میکنند پس من نیز داخل
شدم برای زیارت انحضرت مرا نیز رد و منع کردند و از سبب ان سؤال نمودم گفتند
حضرت رسول خدا ص امر کرده شباک را برداشته اند تا انکه شیعیان امیر المؤمنین
انحضرت را بدون واسطه زیارت بکنند و خودش در انجا نشسته و این شیعیان
بزیارت او مشرف میشوند و از برای غیر شیعه رخصت نفرموده اند پس از خواب با
اضطراب شدید برخواستم و یقین کردم بحقانیت مذهب شیعه پس انمرد شیعه شد
و حج را بطریق دین شیعه بجا اورد و از این قبیل رؤیاها بسیار اتفاق افتاده و
واشخاص زیاد در خواب هر یکی از حضرات ائمه علیهم السلام را دیده اند و ان
انحضرات بر معجزه واقف شده اند و بر مطالب خود رسیده اند و بسبب همان

رؤیاء مطلع بر چیزهای غیبی گردیده اند و از جهت آن دفع بلیّات و رفع کربات
از ایشان شده و چه کسانی بسیار در خواب بسبب دیدن ائمه ع بر مذهب حق داخل
گشته و از دین باطل خود باز گردیده و چه مردمان زیاد یقین وجدانی و ایمان فطری
بر قیامت و معاد و حشر و نشر عباد حاصل کرده و چه بسا اشخاص علم قطعی بعالم برزخ
و جنت دنیا و دوزخ آن و معذّب و متنعّم بودن ارواح در آن عالم از جهت رؤیا نموده
و چه بسیار کسانی بر جزای اعمال و زشت و خوب بودن بعضی افعال علم وجدانی
تحصیل کرده از خوابی که خودش دیده و یا از موثّقین شنیده و بسیار شد که علم
بنبوّت بعضی انبیا و خلافت بعضی اوصیا از طریق رؤیاء گردیده چنانکه در ذیل
فواید دوازده گانه که از برای رؤیاء نقل کردم واضح شد و نمونهٔ از هر یکی بیان
گردید و تفصیل هر یکی از اینها را محقق نوری اعلی الله مقامه در دار السلام ذکر
کرده پس اصول خمسه یعنی اثبات واجب الوجود تعالی شانه و عدل او و نبوّت انبیا
و امامت حضرات ائمه ع و معاد و برگشتن عباد در روز قیامت باین رؤیاها بطریق
وجدانی و علم یقینی معلوم میشود از برای کسانیکه بصیرت داشته باشند و تعصب
و عناد را از خودشان دور نموده باشند پس این رؤیاها دلیل قاطع است بر
صدق آنچه در قرآن مبین وارد گشته و بر راستی آن احادیث که در خصوص هر یکی
از معارف دینیّه از ائمه طاهرین صادر شده است و از این جهت در اخبار متواتره
وارد گردیده است که رؤیای صادقه یک جزء است از اجزاء نبوّت همچنانکه علماء
عامّه و خاصّه این اخبار را در کتب معتبرهٔ خودشان نقل کرده اند و بر مضمون آنها
اعتقاد نموده اند و فحول علماء طرفین آنها را قبول کرده اند از آنجمله سیوطی در

جامع صغیر خود از ابن ماجه از ابن سعید از حضرت رسول خدا ص روایت نموده
که فرمود رؤیاء مسلم صالح یك جزء است از هفتاد جزء نبوّت و نیز در آن کتاب از
طبرانی از عبّاس ابن عبد المطلب از آنحضرت روایت کرده که فرمود رؤیاء مسلم صالحه
از خداوند بشارت است بر او و آن رؤیاء یك جزء است از پنجاه جزء نبوّت و نیز
روایت کرده از صحیح بخاری و مسلم و از مسند احمد از انس بن مالك و ایضاً از انها و از
ابی داود و ترمذی و از ابن صامت و ایضاً از انها و از ابن ماجه از ابی هریره جمیعاً
از آنحضرت که فرمود رؤیاء مؤمن یك جزء است از چهل و شش جزء نبوّت و نیز روایت
کرده از ترمذی از ابی رزین از آنحضرت که رؤیاء مؤمن یك جزء است از چهل جزء
نبوّت و در مجمع الزوائد حافظ مصری از ابن عبّاس از آنحضرت روایت کرده که رؤیاء
صالحه یك جزء است از هفتاد جزء نبوّت و این را نیز احمد و ابو یعلی بزّاز و طبرانی
روایت کرده اند و نیز در آن کتاب از ابی هریره از آنحضرت روایت کرده که هر کس مرا
در خواب دیده باشد هر آینه او مرا دیده زیرا که شیطان در صورت من دیده نمیشود
بدرستیکه رؤیاء عبد مؤمن که صادقه صالحه باشد یك جزء است از هفتاد
جزء نبوّت و نیز از انس بن مالك و از عبد بن مسعود مثل این حدیث را روایت کرده
از آنحضرت و امّا احادیث که در کتب شیعه روایت کرده اند از آنجمله در کافی از حضرت
صادق ع روایت کرده که فرمود رؤیاء مؤمن و رؤیاء او در آخر الزمان هر یکی یك جزء
است از هفتاد جزء نبوّت و بعضی از مؤمنان سه جزء بر او عطا کرده میشود
و در کتاب اختصاص نیز از آنحضرت روایت کرده که رؤیاء صادقه یك جزء است از
هفتاد جزء نبوّت و نیز در جامع الاخبار از آنحضرت روایت کرده که رؤیاء مؤمن

صحیح است زیرا که نفس او پاک است و یقین او صحیح است پس نفس او خارج میشود
و ملاقات میکند با ملائکه و آن رؤیاء او وحی است از خداوند عزیز جبار و بعد از جمله شیخ
روایت کرده که فرمود بدرستیکه رؤیاء صادقه یك جزء است از هفتاد جزء نبوت و نیز در کتاب
غایات روایت کرده از حضرت رسول خدا که اخیار شما اولی النهی هستند عرض کردند یا
رسول الله اولی النهی کدامند فرمود صاحبان رؤیاء صادقه است و در کتاب عیون و مجالس
از حضرت رضا از آن حضرت روایت کرده که بدرستیکه رؤیاء صادقه یك جزء است
از هفتاد جزء نبوت الی غیر ذلك از اخبار که در فضیلت رؤیاء وارد شده و بعضی
از آنها در فایده های سابقه ذکر شد و اما بیان معنی اجزاء این احادیث و شرح
الفاظ و ذکر مراد از آنها پس بعون الله میگوئیم که در میان این اخبار منافات ندارد
از جهت شامل بودن بعضی از اینها بر هفتاد جزء و بعضی بر پنجاه جزء و بعضی بر
چهل و شش جزء و بعضی بر چهل جزء چنانکه همه اینها در احادیث مزبوره ذکر شد
بعلت اینکه اولا رؤیاها مختلف است در زود تاثیر کردن و تاخیر نمودن و ثانیا
اشخاص مختلف است در نقصان و کمال و در مراتب تاثیر در او و در درجات فهم
و دانستن و ثالثا اوقات رؤیاء مختلف است از روز بودن و شب شدن و در
چه وقت شب بودن پس باختلاف این مراتب جزء بودن رؤیاء از نبوت مختلف
خواهد شد و در بعضی اشخاص در بعضی اوقات یك جزء از هفتاد جزء خواهد شد
و در بعضی دیگر از پنجاه جزء و یا چهل و شش جزء و یا چهل جزء خواهد گشت
و همه این اخبار صحیح است و احتیاج در دفع منافات بطرح اخبار نیست و اما بیان
معنی حدیث کافی و کتاب مؤمن که در هر دو لفظ رأی و رؤیاء دارد و چنانکه رؤیاء را

یك جزء از هفتاد جزء نبوّت قرار داده همچنین رؤیا را جزء نبوّت قرار داده است و بلکه در حدیث کافی اینرا مقید کرده باخر زمان و گویا مراد جزء بودن رؤیا است از اجزاء نبوّت در اخر الزمان نه انکه رؤیاء مقید باشد باخر زمان زیرا که رؤیا در امم سابقه بوده چنانکه بیان ان در فایده ها واضح گردید واما علت اختصاص ان باخر زمان پس شاید این باشد چونکه خداوند در این زمان حجت خود را از مردم غایب میکند از جهت مصالح کثیره چنانکه جمله از انها را در کتاب تحفة المهدیّه ذکر کرده اند پس در عوض ان بر اهل اخر الزّمان رؤیا عطا فرموده که بان راه قوّت استنباط احکام شرعیه را از اخبار حضرات ائمه و از قران بکنند و محتاج باصول مخالفین وقیاسات وقواعد مبطلین نباشند و باجتهاد ظنّی و عمل بظنّ نکنند چنانکه عادت مخالفان بران جاری شده است پس هم چنانکه حضرت پیغمبر در میان امّت خود کتاب الله و عترت خود را بنص متواتر حدیث ثقلین گذاشته و حضرات ائمه نیز بعد از غیبت خودشان احادیث خود را گذاشته اند چنانکه در احادیث متواتره بیان فرموده اند و حقیر نیز تفصیل اینرا در کتاب مسائل النجفیه ذکر کرده ام پس هم چنین خداوند عالم از برای جمعی از علماء اهل اخر الزمان راه قوّت واستنباط مسائل شرعیه را از انها عنایت ولطف فرموده است و این راه یك جزء است از اجزاء نبوّت که خطا در ان کمتر است اگر کسی از اهل این باشد و مسائل دینیه را از کتاب الله واحادیث ال رسول الله اخذ بکند و اعتنا باصول مخالفین نکند و استنباط واستخراج احکام را منحصر بادلّه وارده از ائمه بداند و بدقّت و زحمت ملاحظه انها را نماید و اکتفاء بظنّ ننماید خود را بمجرد حصول

ظن فارغ نداند وَاِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا را از قران بخوانند و بفهمند که بنا
بکار نمیتوان دمنقل لازم است و تفصیل این مطلب در خاتمه وسائل و سائر کتب معتبره است
و در اینجا مقام بیان آن نیست و فی الجمله در مسائل النجفیه از این مسئله کشف شک
در دیبه نموده ام و مراد در اینجا اشاره است از جهت شرح حدیث کافی و غیر آن

شرح این هجران این خونین جگر ❊ این زمان بگذار تا وقت دیگر
سر من از ناله من دور نیست ❊ لیک چشم و گوش را آن نور نیست

و اما یک جزء بودن رؤیاء مثل رای از هفتاد جزء نبوت چنانکه صریح این اخبار
است پس جهت آن است که کامل شدن نبوت انبیا با اختلاف مراتب ایشان با مور
چند است که مختص بایشانست و بان امور آن بزرگواران امتیاز یافته اند از سایرین تا
و هر چند یکه همه آنها در جمیع ایشان نباشد و آن امور تا بهفتاد میرسد اگر آن بعضی
در مراتب کمال نبوت بوده باشد و در بعضی کمتر از هفتاد موجود میشود و تائید این
میکند آنچه ذکر شده از بعض اخبار از پنجاه جزء و چهل و شش جزء و چهل جزء و احتمال
میرود که هفتاد جزء که در اخبار معتبره موجود است در جمیع انبیاء بوده باشد و این
هفتاد جزء از اشیا از آن اقل مراتب نبوت باشد هر چند یکه اعلی مراتب آن معلوم
نباشد و بیان نشده باشد والله اعلم و اما آن هفتاد جزء پس بعضی از آنها راجع است
بکمالات نفسانیه انبیاء مثل محبت تامه ایشان بخداوند و صبر کامل و جمیل و یقین
و اطمینان قلبی و صدق و زهد حقیقی که بر انگیخته میشود از بغض تام بر تمام دنیا و بلکه
بر جمیع ما سوی الله و بعضی از آنها راجع است با عضا عنصریه ایشان مثل
نبودن سایه از ایشان و بخواب نرفتن قلب ایشان و نافذ بودن شعاع چشم از اجسام

کثیفه و مانع نبودن دوری و حجاب از دیدن و شنیدن ایشان صوتهای مخفیرا و ناله‌ها
برزخیرا و درک کردن ایشان بدنهای مثالیه را و اجسام ملائکه را و کلام آنها را
و دانستن انبیا زبان حیوانات و نباتات و بلکه جمادات را و امثال اینها که بسیار است
و بعضی از آنها راجع است بر فضائل خارجه از ابدان شریفه ایشان مثل طهارت
جمیع آباء از لوث شرک و کفر و مادرها از دنس سفاح و زنا مثل منزه بودن ایشان
از خلاف آداب کمالیه و اخلاق انسانیه و بعضی از آنها راجع است با مخصوصات راه
علوم ایشان بطرف ربانیه و تعلم از علم لدنی و اسرار غیبی از غیر استماع از بشر و
بلکه بدون شنیدن از غیر خداوند بگوش قلبی و مثل نکت در قلب و الهام و در ائمه
ما برای اینها زیاد شده عمود نور و جفر احمر و جفر ابیض و جامعه و مصحف حضرت فاطمه
و علوم لیلة القدر و علوم هفته و علوم یوم و لیله و بلکه علوم هر ساعت و دقیقه و غیر
از اینها که تفصیل آنها را بغیر خداوند و خودشان کسی نمیداند و اینچه در اینجا مثال
ذکر شد تفصیل آن در جلد سابع بحار است پس رؤیای ایشان یکی از اسباب امتیازات
ایشانست و رؤیای غیر ایشان اگر صادق باشد یک جزء است از این هفتاد جزء نبوت
و همچنین رای قوی و استنباط یقینی و فهم علمی مثل رؤیا یک جزء از اجزاء هفتاد
جزء نبوت است پس همچنانکه رای و رؤیاء در سایر مردمان وجود دارد و هکذا ائمه
بوجه اکمل و اتم وجود دارد و رای و رؤیای ایشان همیشه صادق است و از سایر مردم
رؤیاء غالبا کاذبست و اما رای پس شرایط آنرا سابقا بیان کردم و محقق بحرانی
در درة النجفیه فرموده بعد از ذکر بعض جهات علوم انبیا و ائمه را چنانکه حقیر ذکر
کرد پس میشود مجموع طریق ایشان هفتاد و لازم نیست که بیان شود این اجزاء نبوت

برای منامها بر وجه کمال ذبرا که لازم نمیشود بر علماء اینکه بدانند کل شیئی را بطریق
اجمال و تفصیل و خداوند قرار داده برای علما آیت حدی را در این که در نزد ان
میباستند پس بعضی چیزها هیچ بر علما معلوم نمیشود اصلاً و بعضی از انها اجمالاً
معلوم میشود نه تفصیلاً و این که رؤیا یک جزء است از هفتاد جزء نبوت از این
قبیل است که اجمالاً معلوم است نه تفصیلاً و بعضی از اشیا هم اجمالاً و هم
تفصیلاً معلوم میشود خصوصاً در زمان السنن اینجه طریق فهم ان شنیدن است
و حضرت شارع علیه السلام نیز ان را بیان کرده در احادیث مثل احکام شرعیه و بعضی از
علماء فرموده که خصال نبوت هفتاد است و هرچند یکی ما ها انها را تفصیلاً
نمیدانیم و از جملهٔ ان خصال است رؤیا و رؤیاء صادق از مؤمن یک خصلت است
از این هفتاد خصال که در انبیاء است تمام شد کلام او اعلی الله مقامه و این
بیان نزدیک است با انچه سابقاً بیان شد و فواید رؤیاء بسیار است و در
اینجا اکتفاء کردم بر ذکر دوازده فایده از انها پس بعون الله شروع میکنیم بذکر
اصل مقصود از بیان چهل رؤیاء که متعلق است بدیدن حضرت حجت عجل الله فرجه
رؤیاء اول انکه محقق نوری اعلی الله مقامه در کتاب نجم الثاقب نقل کرده است از
شیخ فاضل حسن بن محمد بن حسن قمی معاصر صدوق در تاریخ قم از کتاب
مونس الحزین در معرفت حق و یقین از مصنفات شیخ ابی جعفر محمد بن بابویه
قمی باین عبارت باب بنای مسجد جمکران از قول حضرت امام محمد بن حسن مهدی
علیه صلوات الله الرحمن سبب بنای مسجد مقدس جمکران و عمارت ان بقول
امام علیه السلام این بوده است که شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی رحمه

میگوید

میگوید که من شب سه‌شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان در سرای خود خفته بودم که
ناگاه جماعتی مردم بدر سرای من آمدند نصفی از شب گذشته مرا بیدار کردند گفتند برخیز
و طلب امام محمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه را اجابت کن که ترا میخواهد
گفتم بگذارید تا پیراهن بپوشم آواز آمد که آن پیراهن از تو نیست دست فرا کردم و
سراویل خود را برگرفتم آواز آمد که آن سراویل که برگرفتی از تو نیست سراویل خود را
بردار او و راد دور انداختم و سراویل خود را پوشیدم و کلید در را طلب کردم آواز آمد
که در باز است و چون بدر سرای آمدم جماعتی از بزرگان دیدم سلام کردم جواب
دادند و مرحبا گفتند و مرا آوردند تا بآن جای که الان مسجد است چون نظر کردم
تختی دیدم و بر آن تخت فرشی و بالشهای نیکو گسترده دیدم و جوانی سی ساله در
آن تخت تکیه بر چهار بالش کرده و پیری در برابر او بود و در دست کتابی داشت که
بر آن جوان میخواند و زیاده از شصت مرد در گرد او نماز میکردند و آن پیر حضرت خضر
بود پس آن پیر مرا نشاند و حضرت صاحب الامر علیه السلام مرا باسم خودم خواند و فرمود
برو و حسن بن مسلم را بگو که تو چند سالست که عمارت این زمین میکنی و میکاری
و ما خراب میکنیم و پنج سالست که زراعت میکنی و امسال دیگر باره باز سر
گرفتی و عمارتش میکنی رخصت نیست که تو در این زمین دیگر باره زراعت کنی باید
هر انتفاع که از این زمین برگرفته رد کنی تا بدین موضع مسجد بنا کنند و بگو این
حسن مسلم را که این زمین شریفی است و حقتعالی این زمین را از زمینهای دیگر
برگزیده است و شریف کرده است و تو با زمین خود گرفتی و دو پسر جوان خداوند
از تو باز ستد و تو تنبیه نشدی و اگر نه چنین کنی آزار وی بتو رسد آنچه ترا آگاه

نباشد گفتم ای مولای من مراد از این نشانی باید که جماعت سخن بی نشان و حجت نشنوند
و قول مرا مصدق ندارند حضرت فرمود علامتی را ما در اینجا میکنیم تا تصدیق قول
تو باشد و تو برو و رسالت ما را بگذار و نزد سید ابو الحسن برو و بگو تا بر
خیزد و بیاید و آن مرد را حاضر کند و انتفاع چند ساله که گرفته است از او طلب کند
و بستاند و بدیگران دهد تا بنای مسجد بنهند و باقی وجوه را از رهق که ملک
ما است بیاورند و مسجد را تمام کنند و یک نیمه رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر
ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد بکنند و مردم را بگو تا رغبت بکنند
بدین موضع و عزیز دارند و چهار رکعت نماز اینجا بگذارند دو رکعت تحیة مسجد
در هر رکعت یک بار الحمد و هفت مرتبه قل هو الله و تسبیح رکوع و سجود هفت بار
بگویند و دو رکعت نماز امام صاحب الزمان علیه السلام را بگذارند بر این نحو چون فاتحه
خوانند و بایاک نعبد و ایاک نستعین رسد صد مرتبه بگویند و بعد از آن فاتحه را
تا آخر بخوانند و در رکعت دوم نیز بر همین طریق بگذارند و تسبیح در رکوع و سجود
هفت بار بگویند و چون نماز را تمام کرده باشند لا اِلٰهَ اِلّا الله بگویند و تسبیح
فاطمه زهراء علیها السلام را بگویند و چون از تسبیح فارغ شوند سر بسجده نهند و
صد بار صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستند و این نقل از لفظ مبارک آنحضرت است
فَمَن صَلّٰیهُما فَکَاَنَّما صَلّیٰ فِی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ یعنی هر که این دو رکعت را بگذارد
هم چنین باشد که دو رکعت در کعبه گذارده من چون این سخن را شنیدم عرض
کردم گویا این موضع است و این مسجد صاحب الزمان ع است و اشاره
با نحضرت نمودم که در چهار بالش نشسته بودند پس من برگشتم چون پاره راه آمدم

مرا باز خواندند و فرمودند که بزی در گله جعفر کاشی چوپانست باید آنرا بخری به هر قیمت که باشد و آنرا باین موضع بیاوری و بکشی در فردا شب روز هجدهم ماه مبارک گوشت آن بز را بر بیماران و کسیکه علت دارد انفاق بکنی که خداوند همه را شفا دهد و آن بز ابلق و موهای بسیار دارد و هفت علامت دارد سه بر جانبی و چهار بر جانب دیگرش سیاه و سفید مثل درهم و فرمود هفت روز یا هفتاد روز ما اینجا ئیم اگر بر هفت روز حمل کنی دلیل بود بر شب قدر که بیست و سیم است و اگر بر هفتاد روز حمل کنی شب بیست و پنجم ذی القعده بود و آن روز بزرگوار است پس من بیامدم بخانه و در همه آنشب در اندیشه بودم تا صبح شد و بنزد علی منذر امدم و این احوال را با او گفتم و او با من امد تا رفتیم بانجا که مرا شب برده بودند پس گفتم قسم بخدا علامتی که امام علیه السلام مرا فرموده یکی اینست که زنجیرها و میخها اینجا ظاهر است پس برگشتیم بنزد سید ابو الحسن الرضا امدیم چون بدر سرای او رسیدیم خدام و حشم او را دیدم که بمن گفتند از سحرگاه سید ابو الحسن در انتظار تو است تو از جمکرانی گفتم بلی پس من بحضور او رفتم و سلام کردم جواب نیکو داد و اعزاز کرد و مرا با تمکین نشانید و قبل از انکه من سخن بگویم فرمود ای حسن مثله من خفته بودم و در خواب کسی مرا گفت حسن مثله نام مردی از جمکران نزد تو اید صبح باید آنچه بگوید سخن او را مصدق داری و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ما است و باید قول او را رد نکنی از خواب بیدار شدم و تا این ساعت منتظر تو بودم پس حسن مثله احوال را با او گفت و او در همان حال فرمود تا اسبها را زین کردند و سوار شدند و چون بنزدیک

ده رسیدند دیدند جعفر کاشی چوپان گله را برکنار راه داشته و حسن مثله
در ثنیا گله رفت و ان بز پیش حسن مثله دوید و ان بز را گرفت که قیمت انرا بدهد
جعفر کاشی سوگند یاد نمود که من هرگز این بز را در گله خودم ندیده ام مکر امروز
و هرچند بکه میخواهم اینرا بگیرم میسر نمیشد پس ان بز را همچنانکه انحضرت فرموده
بود با نموضع اوردند وکشتند و سید ابو الحسن بان جا امدند و حسن مثله را
حاضر کردند و انتفاع ان زمین را از او اخذ کردند و وجوه رهق را نیز اوردند
و مسجد جمکران بچوب پوشانیدند و سید ابو الحسن زنجیرها و میخها را
بقم بردند و در سرای خود گذارد همه بیماران و صاحب علتان میرفتند و
خود را بان زنجیرها میمالیدند خدا وند با نها شفا میداد و خوب میشدند
و محمد بن حیدر گوید که باستفاضه شنیدم که سید ابو الحسن دفن شد در
موسویان بشهر قم و بعد از او فرزند او بیمار شد و بخانه رفت و سر صندوق را
باز کرد زنجیرها و میخها را نیافتند اینست مختصری از احوال ان موضع
شریف که شرح شد مؤلف میکوید همان نماز را که انحضرت بر حسن مثله
یاد داد در کتب ادعیه علماء معروف است بنماز حضرت صاحب الزمان
چنانکه شیخ طبرسی در کتاب کنوز النجاح و راوندی در کتاب دعوات خود
سید بن طاوس در جمال الاسبوع نقل کرده اند و در این قصه انحضرت را
حسن مثله در بیداری دیده و سید ابو الحسن ان بزرگوار را در خواب دیده
چنانکه ذکر شد رؤیای دوم انکه ایضاً محقق نوری در انکتاب و در کتاب
دار السلام نقل کرده و لفظ از برای اول است از عالم فاضل صفی میرزا محمد حسین

نایینی فرزند عالم کامل میرزا عبدالرحیم که گفت مرا برادری است از پدر و مادر
و نامش میرزا محمد سعید که حال مشغول تحصیل علوم دینیه است و در سال
هزار و دویست و هشتاد و پنج تقریباً درد در پایش ظاهر شد و پشت قدم او
ورم کرد تا بنحوی که او را معوج کرد و از راه رفتن عاجز شد میرزا احمد طبیب
نایینی را بر سر او آوردند معالجه کرد کجی پشت پا برطرف شد و ورم رفت و تمام
متفرق شد چند روز نگذشت که ماده در بین زانو و ساق ظاهر شد و بعد
از چند روز دیگر ماده دیگر در همان پا در ران پیدا شد و ماده در میان
کتف تا آنکه سر اینها زخم شد و درد شدیدی داشت معالجه کردند
منفجر شد و از آنها چرک می‌آمد قریب یکسال یا زیاده بر آن گذشت بر
اینحال که مشغول معالجه این قروح بود بانواع معالجات و هیچ یک از
آنها ملتئم نشد بلکه هر روز جراحت افزوده میشد و این مدت طویله
قادر نبود بر گذاشتن پا بر زمین و او را از جای بجای بدوش میکشیدند
و از جهت طول مرض مزاجش ضعیف شد و از کثرت خون و چرک که از آن قروح
بیرون رفته بود جز پوست و استخوان چیزی باقی نمانده بود و کار بر والدم
سخت شد و هر نوع که معالجه مینمودند جز زیادی جراحت و ضعف حال و قوت
و مزاج اثری نداشت و کار آن زخمها بانجا رسید که آن دو جراحت که یکی
در ما بین زانو و ساق بود و یکی در ران اگر دست بروی یکی میگذاشتی چرک
و خون از دیگری بیرون میشد و در آن ایام وبای سختی در نایین ظاهر
شده بود و ما از خوف وبا بقریه‌ای رفته بودیم پس مطلع شدیم که جراحی

که او را آقا یوسف میگفتند در قریهٔ نزدیک قریهٔ ما منزل دارد پس والده‌ام
کسی نزد او فرستاد و برای معالجه حاضر کرد و چون مریض را باو نشان دادند
ساعتی ساکت شد تا آنکه والده از نزد او بیرون رفت و من با یکی از خالوهای
خود که او را میرزا عبد الوهاب بود در نزد او ماندم پس مدتی با او سرگوشی
سخن گفت و من دانستم که جراح خبر یأس میدهد مخفی از من پس والده برگشت
جراح گفت من فلان مبلغ را اول میگیرم آنگاه شروع میکنم در معالجه و
غرض او این بود که آن مبلغ را اول نمیدهند و عذر میشود تا آنکه او برود پس
والده قبل از معالجه دادن مبلغ را منع نمود و او فرصت را دید و رفت پس
والد و والده دانستند که جراح با آن حذاقت از او مأیوس شد پس ایشان مأیوس
شدند و مرا خالوی دیگر بود میرزا ابوطالب نام در غایت تقوی و صلاح
و در بلد مشهور بود که رقعه‌های استغاثه بسوی امام عصر عجل الله فرجه
که او مینویسد برای مردم سریع الاجابة و زود تاثیر میکند و مردم در شداید
و بلاها بسیار باو مراجعه میکردند پس والده‌ام از او خواهش نمود که برای
شفای فرزندش رقعهٔ استغاثه بنویسد پس روز جمعه آنرا نوشت و والده
آنرا گرفت و برادرم را برداشت و بنزد چاهی رفت پس برادرم آن رقعه را بر چاه
انداخت در ساعت آخر روز جمعه و او معلق بود در بالای چاه در دست
والده و در این حال برای او و والده رقتی پیدا شد و هر دو گریستند و بعد از
چند روز من در خواب دیدم که سه سوار بر اسب با هیئت و شمایلی که در قضیهٔ
اسمعیل هرقلی وارد شده از صحرا رو بخانهٔ ما میآیند پس من در آن حال واقعه

اسمعیل

اسمعیل هرقلی بخاطرم آمد و در آن روزها بر آن مطلع شده بودم و تفصیل آن
در نظرم بود پس ملتفت شدم که آن سوار مقدم حضرت حجت علیه السلام است و اینکه
آنحضرت برای شفای برادرم آمده و برادرم در فراش خود در فضای خانه بر
پشت خوابیده یا تکیه داده چنانکه در غالب ایام چنین بود پس آنحضرت نزدیک
آمدند و در دست مبارک نیزه داشت و آن نیزه را در موضعی از بدن او گذاشت
و گویا در کتف او بود و باو فرمود برخیز که خالوی تو از سفر آمده و من چنین فهمیدم
در آنحال که مراد آنحضرت بشارت بآمدن خالوی بزرگم که داشتم نام او
حاجی میرزا علی اکبر که بسفر تجارت رفته بود و سفرش طول کشیده بود و ما
بر او خائف بودیم و چون حضرت نیزه را بر کتف او گذاشت و آن سخن را فرمود
برادرم از جای خواب خود برخواست و بشتاب بسوی در خانه رفت بجهت
استقبال خالوی مذکور پس از خواب بیدار شدم دیدم صبح طلوع کرده و کسی
بجهت نماز صبح از خواب برنخاسته از جای خود برخاستم و بسرعت تمام بنزد او
رفتم قبل از آنکه جامه خود را بپوشم و او را از خواب بیدار کردم و باو گفتم که
حضرت حجت علیه السلام ترا شفا داده برخیز و دست او را گرفتم و بپا داشتم پس
مادرم از خواب برخاست و بر من صیحه زد که چرا او را بیدار کردی چون بجهت
شدت وجع غالب شب بیدار بود و اندک خوابی بر آن حال غنیمت بود
گفتم حضرت صاحب الزمان علیه السلام او را شفا داده چون او را بپای کردم
شروع نمود براه رفتن در فضای خانه در آن شب بنحوی که قدرت
نداشت بر گذاشتن قدمش بر زمین و قریب بیکسال یا زیاده چنین بود

از مکانی بمکانی او را حمل میکردند پس این حکایت در آن قریه منتشر شد
و همهٔ خویشان و آشنایان که بودند جمع شدند که او را ببینند چه بعقل باور
نداشتند و من خواب را نقل میکردم و بسیار فرحناک بودم از اینکه من مبادرت
کردم ببشارت شفا در حالیکه او در خواب بود و چرک و خون در آن روز
قطع شد و زخمها ملتئم گردید قبل از یک هفته و چند روز بعد از آن
خالوی من بود از سفر با غنیمت زیاد وارد و این تاریخ که سنه ۱۳۳ تمام اصحاب
که ذکر شدند در حیاتند جز والده و جرّاح مؤلف میگوید واقعهٔ اسمعیل
که در این قضیه اشاره بآن شده واقعه معروف است و در کتب معتبره مزبور
است و حکایت بسیار غریبه است و او هم زخم منکر در ران رگ اکحل داشته
و حضرت حجت عصر عجّل الله فرجه در سامره در کنار شط دجله باو شفا عطا
فرموده در بیداری و با مشاهدهٔ واضحه و قدری گفتگو هم کرده بود و این واقعه را
در کتاب تحفة المهدیّه ذکر کرده ام و امّا رقعهٔ استغاثه را نیز در آن نقل کرده ام
و در این اینجا نیز یک رقعهٔ ذکر میکنیم که قلیل اللفظ و کثیر المعنی است که در کتاب
انیس العابدین از کتاب سعادات نقل کرده با این عبارت دعای توسّل از برای
هر مهمّی و حاجتی بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ تَوَسَّلْتُ اِلَیْكَ یَا اَبَا الْقَاسِمِ مُحَمَّدَ بْنَ
الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ
بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِبٍ النَّبَاءِ الْعَظِیمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیمِ وَعِصْمَةِ اللَّاجِینَ
بِاُمِّكَ سَیِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ وَبِآبَائِكَ الطَّاهِرِینَ وَبِاُمَّهَاتِكَ الطَّاهِرَاتِ
بِیٰسٓ وَالْقُرْآنِ الْحَكِیمِ وَالْجَبَرُوتِ الْعَظِیمِ وَحَقِیقَةِ الْاِیمَانِ وَنُورِ النُّورِ وَ

کِتَابٍ مَسْطُورٍ اَنْ تَكُونَ سَفِيرِی اِلَی اللهِ تَعَالَی فِی الْحَاجَةِ لِفُلَانٍ اَوْ هَلَاکِ
فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ و این رقعه را در گل پاکی بگذارد و در آب جاری و یا چاهی
بیندازد و در آنحال بگوید یا عثمان ابن سعید و یا محمد بن عثمان اوصلا قصّتی
الی صاحب الزمان صلوات الله علیه رؤیای سیّم آنکه محقق نوری
در دار السلام و نجم الثاقب ذکر کرده از کتاب غیبت علی بن عبد الحمید حسینی
و او از محمد بن قارون مقری که گفت مرا دعوت کردند بنزد زنی بجهت عقد او
پس رفتم بنزد او و دیدم دانستم که او زنیست مؤمنه از اهل خیر و صلاح پس
اهل او تزویج کردند او را بمحمود فارسی معروف بابخی بکر و او را و اقارب او را
بنی بکر میگفتند و اهل فارس مشهورند بشدت تسنن و نصب عداوت
بر اهل ایمان و محمود از اشد ایشان بود در این باب خداوند او را توفیق
داد به تشیع شدن بخلاف اهلش که بمذهب خود باقی بودند پس بآن زن گفتم
چه عجب پدرت بجوان مردی کرد و راضی شد که تو با این ناصبیان باشی و چه
اتفاق افتاد که شوهر تو مخالفت اهل خود کرد و مذهب ایشان را ترک کرد
آن زن گفت ای مقری از برای او حکایت عجیبه است که هرگاه اهل ادب آنرا
بشنوند حکم میکنند که آن از عجایب است گفتم چیست گفت از او بپرس که ترا
خبر میدهد و چون حاضر شدم در نزد محمود گفتم چه ترا بیرون کرد از ملت اهل
تو و داخل کرد ترا در میان شیعیان گفت ای شیخ چون حق واضح شد آنرا پیروی
کردم بدان بدرستیکه عادت اهل فرس چنان جاری شده که چون بشنوند
که قافله وارد میشود بیرون میروند که پیش از ملاقات نمایند پس اتفاقا

افتاد که ما شنیدیم که قافلهٔ بزرگی وارد میشود پس من با کودکان بسیار بیرون
رفتیم و از روی نادانی کوشش کردیم و در عاقبت کار خود اندیشه نکردیم پس
راه را گم کردیم و در وادئی افتادیم که انرا نمیشناختیم و در انجا انقدر خار
در هم پیچیده بود که هرگز مانندان ندیده بودیم و شروع کردیم براه رفتن تا
از راه رفتن باز ماندیم و از تشنگی زبان ما بسینهٔ ما آویزان شده بود و یقین
کردیم بمردن و برو در افتادیم و در اینحال بودیم که ناگاه سواری را دیدیم
که بر اسب سفیدی سوار است و در نزدیک ما فرود امد و فرش لطیفی در انجا
فرش کرد که مثل ان ندیده بودیم و از ان بوی عطر بمشام ما میرسید و
ملتفت او بودیم که ناگاه سوار دیگر امد که بر اسب قرمزی سوار بود و جامهٔ
سفید پوشیده بود و بر سرش عمامه بود که برای ان دو طرف بود و فرود
امد و بران فرش ایستاد و نماز کرد و ان دیگر اقتداء باو کرد و انگاه نشست
برای تعقیب پس ملتفت بمن شد و فرمود ای محمود و من بصدای ضعیفی گفتم
لبیک ای مولای من فرمود بنزد من بیا گفتم از شدت عطش و خستگی
قدرت ندارم فرمود باکی نیست بر تو چون این سخن را فرمود محسوسم شد
که در تن خود روح تازه یافتم پس بنزد انحضرت رفتم پس دست خود را به
صورت و سینهٔ من کشید و زبانم داخل دهانم گردید و انچه در من بود از
رنج و ازار همه بر طرف شد و بحالت اولی خود برگشتم پس فرمود برخیز و یک
دانه هندوانهٔ ابوجهل بیاور برای من و در ان وادی از ان حنظل ها بسیار
بود پس یک حنظل بزرگی برای او اوردم انرا ابد و نیمه کرد و بمن فرمود

که بخور پس گرفتم وجرئت بر مخالفت نکردم ودر نزد من تلخی ان حنظلها
مثل ازوای بود چون ملاحظه کرده بودم قبل ازان وچون ازان چشیدم
دیدم که شیرین تر است از عسل وسردتر است از یخ وخوشبوتر است از مشك
پس خوردم وسیر وسیراب شدم انگاه فرمود رفیق خودرا بگو بیاید ومن
اورا خواندم وبزبان شکسته ضعیفی گفت قادر بحرکت نیستم پس باو فرمود
برخیز باکی نیست بر تو پس او نیز بنزد انحضرت امد وباو نیز همان کار کرد
که بمن کرده بود انگاه ازجای خود برخواست که سوار شود باو گفتیم ترا بخداوند
قسم میدهیم ای اقای ومولای ما که نعمت خودرا برما تمام کن وما را باهل
ما برسان فرمود عجله مکنید وبا نیزه خود خطی بدور ما کشید وبا رفیقش رفت
پس من برفیقم گفتم برخیز تا بایستیم مقابل کوه وراه را پیدا کنیم پس برخاستیم
وبراه افتادیم ناگاه دیدیم دیواری در مقابل ما است پس بسمت دیگر سیر
کردیم دیوار دیگر دیدیم وهم چنین در هر چهار جانب ما پس نشستیم وبحال
خود گریه کردیم پس برفیقم گفتم ازاین حنظل بیاور تا بخوریم پس حنظلی اورد
دیدیم از همه چیز تلختر است وقبیحتر از ان بود وانرا انداختیم واندکی درنگ
کردیم ناگاه وحوش بسیاری بما احاطه کردند که حسب انها را بغیر از خداوند کسی
نمیدانست وهر گاه قصد میکردند که بما نزدیك شوند دیوار انها را مانع
میشد وچون میرفتند دیوار برطرف میگشت وچون عود میکردند دیوار
ظاهر میشد وما اسوده وخاطر جمع انشب را بسر اوردیم تا انکه صبح شد
وافتاب طلوع کرد وهوا گرم گردید وتشنگی برما غلبه کرد پس بجزع افتادیم

پس ناگاه اند و سوار پیدا شدند و کردند آنچه را که روز گذشته کرده بودند
و چون خواستند که از ما مفارقت کنند گفتیم بآن سوار که ترا بخداوند قسم
میدهیم که ما را باهل ما برسان فرمود بشارت باد شما را که بزودی میاید بنزد
شما کسیکه شما را میرساند بر اهل شما پس از نظر ما غایب شدند چون آخر
روز شد دیدیم مردیرا از اهل فراسا که قریهٔ ما بود که با ستهٔ الاغ میامد
برای بردن هیزم چون ما را دید ترسید و فرار کرد و خرهای خود را گذاشت
پس او را صدا کردیم باسم خودش و نام خود را برای او بردیم پس برگشت و
گفت وای بر شما اهل شما عزای شما را بر پا کردند برخیزید که مرا حاجتی
نیست در هیزم پس برخاستیم و بر آن خرها سوار شدیم چون بنزدیک قریه رسیدیم
پیش از ما داخل قریه شد و اهل ما را خبر داد و ایشان بغایت مسرور شدند و
او را اکرام کردند و باو خلعت دادند و چون داخل شدیم بر اهل خانه خود از
حال ما پرسیدند ما آنچه را که دیده بودیم بر ایشان حکایت کردیم پس ما را تکذیب
کردند و گفتند که آن خیالات است که بشما روی داده پس رفت کار این قصه را از
یاد من برد چنانکه گویا چیزی نبوده و در خاطرم چیزی نماند تا آنکه بسن بیست
سالگی رسیدم زن گرفتم و در سلک مکاریان درآمدم و در اهل من سخت تر
از من کسی نبود در عداوت با اهل ایمان خصوصاً زوار ائمه علیهم السلام
که بسر من رای میرفتند پس من بایشان حیوان کرایه میدادم بقصد اذیت
ایشان با آنچه از دستم بر اید از دزدی و غیر آن و اعتقاد داشتیم که این عمل
از من بایشان از اعمالیست که مرا نزدیک میکند بسوی خداوند پس اتفاق

افتاد که مالهای خود را کرایه دادم بجماعتی از اهل حله و ایشان از زیارت بر
میگشتند و از جملهٔ ایشان بود ابن سهیلی و ابن عرفه و ابن حارب و ابن زهای
و غیر ایشان از اهل صلاح و رفتیم بسوی بغداد و ایشان مطلع بودند
بر عناد و عداوت من و چون مرا در راه تنها دیدند و دلهای ایشان پر بود
از غیظ و کینه بر من پس بمن اذیت و آزار بسیار نمودند و من ساکت بودم و قدرت
نداشتم بر ایشان بجهت کثرت ایشان و چون وارد بغداد شدیم آنجماعت
رفتند بطرف غربی بغداد و در آنجا فرود آمدند و سینهٔ من پر شده بود از
غیظ و کینه بر ایشان پس چون رفقای من آمدند و بنزد ایشان رفتم و بر روی
خود طبانچه زدم و گریه کردم گفتند ترا چه شده پس حکایت کردم برای ایشان
آنچه بمن وارد شده بود از آنها پس شروع کردند بسب و لعن آنجماعت و گفتند
دل خوشدار که ما با آنها در راه جمع خواهیم شد چون بیرون روند و خواهیم
کرد با ایشان بدتر از آنچه آنها بر تو کرده اند و چون شب شد سعادت مرا دریافت
پس با خود گفتم که این جماعت رافضیان از دین خود بر نمیگردند بلکه غیر ایشان
چون زاهد شوند بر میگردند بدین ایشان و این نیست مگر آنکه حق با
ایشانست و در اندیشه ماندم و از خداوند سؤال کردم بحق پیغمبر او محمد
صلی الله علیه و آله که نشان دهد بمن در این شب علامتی که بر حق پی برم
که آنرا بر بندگان خود واجب کرده پس مرا خواب برد ناگاه بهشت را دیدم
که آرایش کرده شده و در آن درختان بزرگی بود برنگهای مختلف و میوه‌ها
و از سنخ درختان دنیا نبود زیرا که شاخهای آنها سرازیر بود و ریشه‌های آنها

انها بسمت بالا بود وچهار نهر دیدم از خمر و شیر و عسل و اب صاف و این نهرها
جاری بود و لب اب با زمین مساوی بود بنحویکه اکر موری میخواست از انها
بیاشامد هر اینه میخورد و زنانیرا دیدم خوش سیما و شمایل و قومیرا دیدم
که از ان میوها میخورند و از ان نهرها میاشامند و مرا قدرت بر ان نبود
هرکاه قصد میکردم که از انها بخورم بسمت بالا میرفت و هر زمان که عزم میکردم
از ان نهرها بنوشم بزیر فرو میرفت پس با جماعت کفتم که چه شده شما میخورید
و مینوشید و من نمیتوانم کفتند تو هنوز بنزد ما نیامدی در اینحال بودیم که
ناکاه فوج عظیمیرا دیدم پس کفتند خاتون ما فاطمهٔ زهراء علیها السلم است که
میاید و نظر کردم دیدم فوجها از ملائکهها که در بهترین هیئتها بودند و
از هوا بزمین فرود میامدند و ایشان بان معظمه احاطه کرده بودند پس
چون انحضرت نزدیک ما رسید دیدم انسواریکه مارا از عطش نجات داد
و حنظل را مثل عسل بما خورانید در رو بروی حضرت فاطمه علیها السلام است
و چون اورا دیدم شناختم و بخاطرم امد انحکایت و شنیدم که انقوم میکفتند
این محمد بن الحسن قائم منتظر علیه السلام است پس مردم برخواستند و سلام
کردند بر حضرت فاطمه علیها السلام پس من برخواستم و کفتم السلم علیك
یا بنت رسول الله فرمود علیك السلم ای محمود تو همان کسی که خلاص کرد ترا
این فرزند من از عطش کفتم بلی السیدهٔ من پس فرمود اکر داخل شدی با شیعیان
رستکار شدی کفتم داخل شدم در دین تو و دین شیعیان تو و اقرار کردم
بامامت کذشتکان از فرزندان تو و انها که باقی اند پس فرمود بشارت باد

تراکه فایز شدی پس من بیدار شدم در حالتی که گریه میکردم و بیخود بودم از جهت
آنچه دیده بودم پس رفقای من بجهت گریهٔ من باضطراب افتادند و گمان کردند
که این گریهٔ من بجهت آنچیزیست که برای ایشان حکایت کردم گفتند دلخوش
دار قسم بخدا که هرآینه انتقام خواهیم کشید از این رافضیان پس ساکت شدم
تا آنکه آنها ساکت شدند و صدای مؤذنرا شنیدم که آواز باذان بلند کرده
بود پس برخواستم و بجانب غربی بغداد رفتم و داخل شدم بر آنجماعت زوار و
سلام کردم بر ایشان گفتند لا اهلاً و لا سهلاً بیرون برو از نزد ما خداوند
برکت ندهد در کار تو پس گفتم که من برگشتم با شما و داخل شدم با شما که
بیاموزید بمن احکام دین مرا پس از سخن من مبهوت شدند و بعضی از
ایشان گفت که دروغ میگوید و بعضی دیگر گفتند احتمال دارد راست بگوید
پس پرسیدند از من سبب این امر را پس حکایت کردم برای ایشان آنچه را که دیده
بودم گفتند اگر تو راست میگوئی ما حالا میرویم بسوی زیارت مشهد کاظمین
پس با ما بیا تا در آنجا شیعه بشو گفتم سمعاً و طاعةً و مشغول شدم ببوسیدن
دست و پای ایشان و خورجینهای ایشانرا برداشتم و برای ایشان دعا میکردم
تا رسیدیم بحضرت شریفهٔ کاظمین پس خدام آنجا ما را استقبال کردند و مردی
علوی که از همه بزرگتر بود در میان ایشان بود پس سلام کردند بر زوار و
بایشان گفتند که در روضهٔ مقدسه را برای ما باز کنید قبول کردند و گفتند
لکن با شما کسی است که میخواهد شیعه شود و آنمرد بزرگ گفت من او را در
خواب دیدم در نزد حضرت فاطمه علیها السلام که ایستاده بود و آن مکرمه

بمن فرمود فردا بنزد تو خواهد آمد کسیکه اراده دارد که شیعه شود پس
در را برروی او باز کن قبل از همه و اگر او را ببینم میشناسم پس جماعت از
روی تعجب بروی همدیگر نظر کردند و باو گفتند در ما ها تامل کن تا پیدا
کنی او را پس شروع کرد بنظر کردن بسوی هر یکی از ایشان پس گفت الله اکبر
اینست آن مرد که او را در خواب دیدم پس دست مرا گرفت آن جماعت گفتند راست
گفتی ای سید و قسم تو راست بود و این مرد نیز راست گفت در آنچه نقل کرد و همه
مسرور شدند و حمد خداوند را بجا آوردند آنگاه دست مرا گرفت و
داخل روضه کرد و طریقهٔ شیعه را بمن آموخت و من موالات کردم آنانرا
که باید موالات کرد ایشان را تبری کردم از آنها که باید از آنها تبری نمود
چون کارم تمام شد علوی فرمود سیدهٔ تو فاطمه علیها السلام میفرماید بتو که
بزودی میرسد بتو پارهٔ از مال دنیا بآن اعتنا مکن که خداوند عوض آنرا
بتو بر میگرداند و در تنگی خواهی افتاد پس استغاثه کن بما که نجات خواهی یافت
گفتم سمعا و طاعة و مرا اسبی بود که قیمت آن دویست اشرفی بود پس آن
مرد و خداوند عوض آنرا بمن داد زیاده از آن و در تنگیها افتادم پس بایشان
استغاثه کردم و نجات یافتم و خداوند مرا فرج داد ببرکت ایشان و من
امروز دوست دارم هر کس را که ایشان را دوست دارد و دشمن دارم
هر که را که ایشانرا دشمن دارد و امید دارم از برکت وجود ایشان حسن
عاقبت را و بعد از این متوسل شدم ببعضی از شیعیان پس این زنرا بمن
تزویج نمودند و من اهل خود را واگذاشتم و راضی نشدم از ایشان زن

بکیرم مصنف کتاب سید علی بن عبد الحمید مبفرماید این قصه را از برای
من نقل کرد در سال هفتصد و هشتاد و هشت الحمد لله رؤیای جهانم
سید جلیل و عالم نبیل رضی الدین علی بن طاوس در رساله مواسعه و
مضایقه فرموده که من متوجه شدم با برادر صالح خود محمد بن محمد اوی انحله
بسوی زیارت امیر المؤمنین علیه السلام در روز هفدهم جمادی الاخری در
سال ششصد و چهل و یک و فردا ظهر روز چهارشنبه بنجف اشرف مشرف
شدیم و زیارت کردیم و شب شد پس در نفس خود اقبالی دیدم بخدا این
مشاهده کردم علامات قبول و عنایت در رافت و رسیدن بما مولی او برادر
صالح من محمد بن محمد اوی در آن شب در خواب دید که گویا در دست من
لقمه ایست و من میگویم باو که این لقمه از دهن مبارک مولای من حضرت
صاحب الزمان علیه السلام است و قدری از آنرا باو دادم و چون سحر شد
نماز شب را کردم و چون صبح شد داخل روضه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
شدم پس وارد کرد بر من از فضل خداوند و اقبال مقدس حضرتش و
مکاشفات بحدیکه نزدیک بود بزمین بیفتم و اعضا و قدمهایم بلرزه در
آمد و ارتعاش هولناکی مرا دست داد حسب فضل خداوندی بمن
و عنایت جنابش بر من و آنچه نمایاند بمن از احسان خود برای من و مشرف
شدم بر هلاکت و مفارقت از خانه رنج و مشقت حتی آنکه حاضر شد در
اینحال محمد بن کنیله جمال و سلام کرد بر من و قدرت نداشتم بر نظر
کردن بسوی او و غیر او و نشناختم او را بلکه بعد از آن سؤال کردم از حال

او پس او را بمن شناسانیدند و تجدید شد در بن زیارت برایم من مکاشفات
جلیله و بشارات جمیله و خبر داد مرا برادر صالح من محمد بن محمد آوی بچند
بشارت که دیده بود انها را از انجمله آنکه دید گویا شخصی در خواب برای او
خواب نقل میکند و میگوید که من دیدم گویا سید بن طاوس سوار است
و تو یعنی محمد بن آوی و دو سوار دیگر صعود کردید همگی بسوی آسمان گفت
من گفتم با دلم که تو میدانی یکی از ان دو سوارها که بود پس جواب در حال
خواب گفت نمیدانم پس تو گفتی که آن مولای ما حضرت صاحب الزمان است
پس از نجف اشرف متوجه حله شدیم و در روز جمعه حسن بن بقلی ذکر کرد
که شخص صالحی که او را عبد المحسن میگویند از اهل عراق بحله آمده ذکر
میکند که مولای ما حضرت مهدی علیه السلام ملاقات کرده او را در ظاهر و
بیداری و او را فرستاده نزد من بجهت پیغامی پس قاصدی نزد او فرستادم
و او محفوظ بن قرا بود پس حاضر شد شب شنبه بیست و یکم جمادی الآخره
پس خلوت کردم با شیخ عبد المحسن پس شناختم او را که مرد صالحی است
و نفس تنک نخواهد کرد در صدق حدیث و او از ما مستغنی است
و از حالش پرسیدم پس ذکر کرد که اصل او از حصن بشر است و از انجا
منتقل شده و آمده بدولاب که حالا در انجا اقامت دارد و او تاجر است
و شغلش خریدن غله و غیر انست و ذکر کرد که او غله خرید از دیوان
سرائر و آمد بانجا که غله را قبض کند و شب را در نزد طایفه معیدیه بسر
برد و چون هنگام سحر شد ناخوش داشت که از آب معیدیه استعمال

کند

کند پس بیرون رفت بقصد تطهیر و نهری در طرف شرقی آنجا بود پس ملتفت
خود نشد مگر در وقتی که خود را دید در تل سلام که در راه کربلا است در
جهت غربی و در شب پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخری همان شبی که گذشت
شرح بعضی از آنچه خدا بمن تفضل کرده و آن شب در مشهد نزد امیر المؤمنین ع
بودم عبد المحسن گفت ناگاه سواری را دیدم در نزد خود که نشنیدم آواز
حتی و از برای اسب او حرکتی و صدائی و ماه طلوع کرده بود پس من از او
سؤال کردم از هیئت آن سوار و اسب او پس گفت که رنگ اسب او سرخ
زیاده مایل بسیاهی بود و بر او لباسهای سفید بود و بر او عمامه بود که
حنک داشت و شمشیری حمایل کرده بود پس سوار فرمود بعبد المحسن
چگونه است وقت مردم گفتم مردم در خوف و آزاری و امنیت ندارند در وطن
خود و در مال خود فرمود برو نزد ابن طاوس چنین و چنان باو بگو
ذکر کرد برای من آنچه آنحضرت فرموده بود آنگاه گفت که آنحضرت فرمود
پس وقت نزدیک شده عبد المحسن گفت پس در دلم افتاد و بر نفسم معلوم
شد که او مولای ما صاحب الزمان است پس برو در افتادم و بیهوش شدم
و بحالت بیهوشی بودم تا آنکه صبح طالع شد گفتم تو از کجا دانستی که اراده
آنحضرت از ابن طاوس من بودم گفت من نمی‌شناسم در بنی طاوس مگر ترا
و در قلبم نداشتم مگر آنکه قصد کرده بود از این رسالت بسوی ترا گفتم چه
فهمیدی از کلام آنحضرت که وقت نزدیک شده آیا قصد کرده که وفات من
نزدیک شده یا نزدیک شده ظهور آنحضرت گفت نزدیک شده ظهور آن

حضرت گفت پس من در آن روز متوجه شدم بسمت کربلا و عزم کردم که ملازم خانهٔ خود شوم و عبادت کنم و پشیمان شدم که چگونه سؤال نکردم چیزها را که میخواستم سؤال کنم از انها گفتم باو آیا کسیرا از این حکایت آگاه کردی گفت آری بعض کسانیرا که خبر داشتند از بیرون رفتن من بسمت منزل معیدیه و گمان کردند که من راه را گم کردم و هلاك شدم بجهت تاخیر افتادن برگشتن من بسوی ایشان و اشتغال من بر غشی که مرا روی داد و چون دیدند طول آن روز پنجشنبه میدیدند اثر آن غشی را که عارض من شده بود از خوف ملاقات انحضرت پس او را وصیت کردم که این حکایت را نقل نکند هرگز برای احدی و براو عرض کردم بعضی از چیزها را گفت من بی احتیاجم از خلق و مرا مال فراوانیست پس من واو برخواستیم و من برای او بجامهٔ خوابی فرستادم و شب را در نزد ما بسر برد و چون من از نزد او امدم بجهت انکه بخواهم سؤال کردم از خداوند بدیدار کشف این مطلب را در همین شب در خواب که بفهم انرا پس در خواب دیدم که گویا حضرت صادق صلی الله علیه هدیهٔ عظیمی برای من فرستاده و ان هدیه در نزد منست و من قدر انرا نمیدانم پس از خواب برخواستم و حمد خداوند را بجای اوردم و بان روزنه بالا رفتم که اول شب در ان بودیم پس فتح خادم من ابریق را بالا اورد نزد من و دست دراز کردم و دسته ابریق را گرفتم که اب بر کف خود بریزم پس دهن انرا کسی بند کرفت و انرا بر گرداند و مانع شد مرا از استعمال اب بجهت وضوء برای نماز پس گفتم شاید اب نجس باشد یعنی خداوند خواسته که مرا حفظ نماید از ان زیرا

که از برای خداوند بر من عطاهای بسیار است که یکی از آنها مانند این
نخواست و دیده بودم آنرا پس فتح را آوازدادم و گفتم ابریق را از کجا پر کردی
گفت از کنار آب جاری گفتم شاید نجس باشد پس آنرا برگردان و پاک کن و از شط
پر کن پس رفت و ابراد بخت و من صدای ابریق را میشنیدم و آنرا پاک کرد و از
شط پر نمود و آورد پس دسته آنرا گرفتم و شروع کردم که از آن بر کف خود بریزم
پس گیرنده دهن آنرا گرفت و برگرداند از من و مانع شد مرا از آن پس برگشتم
و صبر کردم و مشغول شدم بخواندن بعضی از دعاها باز عود کردم بجانب
ابریق پس همان نحو سابق گذشت پس دانستم که این قضیه بجهت منع من است
از نماز شب در این شب و در خاطرم گذشت که شاید خداوند اراده کرده که جاری
نماید بر من حکمی و ابتلای در فردا و نخواسته که من امشب دعای آنجهت سلامتی
آن بکنم و نشستم و در قلبم غیر این چیزی خطور نمیکرد پس در آن حال خوابیدم
ناگاه در خواب مردی را دیدم که بمن میگوید که عبدالمحسن که برای رسالت
آمده بود سزاوار بود که تو در پیش روی او راه بروی پس بیدار شدم و
در خاطرم گذشت که من تقصیر کردم در احترام او پس توبه نمودم بسوی خدا
وند و کردم آنچه را که توبه کننده میکند از مثل این معاصی و شروع کردم در
گرفتن پس کسی ابریق را نگرفت و مرا بعادت گذاشت پس وضو گرفتم و دو
رکعت نماز کردم فجر طالع شد پس نافله شب را قضا کردم و فهمیدم که
من وفا نکردم باداء حق این رسالت پس بنزد شیخ عبدالمحسن آمدم و او را
ملاقات نمودم و اکرام کردم و از خاصه مال خود شش اشرفی برای او برداشتم

واز غیر خاصهٔ مال خود پانزده اشرفی ازماالها بکه عمل میکردم در ان مثل نود
پس باو خلوت کردم وانها را براو عرض داشتم و معذرت خواستم پس امتناع
کرد از قبول کردن چیزی از ان و کفت با من بقد صد اشرفی است نکرفت
چیزی از انها را و کفت بده انرا بکسی که فقیر باشد و بشدت امتناع نمود پس کفتم
رسول مثل انحضرت را چیزی میدهند بجهت اکرام انکه او فرستاده نه بجهت
فقر و غنای او باز امتناع کرد از کرفتن پس کفتم امّا ان پانزده اشرفی که از غیر خاصهٔ
مال من نیست ترا اکراه نمیکنم بر قبول ان و امّا این شش اشرفی که از خاصهٔ
مال منست پس ناچاری از قبول کردن ان پس نزدیک بود که انرا قبول نکند
تا انکه الزام کردم او را بر قبول پس کرفت انرا باز برکشت و انرا کذاشت پس
او را ملزم نمودم پس کرفت و من با او نهار خوردم و در پیش او راه رفتم چنانکه
در خواب بان مامور شده بودم و او را وصیت کردم بکتمان و الحمد لله واز
عجیب یاد بی بیان این حال انکه من متوجه شدم در این هفته بسوی زیارت
حضرت سید الشهدا علیه السلام با برادر صالح خود محمد بن اوی پس حاضر شد
در نزد سحر شب سه شنبه اوّل رجب محمد بن سوید که مقری است و خودش
ابتداء ذکر کرد که دید در خواب در شب شنبه بیست و یکم جمادی الاخری که
سابقاً مذکور شد که کویا من در خانه هستم و رسولی بنزد تو امده و میکوید
که او از نزد حضرت صاحب الامر علیه السلام است محمد بن سوید کفت پس بعضی
از جماعت کمان کردند که ان رسول است از جانب صاحب خانه که برای پیغامی
بنزد تو امده محمد بن سوید کفت پس من دانستم که او از جانب حضرت صاحب

الزمان ع است گفت پس محمد بن سوید دست خود را شست و برخواست و
بنزد رسول آنحضرت رفت پس یافت در نزد او مکتوبی را که از جانب آنحضرت
بود بر من و بر آن مکتوب سه مهر بود محمد بن سوید گفت پس من آن مکتوب را
تسلیم گرفتم از رسول مولای خود مهدی علیه السلام با دو دست و آنرا تسلیم تو کردم
و مقصود او من بودم و برادر صالح من محمد بن اوی حاضر بود پس گفت چه
خبر است گفتم او بر تو نقل میکند پس من تعجب کردم از اینکه محمد بن سوید در
خواب دید در همان شب که رسول آنحضرت در نزد من بود و او را خبری نبود
از این امور والله الحمد مؤلف میگوید در این قضیه اولا آنحضرت را شیخ صلحا
عبد المحسن رحمه الله در بیداری دیده و آن حجت پروردگار را مشاهده نموده
و ثانیا محمد بن اوی در خواب کسی را دید که او آنحضرت را با سید بن طاوس
و محمد بن اوی و یک سوار دیگر دیده و ثالثا خود سید مرد را دید در خواب
که با او فرمود عبد المحسن که برسالت آمده بود و سزاوار بود که تو در پیش
روی او راه بروی و آنمرد خود آنحضرت بود و از این جهت سید بن طاوس ره
فرمود که در پیش روی او راه رفتم چنانکه در خواب بآن مامور شده بودم
و رابعا محمد بن سوید در خواب رسول آنحضرت را دید و مکتوب حضرت را از
دست فرستاده آنحضرت گرفت رؤیاء پنجم علامه اعلی الله مقامه در
کتاب منهاج الصلاح در شرح دعای عبرات فرموده که آن مرویست از
حضرت صادق ع و از برای این دعا از طرف سید سعید رضی الدین محمد
بن محمد آوی قدس الله روحه حکایتی است معروف و بخط بعضی از فضلا در

حاشیهٔ این موضع از منهاج این حکایت را چنین نقل کرده از مولای سعید
فخر الدین محمد پسر شیخ اجل جمال الدین علامه که او از والد خودش روایت
نموده از جدش شیخ فقیه سعید الدین یوسف از سید رضی که فرمود که او محبوس
بود در نزد امیری از امراء سلطان جرماغون مدت طویلی در نهایت سختی
و تنگی پس در خواب خود دید خلف صالح حضرت امام منتظر علیه السلام پس گریست
و عرض کرد ای مولای من شفاعت کن در خلاص شدن من از این گروه ظلمه پس
حضرت فرمود بخوان دعای عبرات را سید عرض کرد کدام است دعای عبرات
فرمود آن دعا در مصباح تو است عرض کرد ای مولای من دعا در مصباح من
نیست فرمود نظر کن در مصباح خواهی یافت دعا را در آن پس از خواب بیدار
شده و نماز صبح را کرد و مصباح را باز نمود پس ورقه یافت در میان اوراق
آن که آن دعا نوشته بود در آن پس چهل مرتبه آن دعا را خواند و آن امیر را
دو زن بود یکی از آن دو عاقله و مدبره بود و آن امیر بر او اعتماد داشت
پس امیر نزد او آمد در نوبهٔ او پس با امیر گفت تو از اولاد حضرت امیر المؤمنین
یکی را گرفتی و حبس کردی امیر گفت چرا سؤال کردی از این مطلب گفت در
خواب دیدم مردی را که گویا نور جمالش مانند نور آفتاب میدرخشید پس از
گلوی من گرفت و فرمود که می بینم شوهر ترا که یکی از فرزندان مرا گرفت
و در خورد و خوراک او بر او تنگ گرفته عرض کردم ای مولای من تو کیستی
فرمود من علی بن ابیطالبم با او بگو اگر او را رها نکرد هر آینه خراب خواهم
کرد خانهٔ او را پس اینخواب منتشر گردید و بسلطان رسید پس گفت مرا

علی باین مطلب نیست واز نواب خود جستجو کرد و گفت کی محبوس است
در نزد شما گفتند یک شیخ علوی که امر کردی بگرفتن او گفت او را رها کنید
واسبی باو بدهید که بران سوار شود و راه را باو دلالت کنید تا برود بجای
خود و سید اجل علی بن طاوس در اخر مهج الدعوات فرموده و از این جمله است
دعائیکه مرا خبر داد صدیق من و برادر و دوست من محمد او بی واز
برای او حدیث عجیبی و سبب غریبی نقل کرد و ان این بود که برای او حادثه روی
داد پس یافت این دعای عبرات را در اوراقی که نگذاشته بود انرا در ان در
میان کتب خود پس نسخه برداشت از ان نسخه برداشت از ان نسخه پس چون ان
نسخه را برداشت ان اصل که در میان کتب خود یافته بود مفقود شد انتهی
سید بن طاوس دعا را نقل کرده و این دعا در اکثر کتب ادعیه ذکر شده
مثل مهج الدعوات و منهاج العارفین و دار السلام و نجم الثاقب
محقق نوری نیز ذکر شده و اول ان دعا اینست بعد از بسم الله اللهم
اِنّی اَسْئَلُكَ یا راحِمَ الْعَبَراتِ وَیا کاشِفَ الْکُرُباتِ تا اخر ان و از جهت
طول ان ذکر نکردم رؤیای ششم سید جلیل علی بن طاوس در مهج الدعوات
نقل کرده از بعضی کتب قدمای ما و روایت نموده از ابی علی احمد بن محمد بن
الحسین و اسحق بن جعفر بن محمد علوی که گفت خبر داد مرا محمد بن علی علوی
حسینی که ساکن بود در مصر گفت فرا گرفت مرا امری عظیم و همی شدید
از طرف والی مصر پس ترسیدم از او بر جان خود و در نزد احمد بن طولون
از من سخن چینی کرده بودند پس بیرون امدم از مصر بقصد حج انگاه از

حجاز رفتم بسوی عراق و قصد کردم مرقد مولای خودم حضرت سید الشهداء
علیه السلام را که پناه برم بقبر منورش از سطوت آنکه از او میترسیم پس ماندم
در جوار آنحضرت پانزده روز دعا میکردم و تضرع مینمودم در شب و روز
پس نمودار شد بر من قیم زمان و ولی رحمن حضرت صاحب الامر ع و من در
میان خواب و بیداری بودم پس بمن فرمود که حضرت امام حسین ع بتو میفرماید
ای پسر من ترسیدی از فلان گفتم بلی قصد نموده بود که مرا هلاک کند پس
پناه آوردم بمولای خودم و شکایت کنم در نزد او از این قصد بزرگی که کرده
فرمود چرا نخواندی خداوند را بدعائیکه خواندند او را گذشتگان از
پیغمبران ع و در سختی بودند پس خداوند برطرف کرد بلا را از ایشان عرض
کردم بچه بخوانم خداوند را فرمود چون شب جمعه میشود غسل بکن و نماز
شب را بگذار پس چون بسجده شکر رفتی بخوان این دعا را در حالی که زانوهای
خود را بر زمین چسبانیده باشی پس دعا را بر من ذکر نمود و دیدم آنحضرت
را که در مثل آنوقت نزد من آمد و من در میان خواب و بیداری بودم
و پنج شب پی در پی چنین بنزد من آمد و آنکلام و دعا را بر من مکرر
مینمود تا آنکه آنرا حفظ نمودم و منقطع شد آمدنش در شب جمعه پس
غسل کردم و جامه خود را تغییر دادم و خود مرا خوشبو کردم و نماز شب
بجای آوردم و بسجده شکر رفتم و بزانو در افتادم و خداوند عز و جل
را خواندم باین دعا پس آنحضرت شب شنبه نزد من آمد و بمن فرمود دعای
تو مستجاب شد ای محمد و دشمن تو کشته شد بعد از فراغ تو از دعا در نزد

انکه سخن چینی تراد نزد او کرده بودند پس چون صبح شد وداع کردم
مولای خود را و بیرون رفتم و متوجه مصر شدم چون اردن رسیدم
در سیرم بسوی مصر دیدم مردی از همسایگان در مصر واو مرد بود
مؤمن پس او مرا خبر داد که دشمن مرا احمد بن طولون گرفت و امر بحبس او
نمود پس صبح کرد در حالتیکه سرش بریده شده بود و گفت این در شب
جمعه بود پس امر نمود که او را در نیل انداختند و بنحویکه مرا خبر دادند از
اهل و برادران شیعیان من اینکه کشته شدن او بعد از فراغت من
بود از دعا چنانچه مولای من حضرت صاحب الزمان علیه السلام بمن خبر داده
بود و سید بن طاوس دعا را در مهج الدعوات نقل کرده و در منهاج
العارفین نیز ذکر شده و اول ان اینست رَبِّ مَنْ ذَا الَّذِي دَعَاكَ فَلَمْ

تُجِبْهُ وَمَنْ ذَا الَّذِي سَئَلَكَ فَلَمْ تُعْطِهِ

رؤیای هفتم شیخ جلیل فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع البیان
در کتاب کنوز النجاح نقل کرده که این دعا را حضرت صاحب الزمان علیه السلام
تعلیم نموده در خواب بابی الحسن محمد بن احمد بن ابی اللیث در بغداد
در مقابر قریش وابی الحسن مذکور از ترس کشته شدن بمقابر قریش
گریخته بود و پناه برده بوده است پس ببرکت خواندن این دعا از کشته
شدن نجات یافته است و ابو الحسن مذکور گفته است که انحضرت بمن
تعلیم نمود که بگو اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَبَرِحَ الْخَفَاءُ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ
وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَضَاقَتِ الْاَرْضُ وَمَنَعَتِ السَّمَاءُ وَاِلَيْكَ يَا رَبِّ

الْمُشْتَكى وَعَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ فِي الشِّدَّةِ وَالرَّخَاءِ اللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ اُولِي الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ فَعَرَّفْتَنَا بِذٰلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ
فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجاً عَاجِلاً قَرِيباً كَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ اِكْفِيَانِي
فَاِنَّكُمَا كَافِيَايَ وَانْصُرَانِي فَاِنَّكُمَا نَاصِرَايَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ
اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَدْرِكْنِي اَدْرِكْنِي اَدْرِكْنِي وراوی گفته است که در
وقت گفتن یا صاحب الزمان آنحضرت اشاره بسینه خود نمود یعنی باید در اینجا
آنحضرت را قصد نمود رؤیای هشتم شیخ ماهر صالح شیخ ابرهیم کفعمی در
کتاب بلد الامین گفته که مروی است از حضرت مهدی صاحب الزمان که هر کس
بنویسد این دعا را در ظرف تازه با تربت حضرت امام حسین علیه السلام و بشوید

و بخورد آنرا شفا می یابد از مرض خود ✻ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ دَوَاءٌ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ شِفَاءٌ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ كِفَاءٌ هُوَ الشَّافِي شِفَاءً
وَهُوَ الْكَافِي كِفَاءً اِذْهِبِ الْبَاْسَ بِرَبِّ النَّاسِ شِفَاءً لَا يُغَادِرُهُ سُقْمٌ وَ
صَلَّى اللّٰهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ النُّجَبَاءِ و دیدم بخط سید زین الدین علی بن الحسین
حسینی که این دعا را آموخت مردی که مجاور بود در کربلا از حضرت مهدی
صاحب الزمان علیه السلام در خواب خود و بمرض مبتلا بود پس شکایت بسوی
حضرت قائم علیه السلام پس امر فرمود بنوشتن این دعا و شستن آن و خوردنش
پس کرد آنچه فرموده بود پس ✻ از آن مرض عافیت و الحمد لله
رؤیای نهم سید مؤید جلیل سید علیخان مدنی شیرازی صاحب
شرح صحیفه و تصانیف متعدده در کتاب کلم الطیب فرموده که من بخط

بعض اصحاب خود دیدم از سادات اجلاء صلحاء ثقات که مورد اطمینان بود که
شنیدم در ماه رجب سال هزار و نود و سه از برادر فی الله المولی الصدوق
جامع کمالات انسیه و صفات قدسیه امیر اسمعیل بن حسین بن علی بن سلیمان
بن جابر انصاری رحمه الله که گفت شنیدم شیخ صالح متقی حاجی علیاء مکی گفت
که من مبتلا شدم بتنگی و سختی و مناقضه با دشمنان تا آنکه بر جان خود ترسیدم
از کشته شدن و هلاک پس یافتم این دعای مسطور بعد را در جیب خود
بدون آنکه کسی آنرا بمن بدهد پس تعجب کردم از این امر و متحیر بودم پس در
خواب دیدم که گوینده در صورت صلحا و زهاد میگوید بمن که ما عطا کردیم
دعای فلان را بتو پس بخوان آنرا که نجات خواهی یافت از تنگی و سختی و ظاهر
نشد برای من که گوینده کیست پس تعجب من زیاد شد پس دفعهٔ دیگر حضرت
حجت منتظر علیه السلام را در خواب دیدم و بمن فرمود که بخوان آن دعائی را که داده
بودم بتو و بیاموز آنرا بهر کس که میخواهی و شیخ گفت که بتحقیق تجربه کردم
این دعا را چند مرتبه پس دیدم فرج را بزودی و بعد از مدتی این دعا را گم
کردم و چند مدت مفقود بود و من تاسف میخوردم بر فوت آن و استغفار
میکردم از بدی عمل خود پس شخصی بنزد من آمد و گفت که این دعا از تو
مفقود شد در فلان مکان و در خاطر نداشتم که من بآن مکان رفته
باشم پس دعا را از او گرفتم و سجدهٔ شکر برای خداوند بجا آوردم و این دعا اینست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

رَبِّ اِنّی اَسْئَلُكَ مَدَداً رُوحانِيّاً تُقَوّى بِهِ قُوَى الْكُلِّيَّةِ وَالْجُزْئِيَّةِ

حَتّیٰ اَقْهَرَ بِمَبادِی نَفْسی کُلَّ نَفْسٍ قاهِرَةٍ فَتَنْقَبِضَ لی اِشارَةَ دَقائِقِها اِنْقِباضاً تَسْقُطُ بِهِ قُواها حَتّیٰ لا یَبْقیٰ فِی الْکَوْنِ ذُو رُوحٍ اِلّا وَنارُ قَهْرِی قَدْ اَحْرَقَتْ ظُهُورَهُ یا شَدِیدُ یا شَدِیدُ یا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِیدِ یا قَهّارُ اَسْئَلُکَ بِما اَوْدَعْتَهُ عِزْرائِیلَ مِنْ اَسْمائِکَ الْقَهْرِیَّةِ فَانْفَعَلَتْ لَهُ النُّفُوسُ بِالْقَهْرِ اَنْ تُودِعَنی هٰذَا السِّرَّ فی هٰذِهِ السّاعَةِ حَتّیٰ اُلَیِّنَ بِهِ کُلَّ صَعْبٍ وَاُذَلِّلَ بِهِ کُلَّ مَنیعٍ بِقُوَّتِکَ یا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتینِ و میخوانی این را در وقت سحر سه مرتبه اگر ممکن شود و در صبح سه مرتبه و در شام سه مرتبه پس هرگاه سخت شود کار بر آنکه این دعا را میخواند بگوید بعد از خواندن آن سی مرتبه یا رَحْمٰنُ یا رَحیمُ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ اَسْئَلُکَ اللُّطْفَ بِما جَرَتْ بِهِ الْمَقادیرُ

رؤیای دهم سید رضی الدین علی بن طاوس در کتاب فرج المهموم و علامهٔ مجلسی در بحار نقل کردند از کتاب دلائل محمد بن جریر طبری که گفت خبر داد مرا محمد بن هرون که او گفت خبر داد مرا ابو الحسین بن ابی البغل گفت در عهده گرفتم کاری را از جانب ابو منصور بن صالحان و واقع شد میان ما و او مطلبی و باعث شد بر پنهان کردن خود پس در جستجوی من بر آمد پس مدتی پنهان و ترسان بودم آنگاه قصد کردم رفتن بمقابر قریش را یعنی مرقد منور حضرت کاظم علیه السلام در شب جمعه و عزم کردم که شب را در آنجا بسر آورم برای دعا و مسئلت و در آن شب باران و باد بود پس خواهش کردم از ابی جعفر قیم که درهای روضهٔ منوره را ببندد و سعی کند در اینکه آن موضع شریف خالی باشد که خلوت کنم برای آنچه میخواهم از دعا و مسئلت

وایمن باشم از دخول انسانی که ایمن نبودم از او و خائف بودم از ملاقات او
پس کرد و درها را بست و شب نصف شد و باد و باران آنقدر آمد که قطع
نمود تردد خلق را از آنموضع و ماندم و دعا میکردم و زیارت مینمودم و
نماز بجای میاوردم و در اینحال بودم که ناگاه شنیدم صدای پای از سمت
مولایم حضرت امام موسی ع و دیدم مردیرا که زیارت میکند پس سلام کرد
بر آدم و اولوا العزم از پیغمبران ع و آنگاه بر ائمه علیهم السّلام یک یک از ایشان
تا رسید بحضرت صاحب الزّمان ع پس او را ذکر نکرد پس تعجب کردم از اینعمل
و گفتم شاید او را فراموش کرده و یا نمیشناسد یا این مذهبی است برای این
مرد و چون فارغ شد از زیارت خود دو رکعت نماز کرد و رو کرد بسوی مرقد
منوّر مولای ما حضرت امام محمد تقی ع پس زیارت کرد مثل زیارت اوّل از
سلام و دو رکعت نماز کرد و من از او خایف بودم زیرا که او را نمیشناختم
و دیدم که جوانیست کامل و در جوانی معتدل و از رجال و بر بدنش جامهٔ
سفید است و عمامه دارد که حنک گذاشته بود برای او و بطرفی از آن و ردائی
بر کتف انداخته بود پس فرمود ای ابو الحسن بن ابی البغل کجائی تو از دعای
فرج عرض کردم کدام است آن دعا ای مولای من فرمود دو رکعت نماز میکند ادای
و میگوئی یَا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَسَتَرَ الْقَبِیحَ یَا مَنْ لَمْ یُؤَاخِذْ بِالْجَرِیرَةِ وَلَمْ
یَهْتِکِ السِّتْرَ وَالسَّرِیرَةِ یَا عَظِیمَ الْمَنِّ یَا کَرِیمَ الصَّفْحِ یَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ یَا
وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ یَا بَاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ یَا مُنْتَهٰی کُلِّ نَجْوٰی وَیَا غَایَةَ
کُلِّ شَکْوٰی یَا عَوْنَ کُلِّ مُسْتَعِینٍ یَا مُبْتَدِءًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا یَا

رَبّاهُ ده مرتبه یا غایةَ رَغبتاهُ ده مرتبه اَسئَلُكَ بِحَقِّ هٰذِهِ الأَسمآءِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ الطّاهِرِینَ علیهم السّلام اِلّا ما کَشَفتَ کَربی وَنَفَّستَ هَمّی وَفَرَّجتَ غَمّی
وَاَصلَحتَ حالی ودعا کن بعد از این هرچه را که خواستی و بطلب حاجت خود را
انگاه میگذاری روی راست خود را بر زمین و بگو صد مرتبه در سجود
خود یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ اِکفِیانی فَاِنَّکُما کافِیایَ وَانصُرانی فَاِنَّکُما ناصِرایَ
و میگذاری روی چپ خود را بر زمین و میگوئی صد مرتبه ادرکنی و اینرا
بسیار مکرر میکنی و میگوئی اَلغَوثَ اَلغَوثَ اَلغَوثَ تا اینکه نفس منقطع شود
و بر میداری سر خود را پس بدرستیکه خدای تعالی بکرم خود بر میآرد حاجت
ترا انشاءالله و چون مشغول شدم بنماز و دعا بیرون رفت و چون فارغ
شدم بیرون رفتم بنزد ابی جعفر قیم که سؤال کنم از او از حال اینمرد که چگونه
داخل شد پس دیدم درها بحال خود بسته است پس تعجب کردم از این و
گفتم شاید دری در اینجا باشد که من نمیدانم و خود مرا بابی جعفر رساندم
و از او پرسیدم از حال اینمرد و کیفیت دخول او گفت درها مقفّل است
چنانکه می بینی و من باز نکردم آنها را پس خبر دادم او را باین قضیه پس گفت
او مولای ما حضرت صاحب الزّمان ع است و بتحقیق که من مکرّر مشاهده
نموده ام انحضرت را در مثل چنین شبی در وقت خالی شدن روضه
مبارکه از مردم پس تأسّف کردم از آنچه فوت شد از من و بیرون رفتم
در نزدیک صبح و رفتم بکرخ در موضعی که پنهان بودم در آن پس روز بچاشت
نرسیده که اصحاب ابن صالحان جویای ملاقات من شدند و از اصدقاء

من سؤال میکردند از حال من و با ایشان بود امانی از وزیر و رقعه بخط او
که در آن بود هر خوبی پس حاضر شدم نزد او و با امینی از اصدقاء من پس
برخواست و مرا در آغوش گرفت بنحویکه معهود نبود از او پس گفت حالت ترا به
اینجا کشید که شکایت بکنی از من بسوی حضرت صاحب الزمان ع گفتم از من دعائی
بود و سؤالی از آن حضرت کردم گفت وای بر تو دیشب در خواب دیدم مولای
خودم حضرت مهدی صاحب الامر ع را یعنی شب جمعه که مرا امر فرمود بهر نیکی و در شیئی
کرد بمن از جهت تو بنحویکه ترسیدم از او پس گفتم لا اله الا الله شهادت میدهم
که ایشان حقند و منتهای حق دیدم شب گذشته در بیداری مولای خود را و بمن
فرمود چنان و چنان بکن و شرح کردم آنچه را که دیده بودم در آن مشهد شریف
پس تعجب کرد از این و صادر شد از او بالنسبه بمن امور بزرگ و نیکو در این
باب و رسیدم از جانب او بمقصدی که گمان آنرا نداشتم از برکت حضرت صاحب
الزمان ع مؤلف میگوید این قضیه را در کتاب تحفة المهدیه ذکر نمودم بمناسبت
دیدن ابو الحسین آنحضرت را در بیداری و از جهت دیدن وزیر ابن صالح آن
آنحضرت را در خواب در اینجا نقل کردم هو المسك ما كررته يتضوع چنانکه گفته‌اند
رؤیای یازدهم سید جلیل و عالم نبیل سید فضل الله راوندی در کتاب
دعوات خود نقل کرده از بعضی از صالحین که او گفت صعب شده بود بر من
در بعض اوقات برخواستن از برای نماز شب و این مرا محزون کرده بود پس شبی
در خواب دیدم حضرت صاحب الزمان ع را و بمن فرمود بر تو باد باب کاسنی پس
بدرستی که خداوند آسان میکند بر تو این کار را و بیدار شدن برای نماز شب

آنشخص گفت پس من بیاشامیدم و آب را خوردم آب گوارائی را پس سهل شد بر من برخواستن
برای نماز شب از برکت تعلیم آن بزرگوار رؤیای دوازدهم علامهٔ مجلسی
در بحار فرموده که شیخ صالح فاضل محمد بن قارون ذکر کرده است که مردی
در قریهٔ دقوسا که یکی از قریهای کنار نهر فرات بزرگست ساکن بود و نام آن
مرد نجم و لقبش اسود بود و او از اهل خیر و صلاح بود و از برای او زن صالحه
بود که او را فاطمه میگفتند و او نیز خیره و صالحه و از برای ایشان یک پسر و یک
دختر بود و اسم پسر علی و نام دختر زینب بود و آن مرد و زن هر دو نابینا
و کور شدند و مدتی بر اینحال کوری باقی ماندند و این در سال هفتصد
و دوازده بود پس در یکی از شبها زن دید که دستی بروی او کشیده شد و گوینده
گفت که خداوند کوری را از تو زایل گردانیده است و برخیز شوهر خود را خدمت
کن و در خدمت او کوتاهی مکن زن گفت پس من چشم گشودم و خانه را پر از نور
دیدم دانستم که این حضرت صاحب الزمان ع است و ظاهراً شفاء از زن در
خواب شد رؤیای سیزدهم محقق نوری در کتاب دار السلام و نجم الثاقب
نقل کرده از عالم صالح متقی میرزا محمد باقر سلماسی خلف صاحب مقامات عالیه
و مراتب سامیه آخوند ملا زین العابدین سلماسی که جناب میرزا محمد علی
قزوینی مردی بود زاهد و عابد و ثقه و او را میل بسیاری بود بعلم جفر
و حروف و بجهت تحصیل آن سفرها کرده و ببلاد رفته بود و مدتی او و والدم
رحمه الله صداقتی بود پس آمد بسامره در آن اوقات که مشغول تعمیر و ساختن
عمارت مشهد و قلعهٔ حضرت عسکریین علیهما السلام بودیم پس در نزد

ما منزل کرد و بود تا انکه ما بر کشتیم بوطن خود ما ن کاظمین ع و سه سال مهمان
ما بود پس روزی بمن کفت سینهٔ من تنک شده و صبرم تمام کشته و بتو حاجتی
دارم و پیغامی بنزد والد معظم تو کفتم چیست کفت در ان ایام که در سامره
بودم حضرت حجت قائم علیه السلام را در خواب دیدم پس سؤال نمودم از انحضرت
که کشف کند بر من ان علی را که عمر خودم را در ان صرف کردم پس فرمود که ان
نزد مصاحب تست و اشاره فرمود بوالد مکرم تو پس عرض کردم که او ستر
خود را از من پوشیده میدارد فرمود چنین نیست از او مطالبه کن از تو منع
نخواهد کرد پس از خواب بیدار شدم و برخواستم که بنزد والد تو بروم پس دیدم
که رو بمن میاید در طرفی از صحن مقدس و چون مرا دید قبل از انکه سخن بکویم
فرمود چرا شکایت کردی از من در نزد حضرت حجت علیه السلام کی از من سؤال
کردی چیزیرا که در نزد بود و من بخل کردم پس خجل شدم و سر بزیر انداختم و حال
سه سال است که من ملازم و مصاحب او شده ام نه او حرفی از این علم بمن فرموده
و نه مرا قدرت بر سؤال است و تا حال با حدی ابراز نکرده ام و اکر تو بتوانی
این کوهر را از من کشف کن پس از صبر او تعجب کردم و بنزد والد مکرم رفتم
و انچه شنیدم با و عرض کردم و از او پرسیدم که از کجا دانستی که او از تو در نزد
انحضرت شکایت کرده فرمود که انحضرت در خواب بمن فرمود و خواب را نقل
نکرد رؤیای چهارم قصه محدث ماهر صاحب وسائل شیخ حر عاملی در کتاب
اثبات الهداة فرموده که بتحقیق خبر دادند مرا جماعتی از ثقات اصحاب ما
که ایشان دیدند صاحب الامر علیه السلام را در بیداری و مشاهده نمودند از انحضرت

معجزات متعدده را و خبر داد ایشانرا بغیبها و دعا کرد از برای ایشان دعائی
که مستجاب شده بود و نجات داد ایشانرا از خطرهای هلاک کننده و فرموده روزی
ما نشسته بودیم در بلاد خودمان در قریهٔ مشغرد در یکی از عیدها و ما جماعتی
بودیم از طلاب علم و صلحا پس من گفتم به ایشان که کاش میدانستم که در عید
آینده کدام یکی از این جماعت زنده است و کدام مرده پس مردی که نام او شیخ
محمد بود و شریک ما بود در درس گفت من میدانم که در عید دیگر زنده ام
و عید دیگر تا بیست و شش سال و ظاهر شد از او که جازم است در این دعوی
و مزاح نمیکند پس باو گفتم که تو علم غیب میدانی گفت نه ولکن من دیدم
حضرت مهدی صاحب الزمان ع را در خواب و من مریض بودم بمرض سخت
و میترسیدم که بمیرم در حالی که نیست برای من عملی صالح که ملاقات نمایم
خداوند را بآن عمل پس بمن فرمود آنحضرت که نترس بدرستیکه خداوند شفا میدهد
ترا از این مرض و نمی میری در این مرض بلکه زنده کانی خواهی کرد بیست و شش
سال آنگاه عطا فرمود بمن جامی که در دستش بود پس نوشیدم از آن جام
و مرض از من دفع شد و شفا حاصل کردید و من میدانم که این کار شیطان نیست
پس چون شنیدم سخن آنمرد را تاریخ آنرا نوشتم و آن در سال هزار و چهل و نه بود
و مدتی بر آن گذشت و من انتقال کردم بسوی مشهد مقدس در سنهٔ هزار
و هفتاد و دو پس چون سال آخر شد در دلم افتاد که مدت گذشت پس رجوع
کردم بآن تاریخ و حساب کردم پس دیدم که گذشت از آن زمان بیست و شش
سال پس گفتم که سزاوار است که آنمرد مرده باشد پس مدت یکماه نگذشت

یا دو ماه که مکتوبی از برادرم رسید و او در آن بلاد بود و خبر داد مرا که آنمرد وفات کرد و حساب آن راست آمد رؤیای پانزدهم و ایضا شیخ جلیل مذکور در کتاب مزبور فرموده که من در زمان کودکی که ده سال داشتم بمرض سختی مبتلا شدم بنحویکه اهل و اقارب من جمع شدند و گریه میکردند و مهیا شدند برای عزاداری من و یقین کردند که من خواهم مرد در آنشب پس در آنشب دیدم حضرت پیغمبر و دوازده امام را علیه و آله السلام و من در میان خواب و بیداری بودم پس سلام کردم بر ایشان و با یک یک مصافحه کردم و میان من و حضرت صادق علیه السلام سخنی گذشت که در خاطرم نمانده جز آنکه آنحضرت در حق من دعا کرد پس سلام کردم بحضرت صاحب الامر علیه السلام و با آنحضرت مصافحه کردم و گریستم و عرض کردم ای مولای من میترسم که بمیرم در این مرض و مقصود خود را از علم و عمل بدست نیاورده پس فرمود که نترس زیرا که تو نخواهی مرد در این مرض بلکه خداوند ترا شفا میدهد و عمر خواهی کرد عمر طولانی پس آنگاه قدحی بدست من داد که در دست مبارکش بود پس از آن آشامیدم و در همان حال عافیت یافتم و مرض بالکلیه از من زایل شد و برخواستم از جای خود و اهل و اقارب من تعجب کردند و ایشان را خبر نکردم با نچه دیده بودم مگر بعد از چند روز مؤلف میگوید که صاحب الوسائل محمد بن حسن حر عاملی چنانکه آنحضرت فرموده بود عمر طولانی کرد و قریب بهشتاد سال عمر نمود و از برای او کتب بسیار است و در این کتاب اثبات هداة که دو مجلد است زیادتر از بیست

هزار حدیث در فضائل و مناقب ائمه علیهما السلام از کتب عامه و خاصه
جمع کرده و امامت انحضرات را ثابت نموده است و احوالات او و اسامی
کتب او در کتاب امل الآمل که تالیف او و در کتاب لؤلؤة البحرین که تالیف محقق
بحرانی است مرقوم است و قبر او در مشهد مقدس حضرت امام رضا ؑ است
در سرداب مدرسه میرزا جعفر در صحن عتیق شاه عباسی اعلا الله مقامه
رؤیای شانزدهم محقق نوری اعلا الله درجاته در دار السلام و نجم
الثاقب نقل کرده از عالم خبیر و فاضل بصیر محمد تقی مجلسی رفع الله مکانه
که فرموده در جلد چهارم شرح من لا یحضره الفقیه که من در اوایل بلوغ طالب
بودم مرضات خداوند را و ساعی بودم در طلب رضای او و مرا از ذکر حضرتش
قراری نبود تا انکه دیدم در میان خواب و بیداری که حضرت صاحب الزمان ؑ
ایستاده در مسجد جامع قدیم که در اصفهانست قریب بد رطنابی که الان
مدرس من است پس سلام کردم بر انحضرت و قصد کردم که پای مبارکش را
ببوسم پس نگذاشت و مرا گرفت پس بوسیدم دست مبارکش را و از انحضرت
پرسیدم مسائلی را که مشکل شده بود بر من که یکی از انها این بود که من وسوسه
داشتم در نماز خود و میگفتم که انها نیست بنحویکه از من خواسته اند و من
مشغول بودم بقضا و میسر نبود برای من نماز شب و سؤال کردم از استاد
خود شیخ بهائی رحمه الله از حکم این فرمود بجای او یک نماز ظهر و عصر
و مغرب بقصد نماز شب و من چنین میکردم پس سؤال کردم از حضرت حجت
عصر علیه السلام که من نماز بکنم فرمود نماز بکن نه مثل ان نمازهای مصنوعی که

میکردی وغیر اینها از مسائل که در خاطرم نماند ناگاه گفتم ای مولای من میسّر
نمیشود که برسم بخدمت حضرت تو در هر وقتی پس عطا کن بمن کتابی که همیشه عمل
کنم بر آن فرمود که من عطا کردم بجهت تو کتابی بمولا محمد تاج و من در خواب
میشناختم پس فرمود برو بگیر آن کتاب را از او پس بیرون رفتم از در مسجد
مقابل روی آنحضرت بود بسمت دار بطیخ که محله ایست از اصفهان پس چون
رسیدم بآن شخص و مرا دید گفت ترا صاحب الزمان علیه السلم نزد من فرستاد
گفتم بلی پس بیرون آورد از بغل خود کتاب کهنه چون باز کردم از آن ظاهر شد
برای من که آن کتاب دعا است پس بوسیدم آنرا و بر چشم خود گذاشتم و
برگشتم از نزد او و متوجه شدم بسوی صاحب الامر علیه السلم که بیدار شدم
و آن کتاب با من نبود پس شروع کردم در تضرع و گریه و ناله بجهت فوت
آن کتاب تا طلوع صبح پس چون از نماز فارغ شدم و در دلم چنین افتاده
بود که مولا محمد همان شیخ بهائی است و نامیدن آنحضرت اورا تاج بجهت
اشتهار او است در میان علماء و چون بمدرس او رفتم که در جوار مسجد
جامع بود دیدم اورا که مشغول است بمقابلهٔ صحیفهٔ کامله و خواننده سیّد
صالح امیر ذو الفقار گلپایگانی بود پس ساعتی نشستم تا فارغ شد از
آن کار و ظاهرا که کلام ایشان در سند صحیفه بود لکن بجهت غمیکه بر من
مستولی بود سخن ایشانرا نفهمیدم و من گریه میکردم پس رفتم نزد شیخ
و خواب خود را باو گفتم و گریه میکردم بجهت فوت کتاب پس شیخ گفت بشارت
باد ترا بعلوم خداوندی و معارف یقینی و تمام آنچه همیشه میخواستی

و میل بزهادت و عبادت میداشتی پس قلبم ساکن نشد و بیرون رفتم با گریه
و تفکر تا انکه در دلم افتاد که بروم بان طرفیکه در خواب بانجا رفتم پس چون رسیدم
بمحلهٔ دار بطیخ دیدم دیدم مرد صالحیرا که اسم او اقا حسن بود و ملقب بتاج
پس چون رسیدم باو و سلام کردم گفت یا فلان کتب وقفیه در نزد من است
که هر طلبه که از ان میگیرد بشروط ان عمل نمیکند و تو عمل میکنی بان بیا و نظر
کن باین کتب و هر چه را که محتاجی بان بگیر پس با او رفتم در کتابخانه او پس اول
کتابی که بمن داد کتابی بود که در خواب دیده بودم پس شروع کردم بگریه و ناله
و گفتم که مرا کفایت میکند و در خاطر ندارم که خواب را برای او گفتم یا نه و
امدم بنزد شیخ و شروع کردم در مقابله با نسخهٔ او که جد پدر او نوشته بود
از نسخهٔ شهید و شهید نسخهٔ خود را نوشته بود از نسخهٔ ابن سکون و عمید
الرؤساء و مقابله کرده بود با نسخهٔ ابن ادریس بدون واسطه یا بیک واسطه
و نسخهٔ که حضرت صاحب الامر علیه السلام بمن عطا فرموده بود از خط شهید اول
نوشته شده بود و نهایت موافقت داشت بان نسخه حتی در نسخها که در حاشیه
ان نوشته شده بود و بعد از انکه فارغ شدم از مقابله شروع کردند مردم
در مقابله در نزد من و ببرکت عطای حضرت حجت عصر عجل الله فرجه گردید
صحیفه کامله در بلاد مانند افتاب طالع در هر خانه و خصوصا در اصفهان
زیرا که اکثر مردم صحیفهای متعدد دارند و اکثر ایشان صلحا و اهل دعا
شدند و بسیاری از ایشان مستجاب الدعوه و این اثار معجزه ایست
از حضرت صاحب الامر علیه السلام و انچه خداوند عطا فرموده بمن بسبب

صحیفه را احصا نمیتوانم بکنم و علامه مجلسی اعلا الله مقامه در بحار در وقت ۱۰۳
اجازه از والد خود از برای صحیفهٔ کامله ذکر کرده و فرموده که من روایت میکنم
صحیفهٔ کامله را که ملقب است بزبور آل محمد علیهم السلم و بانجیل اهل
بیت ع و دعای کامل باسانید بسیار و طریقهای مختلفه یکی از آنها است
که من روایت میکنم او را بنحو مناوله از مولای ما حضرت صاحب الزمان و
خلیفهٔ رحمن صلوات الله علیه در خواب طولانی تا آخر آنچه ذکر شد
رؤیای هفدهم ایضاً نقل کرده از ثقهٔ عدل امین آقا محمد که زیاده از
چهل سال متولی امر شمعهای حرم عسکریین ع و سرداب مقدس بوده است
که او گفت مردی از اهل سنت سامره که او را مصطفی محمود میگفتند در قطار
خدام بود و شغلی جز اذیت زوار و گرفتن مال ایشان بهر حیله و مکر
نداشت و غالب اوقات در سرداب مقدس بود در آن صفهٔ کوچک
که پشت شباک ناصر عباسی است و اغلب زیارت مأثوره را حفظ داشت
و هر کس داخل میشد در آن مکان شریف و شروع میکرد بزیارت کردن
آن خبیث او را از حالت زیارت و حضور قلب میانداخت و پیوسته
خواننده را ملتفت میکرد باغلاطیکه غالب عوام از آنها خالی نیست
پس شبی در خواب حضرت حجت علیه السلم را دید که باو میفرمایند که تا کی زوار
مرا میازاری و نمیگذاری زیارت بخوانند ترا چه مداخله در این کار
بگذار ایشان را و آنچه میگویند پس بیدار شد در حالتیکه هر دو گوش را
خداوند کر نموده بود پس از آن دیگر چیزی نشنید و زوار از او آسوده

شدند چنین بود تا انکه مرد ✱ رؤیای هجدهم و نیز در ان و
کتاب نقل کرده از سید جلیل فضل الله راوندی در کتاب دعوات خود
و او نیز از ابو الوفاء شیرازی که گفت من اسیر بودم در حبس ابی علی الیاس
با ضیق حال پس چنین معلوم شد بمن که او قصد قتل مرا کرده پس شکایت
کردم بسوی خداوند تبارک و تعالی و شفیع قرار دادم مولای خود امام
زین العابدین را پس خواب مرا ربود در خواب دیدم حضرت رسول خدا را
و فرمود بمن که متوسل نشو بمن و نه بدختر من و نه بدو پسر من از برای
چیزی از متاع دنیا بلکه از برای اخرت و انچه را ارزو داری از فضل
خداوند و اما برادرم ابو الحسن ع پس او انتقام میکشد از کسیکه ظلم
کرده ترا عرض کردم یا رسول الله آیا نبود که فاطمه ع را ظلم کردند پس صبر
کرد و میراث ترا غصب نمودند پس صبر کرد پس چگونه انتقام بکشد از
کسی که مرا ظلم کرده پس انحضرت نظر کرد بمن از روی تعجب و فرمودان
عهدی بود که باو کرده بودم و امری بود که باو گفته بودم و جایز نبود بر
او مگر بپا داشتن ان و بتحقیق که اداکرد حق را و الان پس وای بر کسی
که متعرض شود دوستان او را و اما علی بن الحسین ع پس از برای نجات
از سلاطین و شرور شیاطین و اما محمد بن علی و جعفر بن محمد پس
از برای اخرت و انچه بخواهی از طاعت و رضوان خداوند و اما موسی
بن جعفر ع پس بخواه باو عافیت و سلامتی از امراض و اما علی بن موسی
الرضا ع پس بطلب باو سلامتی را در سفرها در بحر و بر و اما محمد بن علی ع

پس

پس بطلب باو نزول رزق را از خداوند و اما علی بن محمد پس از برای
قضای نوافل و نیکی اخوان و انچه بخواهی از طاعت خداوند و اما حسن بن
علی ع پس از برای آخرت و اما حجت بن الحسن ع پس هر گاه رسید شمشیر بمحل
ذبح تو و اشاره کرد بگلوی خود پس استغاثه بکن باو پس بدرستیکه او در میباید
ترا و فریادرس است و پناهست از برای هر کس که استغاثه کند پس بگو یا مولای
یا صاحب الزمان انا مستغیث بک پس من در خواب گفتم یا مولای یا صاحب
الزمان انا مستغیث بک پس در اینحال دیدم شخصی را که از آسمان فرود آمد و
در زیر پای او اسبی است و در دست او حربه ایست از نور پس عرض نمودم
ایمولای من دفع کن از من شر آنکسیرا که مرا اذیت میکند پس فرمود کار
ترا انجام دادم و چون صبح کردم الیاس مرا خواست و گفت بکه استغاثه کردی
گفتم بانکسیکه فریادرس درماندگانست رؤیای نوزدهم سید عالم ربانی
جلیل سید بن طاوس در کتاب غیاث سلطان الوری فرموده و از جمله
رؤیاها که در مواسعه وارد شده یعنی وسعت داشتن وقت نماز قضا
و ضیق نبودن وقت آن از ائمه صادقین علیهم السلم که شیطان بایشان شبیه
نشود و هر چند یکه این رؤیای از آن ادله نیست که بآن حجت آورده شود
ولکن آن از طرایف است و آن اینست که من یافتم بخط خازن ابی الحسن ع
و بود مرد عادل و محل اتفاق مردم در عدالت و بمن رسید که جماعتی و تمام در عصر
سر او نماز کرده و باو اقتداء نمود و این لفظ او است که دیدم در خواب خود
در شب شانزدهم جمادی الاخری حضرت امیرالمؤمنین ع و حضرت حجت عصر ع

و در بر حضرت امیر المؤمنین ع لباس درشت بود و لباس حضرت حجت ع از ان نرم
بود پس عرض کردم یا امیر المؤمنین چه میفرمائی در ضیق بودن وقت نماز قضا
نیز فرمود سؤال بکن از حضرت صاحب الامر علیه السلام و حضرت امیر المؤمنین رفت و من
ماندم در نزد حضرت حجت ع پس در خدمت انحضرت نشستم و عرض کردم چه میفرمائید
پس فرمود کلامیکه من فهمیدم که نماز خوانده میشود عرض کردم بعضی از علماء
در روزگار نیکند و خود را بزحمت میاندازد و برای او مضایقه مهیا نمیشود
یعنی باور نیست که نماز قضا را اول بکند و بعد نماز ادا بخواند پس انحضرت فرمود
نماز بکنند قبل از اخر وقت یعنی لازم نیست نماز را بتاخیر اندازد و نماز را هر
وقت خواست میکند هر چند که نماز قضا داشته باشد پس عرض کردم ابن
ادریس منع میکند مردم را از نماز کردن قبل از اخر وقت پس التفات نمود
که ناگاه ابن ادریس علیه الرحمه در یک سمتی ایستاده پس او را انحضرت ندا
کرد که یا ابن ادریس یا ابن ادریس پس ابن ادریس بخدمت انحضرت امد و حضرت
حجت ع با او فرمود چرا مردمان را منع میکنی از نماز پیش از اخر وقت ایا این را
از صاحب شرع شنیده پس او ساکت شد و جواب عرض نکرد پس من از خواب
بیدار شدم رؤیای بیستم و نیز سید اجل و عالم اکمل سید بن طاوس در
انکتاب فرموده که دیدم بخط ابو المحسن خازن که لفظ ان اینست که دیدم حضرت
حجت عجل الله فرجه را در شب ششم شوال در سال پانصد و نود که گویا
انحضرت در بعضی از خانهای ما در مشهد امیر المؤمنین ع در یک سکوئی نشسته
و ان سکوی در رهیلت خوبی است که از اهم چنان ندیده بودم و در نزد ان

حضرت یك صبی است و در پیش روی حضرت یك شاخه خشکیده از درخت
خرما است و در زیر آن شاخه قدری از قصب است پس من بخدمت انحضرت
شرفیاب شدم پس وقتیکه مرا دید برخواست و آن شاخه خرما را برداشت پس
دیدم انشاخه خشك پر شد از رطب نکارنك و من انرا معجزه اعتقاد کردم
و عرض کردم تو امام منی و رو کردم باو و او نیز رو کرد بمن و من در خدمت
انحضرت نشستم و از آن رطب خوردم و باو شکایت کردم از صعوبت وقت
بر ما و جوابی بمن داد که انرا بعد از بیداری فراموش کردم و بعد از آن برخواستیم
از آن محل بجای دیکر پس عرض کردم ایمولای من بدرستیکه ورّام و ابن ادریس
مردم را منع میکنند از نماز کردن پیش از اخر وقت فرمود مردم نماز بکنند
پیش از اخر وقت و بعد از آن فرمود ایشان تفریط میکنند در نماز و عرض
کردم باو که ایشان میکویند بمردمان که نماز نکنید پیش از اخر وقت پس مردم
میکویند که ما قادر براین نیستیم پس انحضرت اعاده فرمود فرمایش اول را
که مردم نماز بکنند پیش از اخر وقت و بعد از آن فقها را ذکر کرد بکلامیکه
دلالت داشت براینکه انحضرت بایشان عتاب میکند و بعد از آن بمن اذن
داد که وضوء بکیرم و با او نماز بخوانم پس رفتم پی اب برای وضو پس در اثر این
بیدار شدم مؤلف میکوید که حاصل این دو رؤیای انست که از انحضرت
ابو الحسن خازن در خواب سؤال نموده از ادا کردن نمازهای شبانه
روزی در اول وقت انها از برای کسانیکه نماز قضا در ذمه دارند پس انحضرت
در جواب فرموده که عیب ندارد و مردم نماز بکنند پیش از اخر وقت و لازم

نیست که نماز را بتاخیر اندازد کسی که نماز قضا بر ذمهٔ او دارد و این مسئله در میان
علماء اعلام اعلی الله لهم المقام محل گفتگو است که آیا جایز است ادا کردن نماز
یومیه را در اول وقت آن بر کسیکه در ذمهٔ او نماز قضا است یا نه و جمعی قائل
شدند بعدم جواز آن مثل ابن ادریس و ورام ابن ابی فراس و دیگران و جمعی
قائل شدند بجواز آن و در این خصوص رساله های متعدده نوشته اند ادله
از طرفین نقل کرده اند و بنظر احقر این مسئله از واضحات فقه است و در جواز
آن اشکال نیست و احادیث جواز با کثرت و صحت آنها صریح است در این و
احادیث منع با قلت و عدم صراحت آنها در عدم جواز محمول است بر استحباب
مقدم داشتن قضا بر نماز ادا در وسعت وقت و در اینجا مقام ذکر ادله نیست
الا کشف نقاب و رفع حجاب میکردم در این باب وبای بیست و یکم و ایضا
سید جلیل و فاضل نبیل در آن کتاب فرموده که دیدم بخط ابو الحسن خازن
اینکه لفظ آن اینست که من استعمال میکردم آب کر را در حمام در مدت طولانی
میشد
پس در بعضی از اوقات بر من شبهه وارد شد تا آنکه ترک کردم استعمال آب کر را در
چند وقت پس حضرت حجت عصر علیه السلام را در خواب دیدم که در مکانی بلند
نشسته و از برای آن مکان شرفات و کنگره های داشت و در سر مبارکش مثل
اکلیل و تاج داشت پس جاری فرمود حدیثی در معنی کر که در خاطرم نماند
بعد از بیدار شدن پس بطرف من التفات کرد و فرمود که آیا جبرئیل بتو
گفته است که کر نجس است و یا آنکه بتو گفته که کر را استعمال مکن برگرد بسوی
استعمال کر پس از خواب بیدار شدم بعد از شنیدن فرمایشات آنحضرت

مؤلف میگوید مسئلهٔ کرّ وقدر آن ومساحت آن در کلمات علما بسیار محل
نزاع واختلاف شده واین ناشی شده است از فهم اختلاف در بین احادیث
وارده در کرّ وجمعی رساله مخصوصاً در خصوص بیان مقدار کرّ نوشته اند
وحقیر تحقیق این مسئله را ومقدار آنرا بحسب مساحت ووزن در کتاب ابن بغیر
که موسوم است بدرّة البیضا بیان کرده بروجهی که اختلاف از میان اخبار کرّ
بر داشته شده وابداً منافاتی در بین آنها نمانده ودر واقع آن راجع بقول
سید بن طاوس است رؤیای بیست ودوم ونیز سید معظم مذکور اعلا الله
درجاته در کتاب فرج المهموم فرموده که بتحقیق درک کردم در زمان خود جماعتی را
که ذکر میکردند که ایشان مشاهده کردند حضرت حجت عصر عجل الله فرجه را
ودر میان ایشان بود کسانیکه حامل شده بودند از جانب آنحضرت رقعها وعرایض را
که عرض شده بود بر آنحضرت واز این جمله است خبریکه صدق آنرا دانستم و
آن چنانست که خبر داد مرا کسیکه اذن نداده است که نام او را ببرم پس ذکر
نمود که او از خداوند مسئلت کرده بود که بر او تفضل فرماید بمشاهدهٔ نمودن
حضرت مهدی علیه السلام را پس در خواب دید که او مشاهده خواهد کرد آنحضرت را
در وقتیکه او را اشاره نمودند بآن وقت گفت چون آن وقت رسید او در
مشهد مطهر مولای ما موسی بن جعفر ع بود پس شنید آوازی را که شناخته بود
آنرا پیش از آن وقت واو مشغول بود بزیارت مولای ما حضرت جواد علیه السلام
پس سائل مذکور خود را نگاه داشت از مزاحمت کردن آنحضرت وداخل
شد در حرم منوّر وایستاد در نزد پاهای ضریح مطهر مولای ما حضرت

امام موسی کاظم ع پس بیرون آمد آنکه معتقد بود که او است حضرت مهدی علیه السلام
و با او بود رفیقی و این شخص مشاهده نمود آنحضرت را و تکلم نکرد با او از جهت وجوب
ادب در حضور آنحضرت مؤلف میگوید این قضیه را در تحفة المهدیه ذکر کرده ام
از جهت دیدن شخص مذکور آنحضرت را در بیداری در حرم منور کاظمین ع و در
اینجا نیز ذکر کردم بجهت دیدن آن شخص در خواب که او در فلان وقت آنحضرت را
خواهد دید و او هر چند یکبار آنحضرت را در خواب ندید ولکن در خواب ما و گفته
شد که آنحضرت را خواهی دید و آخر چنان کردید رؤیای بیست و ستم آنکه
مرحوم صدوق اعلی الله مقامه در اول کتاب اکمال الدین فرموده که سؤال
کرد از من شیخ نجم الدین محمد بن حسن بن صلت قمی که تصنیف بکنم در خصوص
غیبت حضرت حجت عجل الله فرجه یک کتابی پس اجابت کردم التماس او را و
وعده نمودم براو که جمع نمایم در این معنی یک کتابی را اگر خداوند آسان نماید بر
من عود کردن را بسوی مستقر خودم در ری پس شبی در دین فکر بودم که اهل
و اولاد و برادران من در جای دیگر بند و خودم در غربت مانده ام که ناگاه
خواب بمن غالب کردید پس در خواب دیدم که من در مکه معظمه طواف میکنم
در شوط هفتم در نزد حجر الاسود و آنرا در آغوش میکرم و میبوسم و میگویم
اَمانَتی اَدَّیتُها و میثاقی تَعاهَدتُه لِتَشهَدَ لی بِالمُوافاة یعنی امانت خود را
ادا کردم بر تو و میثاق خود را با تو معاهده کردم تا آنکه تو شهادت بدهی
بر وفا کردن من در روز قیامت پس دیدم مولای خود حضرت حجت قائم
علیه السلام را که در در خانه کعبه ایستاده پس نزد آنحضرت رفتم در حالتیکه قلب من

مشغول

مشغول و فکرم در اینجا بود که در اول شب بودم پس آنحضرت دانست آنچه را
که در قلب و فکر من بود پس سلام کردم باو و او رد سلام مرا نمود و بمن فرمود
که چرا تصنیف نمیکنی یک کتابی در خصوص غیبت من تا آنکه بر هم تو کفایت کند
عرض کردم یا بن رسول الله در غیبت تصنیف کردم بعضی اشیا را فرمود
آنها بر این سبیل نیست که ترا امر میکنم بر آن و ترا امر میکنم که الآن تصنیف
بکنی یک کتابی در غیبت و ذکر بکنی در آن کتاب غایب شدن انبیاء را پس آنحضرت
تشریف بردند پس من از خواب بیدار شدم با فزع و بنا کردم بدعا و گریه
و شکوی تا بطلوع صبح پس وقتیکه صبح کردم شروع نمودم بتالیف این
کتاب از جهت امتثال امر آنحضرت رؤیای بیست و چهارم آنست که صاحب
کرامات جلیله و مقامات عالیه سید بن طاوس در آخر کتاب کشف المحجة که
آنرا تصنیف کرده از برای پسرش فرموده که آنچه را که من وارد نمودم و ذکر
این کتاب نوشته بعون خداوند عالم و بعد از تمام این کتاب را عرض کردم
و نشان دادم بر مولی واهب و نائب خداوند در مرتبه نبوت و رسالت یعنی
حضرت حجت عصر علیه السلام پس جواب آنحضرت وارد گردید در خواب با آنچه آن
جواب مقتضی حصول قبول و انعام آنحضرت بود و وصیت بر امر تو بود
و وعده بود بر بر تو و ارتفاع قدر تو تمام شد و محقق نوری اعلی الله
مقامه در دار السلام بعد از نقل این کلام فرموده میگویم این کتاب از آنچیزهائی است
که سزاوار است نوشته شود با نور بر حدقهای نه با مرکب بر ورقها پس
بدرستیکه در آن کتاب با کوچکی حجم آن فواید عظیمه و مطالب جلیله است

در کیفیت تحصیل اعتقاد جازم راسخ در قلب بوجود صانع تعالی جل جلاله
و بر رسول او و بر حجتهای او و در کیفیت سلوک بسوی خداوند بطریق مستقیم
که همهٔ آن استخراج شده از آثار نبویه و اقتباس گردیده از مشکاة علویه
که هیچ کتاب بر آنها شامل نیست و هیچ خطاب بر آنها حامل نیست و با وجود
تصدیق حضرت حجت علیه السلام آنرا که با تصدیق او و هر راه واضح میکرد عجل الله
تعالی فرجه تمام شد مؤلف میگوید نسبهٔ جلیل و عالم نبیل در همان کتاب
فرموده که وصیت میکنم ترا ای فرزند من محمد و برادرت و هر که بر این کتاب من
واقف شود براستی در معامله با خداوند عالم و رسول او و حفظ وصیت ایشان
بآنچه بشارت دادند بمردم از ظهور مولای ما حضرت مهدی صاحب الزمان
پس بدرستیکه من یافتم قول و فعل بسیاری از مردم را در امر آنحضرت که مخالف
با عقیده از چند راه از آنجمله که من یافته ام که اگر از کسی که اعتقاد دارد
امامت آنحضرت را بنده یا اسبی یا درهمی یا دیناری متعلق میشود خاطر او
و ظاهر او از برای طلب آنچیز مفقود و بذل مینماید در تحصیل آن غایت جد
و جهد خود را و ندیدم که از برای متأخر بودن این محتشم عظیم الشأن از
اصلاح اسلام و ایمان و قطع دابر کفار و اهل عدوان تعلق خاطرش
مثل تعلق خاطرش باشد باین اشیاء محقره پس چگونه اعتقاد دارد کسی که
باین صفات است اینکه او عارف است بحق خداوند و حق رسول او و
اعتقاد دارد امامت او را بر آن نحویکه دعوی میکند موالات زیاده از
اندازه را برای شرایف معالی آنحضرت و از آنجمله یافتم کسیرا که ذکر میکنند که او

معتقد است وجوب یاست وضرورت ظهور وانفاذ احکام امامت آنحضرت را
اگر نیکی کند باو بعضی از انها اینکه مدعی است که او دشمن امام او است از سلاطین
و حکام و ظلام واحسان او باو تمام شود متعلق میشود خاطر او ببقای این سلطان
مشار الیه و شاغل میشود او را این تعلق از طلب حضرت مهدی علیه السلام واز انچه
واجب است براو از تمنی وارزوی عزل ان سلطان و والی و حاکم که براو
انعام کرده واز انجمله اینکه من یافتم کسبی را که ادعا میکند وجوب سرور را بجهت
سرور انحضرت و مکدر بودنرا از جهت مکدر و غمکین بودن انحضرت و میکوید
که اعتقاد دارم که تمام انچه در دنیا است از حضرت صاحب الزمان گرفته شده
واملاک وسلطنت انحضرت را پادشان و حکام و بسیار مردم غصب کرده اند
وبا اینحال نمی بینم او را که متاثر شود برای این غارت وغصب مثل تاثر او
اگر بگیرد سلطانی از او درهمی و یا دیناری و یا ملکی و یا عقاری پس این
کجا جمع میشود باوفا و معرفت خداوند و رسول او و معرفت اوصیا علیهم السلام
تا اخر کلام ان بزرکوار که از این نحو است واینها اشاره است بمضمون
احادیث بسیار که انحضرت را غریب و وحید و مظلوم و حقش غصب شده
واز سلطنتش باز مانده واز ریاستش رانده شده و مردمان ظالمان حق
او را منکر کردیده فرموده اند در ان اخبار بسیار و جمله از انها را در تحفه
المهدیه در خصایص انحضرت ذکر کرده ام رؤیای بیست و پنجم انکه عالم
صالح متقی ملا محمد تقی مجلسی در شرح من لا یحضره الفقیه در سند زیارت
جامعه کبیره معروفه فرموده زیارت جامعه از برای جمیع ائمه علیهم السلام در

مشهد مقدس هر یکی و شخص زیارت میکند جمیع ایشانرا و قصد میکند امام
حاضر و دو و هم را و اگر قصد کند در هر مرتبه یکی از ایشان را با ترتیب و
باقیرا بتبع هر اینه احسن میشود چنانکه خودم این نحو میکردم و دیدم در رؤیا
حقه تقریر کردن و تحسین فرمودن حضرت امام رضا علیه السلام را باین نحو زیارت
کردن و زمانیکه خداوند توفیق داد بمن بزیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و شروع نمودم در اطراف روضهٔ مطهرهٔ آنحضرت بر مجاهدات و کشود خداوند
بر من از برکت آنحضرت درهای مکاشفات را که صاحبان عقول ضعیفه بر آنها
متحمل نمیشوند در این عالم دیدم و اگر بخواهم میگویم در بین خواب بیداری
در حالتیکه در رواق عمران نشسته بودم پس خودم را در سامره دیدم و
مشهد مقدس آنرا در نهایت بلندی و زینت مشاهده کردم و دیدم که
بروی قبر اند و بر و کوار یک لباس سبزی است از لباس جنه زیرا که مثل
آنرا در دنیا ندیده بودم و دیدم مولای خودم حضرت صاحب الامر علیه السلام را
که پشت بر قبر پدر و جدش نشسته و رو بسمت در حرم منور پس وقتیکه آن
حضرت را دیدم شروع کردم بخواندن زیارت جامعهٔ کبیره با صوت بلند
مثل مداحین وقتیکه زیارت را تمام کردم آنحضرت فرمود چه خوب زیارتست
عرض کردم ای مولای من زیارت جدت و اشاره نمودم بقبر شریف پدر
و جدش فرمود بلی داخل بشو پس داخل شدم و در نزد در حرم ایستادم فرمود
نزدیک بیا عرض کردم ای مولای من میترسم ترک ادب بکنم و از جهت آن کافر
شوم فرمود عیب ندارد زمانیکه با اذن ما بوده باشد پس اندکی نزدیک

رفتم ترسان و لرزان بودم پس فرمود نزدیک بیا نزدیک بیا پس نزد آنحضرت رفتم
فرمود بنشین عرض کردم میترسم فرمود نترس پس مثل جلسهٔ عبد ذلیل در حضور
مولای جلیل نشستم فرمود استراحت کن و مربع بنشین بدرستیکه زحمت
کشیده و پا برهنه آمده و حاصل اینست که از آنحضرت نسبت باین عبد خودش
واقع شد لطفهای بزرک و کفتکوهائی لطیف که ممکن نیست تعداد آن و اکثر
آنها را فراموش کردم و بعد از این رؤیا بیدار شدم و حاصل شد در همان
روز اسباب زیارت سامره بعد از آنکه راه مسدود بود در مدت طولانی
و بعد از آنکه موانعهای بسیار اتفاق افتاده بود همهٔ آنها بفضل خداوند برطرف
شد و زیارت میسر کردید پیاده و پا برهنه چنانکه آنحضرت فرموده بود و در
شبهای آن ایام در روضهٔ مطهره بودم و زیارت میکردم باین زیارت جامعه
آن بزرکوار از او و ظاهر شد در راه و در روضه کرامات عجیبه بلکه معجزات
غریبه که ذکر آنها طول دارد و حاصل اینست که از برای من شک نیست در
آنکه این زیارت از حضرت امام علی النقی علیه السلام است از جهت تقریر حضرت
صاحب الزمان ع و اینکه آن اکمل و احسن زیارات است و بلکه من بعد از این
رؤیا در اکثر اوقات تمام ائمه را بآن زیارت میکردم و در عتبات عالیات
زیارت نکردم ائمه علیهم السلام را مکر باین زیارت جامعهٔ کبیره رؤیای
بیست و ششم در کتاب حبل المتین نقل کرده از مولانا محمد تقی از اقربای مولا
محمد طاهر کلید دار حرم حضرت امیر المؤمنین ع کفته که شیخ ابرهیم و چشمی نابینا
و از اهل رماحیه بود و در ایام زمستان در رماحیه ساکن میشد و در

تا بستان میامد بنجف اشرف و در هر شب قبل از انکه در صحن باز بشود میامد پشت
در روضه وقتیکه در را باز میکردند داخل حرم میشد و تا وقت بستن در حرم در
انجا بود و بعد از ان بیرون میرفت و در بعضی از شبها در بین او و اهلش نزاع
و گفتگو شد و خلق او تنگ شد پس مشغول بخواندن دعای توسل گردید و تکیه
خوابید در رؤیا دید که داخل روضهٔ منورهٔ انحضرت گردید روضه را پر
از نور دید و گفت که هر قدر چشم خود را گردانیدم در انجا هیچ چراغی
ندیدم و داخل شدم شباک مبارک را یافتم و دستهای خود و انگشت در پی
کوچکی دیدم که این نورها از انجا بیرون میاید پس قدری راه رفتم تا انکه
دست خود را باصل صندوق گذاشتم و سرم را پائین کردم پس دیدم که حضرت
امیر المؤمنین ع در انجا نشسته در بالای کرسی و از نور روی مبارکش
این نورها ساطع میشود و روضه روشن شده است پس خود را بر پاهای
انحضرت انداختم و دست من بدست انحضرت رسید پس دستش را بدست من
سه مرتبه مالید و فرمود برای تو اجر شهداء است پس از خواب بیدار شدم
و چشم خود را نابینا یافتم چنانکه بود پس تاسف کردم و گفتم کاش دست مبارکش را
بر چشم من میمالید پس در شب دیگر متوسل شدم بایشان بدعای توسل پس
در خواب دیدم که گویا من در صحرائی هستم و در ان صحرا شخصی نورانی دیدم
که میرود و در عقب او جماعتی است میروند و ایشان قریب بسیصد نفر بودند
و در ان بین که میرفتند ناگاه انشخص ایستاد پس برای او سجاده انداختند
و امد بروی سجاده که نماز بکند پس ایشان نیز امدند و باو اقتدا کردند و

من هم خودرا داخل کردم درمیان صفها وبا ایشان نماز کردم پس وقتیکه از
نماز فارغ شد اسبی برای او اوردند سوار شد وبنا کرد برفتن پس از ایشان سؤال
کردم که این شخص بزرگوار کیست گفتند تو با او نماز خواندی و او را نشناختی گفتم نه
گفتند او حضرت قائم آل محمد علیهم السلام محمد بن الحسن است پس از نور چشم خود
فراموش کردم وعرض کردم یابن رسول الله آیا من از اهل بهشت و یا از اهل دوزخم
پس ایستاد ونظر نمود بمن وتبسم کرد پس نزدیک آنحضرت رفتم پس دست خود را
برچشم وسر من کشید سه مرتبه وفرمود تو از اهل جنتی پس از خواب بیدار شدم
دیدم که از چشم من آب غلیظ بسیار بیرون شده ودیدم که از چشم من آب غلیظ
بسیار بیرون شده وریش من از آن تر شده پس تعجب کردم از این زیرا که چشم من
خشکیده بود ورطوبتی از آن خارج نمیشد بقدر یک ذره پس رطوبت را
احساس کردم وسر مرا از زیر لحاف بیرون کردم پس اندرون خانه روشنائی را
دیدم پس برخواستم وعیال خودمرا بیدار کردم وچراغ روشن نمودند پس
دیدند که چشم من بینا وروشن گردیده والحمد لله مؤلف میگوید در این
قضیه جای دو انگشت که ذکر شد اشاره است بقصه مرة بن قیس وحاصل این
قصه بنابر آنچه نقل کرده از ادرجل المتین از سید جلیل سید نصر الله حایری
واو از مولا عبد الکریم از کتاب تبصرة المؤمنین بدرستیکه شیخ معتمد و
موثق شیخ عمران ذکر کرده است که این قصه را بعض علماء از قدماء مفصلاً
نقل کرده وهکذا نقل کرده از جناب فاضل محمد صالح ترمدی حنفی در کتاب
مناقب خود وفرموده که این قصه ثابت شده باسندهای صحیحه وآن اینست

که مرة بن قیس مردی کافری بود صاحب اموال وخدم وحشم بسیار پس روزی
با قوم خود یاد کرد اباء واجداد وبزرکان قوم خود را پس باو کفتند که حضرت
علی بن ابیطالب از انها هزاران نفر کشته پس ان خبیث از قبر انحضرت سؤال کرد
پس کفتند در نجف است پس دو هزار سواره وچند هزار پیاده برداشته
رو بنجف امد وقتیکه اهل نجف دیدند ان ملعون میاید درهای قلعه را
بستند ومتحصن شدند وتا شش روز در میان ایشان جنك واقع شد پس
از یك جای حصار ان اشرار کفار حصار را خراب کردند ومسلمانان کریختند
وان خبیث داخل نجف شد وامد بروضهٔ منوره وکفت یا علی تو پدران و
اجداد مرا کشتی واراده کرد که قبر انحضرت را نبش کند پس از صندوق مبارك
دو انکشت مثل ذو الفقار ظاهر کردید واز کمر او زد واو را بدو نیم کرد وان
دو نیم او در انوقت سنك سیاه کردید وان دو سنك سیاه را از بلد بیرون
اوردند وهر کس بنجف بجهت زیارت میامد لکد بان سنك میزد واز خواص
ان سنك ان بود که هیچ حیوانی از او نمیکذشت مکر انکه بر ان بول میکرد
وبعد از زمانی ان دو سنك را بعضی از جهال بردند بمسجد کوفه از جهت
انتفاع خودش از عوام الناس بنشان دادن ان دو سنك سیاه ایشان را
پس کم کم ان سنکها بمرور ایام تلف شد ومضمحل کردید وصاحب کتاب حبل
المتین فرموده که بمن نقل کرده جناب شیخ یونس که از صلحاء نجف الاشرف بود
که او دید یك عضو از اعضاء ان خبیث را در نجف وفرموده که حکایت شده
از شیخ عالم جلیل شیخ قاسم کاظمینی صاحب شرح استبصار که در نجف الاشرف

شاَن بود که او در اکثر اوقات نفرین میکرد بر انکسیکه آن ملعون را از نجف
بیرون برد و او را تلف نمود و میگفت خداوند ذلیل بکند و مخذول نماید
انکسیرا که آن ملعون را از این عتبهٔ مقدسه بیرون کرد و این معجزهٔ باهره را باطل
کرد و ایضاً صاحب کتاب مذکور نقل کرد از شیخ یحیی و شیخ لطف الله که ایشان
یك نصف آنرا در بازار نجف مشاهده کردند و گفتند که هیچ خبری از آن نمیگذشت
مگر آنکه بر آن بول میکردند و مردم بر آن سنگ میانداختند و کم کم از آن میشکست
و گفتند که منافقان اهل نجف آن سنگ را بخاك میپوشیدند تا آنکه از او اثر
و غیر ایشان نه بینند و از این جهت بعضی از مردم آن سنگها را بردند بمسجد
کوفه و در آنجا آنرا تلف کردند و حکیم سنائی در خصوص آن گفته
خواب آرام مره و عنتر کرده در مغز عقل زیر و زبر و فردوسی فرموده است
شهی که زد بد و انگشت مره را بد و نیم بر آن قتل عدو ساخت ذو الفقار انگشت
و دیگری گفته است انگشت امام کرد و انگشت چون مرهٔ قیس کافری کشت
و این مختصری قصهٔ مره بوده است و در کتاب مرآت الاحوال در ترجمهٔ جناب
عالم جلیل و فاضل نبیل میرزا محمد کاظم اعلا الله مقامه نوادهٔ مجلسی اول
و برادرزادهٔ علامهٔ مجلسی و دامادش فرموده که آن بزرگوار نصب کرده در
داخل شباك مبارك حضرت امیر المؤمنین ع در موضع معروف بجای دو
انگشت جوهری معروف بالماس و قیمت آن الماس در آنوقت هفت هزار
تومان بود و آن الماس الآن در جای خود و انگشت موجود است رؤیای بیست و هفتم
در کتاب زینة الاعیاد در اعمال روز جمعه و فضائل آن که تالیف عالم فاضل

شیخ احمد بن شیخ شکر نجفی است فرموده که از ظرایف انچه در ایام نوشتن
این کتاب اتفاق افتاده است که بعض اتقیاء از برادران عارفین و علماء عاملین
واصفیاء محبین ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین تلاوت کردم از فضائل
وخواص صلوات را برا او پس او مسرور شد وشاد گردید و بر ۴ او شرح صدر
شد و بعد از این اتفاق افتاد که روز جمعه زیارت او را قصد کردم پس او را ملاقات
نمودم در حالتیکه او حامد وشاکر بود پس از سبب ان سؤال کردم فرمود بدرستیکه
من در روز بسیار صلوات فرستادم و در شب نیز مشغول بذکر شدم وشب
هم شب جمعه بود تا انکه من خوابیدم پس در خواب بدیدم حضرت پیغمبر وامیر المؤمنین
وفاطمهٔ زهرا وجمیع ائمه دوازده امام علیهما السلم را که از اسمان نازل
شدند و در نزد من نشستند وحضرت پیغمبر بنا گذاشت با مکالمه وانس کردن
با من گویا که من با انحضرت انس داشتم پس من بنا کردم بر سؤال کردن از انحضرت
واو نیز بمن جواب میداد تا انکه بمن بشارت داد ببشارت سرور کننده که قلبم
زنده شد وجگرم خنك وبعد از این رؤیای خودش را ذکر کرد از انواع مفرحات
ومبشرات تا انکه فرمود دیدم شخصی را از برادران مخصوص خودم ومن
در حال رؤیاء او را میشناختم واو شبیهترین خلق بود بحضرت پیغمبر در نورانیت
وخوبی ولکن بعد از بیداری او را نشناختم پس باقی ماندم در صلوات فرستادن
تا انکه خواب بر من غلبه کرد پس در خوابم تفسیر رؤیای خود را دیدم در ان
شخصیکه بر پیغمبر شباهت داشت که من او را نمیشناختم پس بمن خبر دادند که
ان شخص خوب وخوش صورت عمل تو است از صلوات وخداوند صلوات

ترا در این صورت خوب صورت داده است و بعد از آن مداومت کردم
بصلوات فرستادن خود تا آنکه در شب دوم دیدم حضرت پیغمبر و جمیع دوازده
امام علیهم السلام پس شخصی بمن کفت که سرت را بلند کن و نظر نما پس سر برداشتم
و حضرت پیغمبر و جمیع دوازده امام را دیدم که خداوند را ذکر میکنند پس آن شخص
بمن کفت آیا میشناسی این ذکر را که خداوند عالم را بآن ذکر یاد میکنند کفتم
نمیشناسم کفت حضرت پیغمبر و دوازده امام خداوند را ذکر میکنند با همان
ذکریکه تو خداوند را بآن ذکر میکنی از صلوات فرستادن بر ایشان پس من مسرور
شدم باین و حمد کردم باین توفیق که خداوند بر من عطا فرموده و از خواب بیدار
شدم مؤلف میکوید در این رؤیا هرچند یکه آن شخص حضرت حجت عصر را
در خواب ندیده و از خصوص آنحضرت در این بر معجزه واقف نکردیده ولکن
آنحضرت را با اجداد خودش دیده و ایشانرا مشغول ذکر صلوات ملاحظه کرده

هرچند بر آنحضرترا دیده رؤیای بیست و هشتم شیخ فاضل و عالم کامل شیخ
حر صاحب الوسائل در کتاب اثبات الهداة فرموده که بدرستیکه من در خواب
دیدم وقتیکه من در مشهد مقدس حضرت امام رضا بودم که حضرت حجت عصر
داخل مشهد شد و از منزل آنحضرت پرسیدم و بخدمت آنحضرت شرفیاب شدم
و منزل آنحضرت در طرف مغرب مشهد بود در باغیکه در آن عمارت بود و
دیدم که آنحضرت در مکانی که در وسط آن حوض است نشسته و در آن مجلس
بیست نفر مرد بود پس یک ساعت کفتکو کردیم و غذاء حاضر شد و آن اندکی
بود ولکن آن بسیار لذیذ بود و همهٔ ماها از آن خوردیم و سیر شدیم در حالتیکه

غذاء بحال خود بود که در ان نقص پیدا نشد پس وقتیکه فارغ شدیم از خوردن
ان تامل کردم پس دیدم اصحاب انحضرت که زیاد میشوند بر چهل نفر مرد پس با
خود گفتم این مولای من است وظهور کرده ولشکرش بسیار کم است ایکاش
میدانستم که ایا پادشاهان روی زمین با او اطاعت خواهند کرد و یا انها
با انحضرت جنگ خواهند کرد پس چطور بر انها غالب خواهد شد بدون لشکر
پس بمن التفات نمود وتبسم کرد قبل از انکه من سخن بگویم و فرمود بر شیعیان من
نترس از جهت کمی انصار من پس بدرستیکه با من لشکری است از مردان که
اگر امر بکنم بایشان هر اینه جمیع دشمنان مرا حاضر میکنند از پادشاهان وغیر
ایشان وگردن انها را میزنند و نمیدانند لشکر خداوند عالم را مگر او پس از
جهت شنیدن این خوشحال شدم و باز یکساعت دیگر گفتگو کردیم و انحضرت
برخواست وداخل یک خانه دیگر شد از جهت خواب و مردمان که در خدمت
انحضرت بودند نیز متفرق شدند و از باغ بیرون رفتند و من نیز خارج شدم
وراه میرفتم وملتفت بعقب سر خود میشدم و بخود میگفتم کاش انحضرت
امر میکرد مرا بخدمتی و بمن یک خلعتی میداد و قدری نفقه عطا میفرمود از جهت
شرف وتبرک پس وقتیکه نزدیک در باغ رسیدم نفسم راضی به بیرون رفتن
نشد و در انجا نشستم پس ناگاه یک خادم از طرف انحضرت برای من یک خلعت
سفید که از قطن وحریر بود با یک قدری نفقه اورد و بمن گفت که مولای تو
میفرماید این است که اراده کردی و بزودی امر میکنم بر تو بخدمتیکه بما
خدمت بکنی پس بیدار شدم رؤیای بیست ونهم ایضا در انکتاب فرموده

که بدرستیکه من حضرت صاحب الامر را در خواب دیدم که گویا انحضرت در
مجلسی که من انجا درس میگویم در مشهد حضرت امام رضا در قبهٔ بزرك طرف
شرقی نشسته است و من بخدمت انحضرت رفتم و سلام کردم برا و و دستهای
او را بوسیدم و عرض کردم ای مولای من در نزد من بعضی مسائل است اکر اذن
میدهی سؤال بکنم فرمود انها را بنویس تا جواب انها را از برای تو بنویسیم زیرا
که این نوشتن بعید میشود از فراموش کردن و انها را فراموش نکنی و بعد
از ان دواتی و کاغذی بمن عطا فرمود پس چهار مسئله نوشتم و در زیر
انها جای جواب را کذاشتم پس شروع کرد بنوشتن جواب انها بدست خط
مبارك خودش و من نزدیك انحضرت رفتم تا انکه بخط شریف او نظر بکنم پس
دیدم خط مبارك را که وسط بود در حسن ان پس بخاطرم خطور کرد که
من خط انحضرت را خوشتر از همهٔ خطها دانسته بودم وقتیکه این از قلب من
کذشت بمن ملتفت شد و فرمود قبل از انکه من تکلم بکنم که از شروط امامت
نیست که خط او خوبترین خطها باشد عرض کردم چنین است ای مولای من
جانم فدای تو باد پس از خواب بیدار شدم رؤیایی سی ام و نیز در انکتاب فرموده
در مقام تعداد معجزات انحضرت که بدرستیکه من حضرت حجت عصر علیه السلام را
در خواب دیدم پس بسرعت بخدمت انحضرت رفتم و سلام کردم و اراده نمودم
که سؤال بکنم که فرج و ظهور چه وقت خواهد شد پس قبل از انکه تکلم نمایم
بمن فرمود که نزدیك است انشاء الله تعالی قُلْ لَا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ
وَالْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللّٰهُ یعنی بکو نمیدانند ان کسانیکه در اسمان و زمین هستند

غیبت یا امر خداوند و بعد از آن بخاطرم چیزهائی بسیار آمد که سؤال بکنم از آن
حضرت پس قبل از آنکه من سؤال بکنم از همهٔ آنها جواب داد روایت سی و یکم
و ایضاً در آن کتاب در این مقام فرموده که من حجت عصر علیه السلام را در خواب دیدم
و من در کاظمین ع بودم و از منزل آنحضرت سؤال کردم و معلوم شد که آن
حضرت در خانهٔ مردی که او را ابرهیم میگفتند منزل کرده است و من بخدمت
آنحضرت رفتم و اراده کردم که از آنحضرت سؤال بکنم که بمن معجزهٔ ظاهر فرماید
پس قبل از آنکه من سخن بگویم ابتداءً فرمود که این وقت طلب معجزه نیست
زیرا که من ظهور نکرده ام پس تا اینکه ظاهر شدم پس هر چه بخواهید از معجزه
سؤال بکنید پس ساعتی با هم صحبت کردیم و بعد از آن امر فرمود با حضار
اسب پس اسبها را حاضر کردند و در خدمت آنحضرت که دوازده نفر مرد بود
و قبل از سوار شدن فرمود در نزد ما سرج است و با این سرج دیگر حاجت
نداریم و این را هبه کردم برای شیخ تا آنکه برای او تبرک باشد و بمن اشاره فرمود
و من با خود گفتم چگونه باین زین تبرک کنم و حال آنکه من از صاحب آن معجزه
ندیده ام پس بطرف من التفات کرد و تبسم نمود و فرمود در اینجا حاجت
بر معجزه نیست و بزودی از این زین برای تو معجزاتی و برکاتی ظاهر میشود
پس از خواب بیدار شدم و بعد از آن بر خطرهای عظیمه و مهلکه های
شدیده گرفتار شدم و از برکت آنحضرت خداوند بمن نجات عطا فرمود
روایت سی و دوم در بحار از کتاب قبس المصباح و او نیز بسند خود
از صدوق اعلی الله مقامهم نقل کرده که فرموده مرا خبر داد بعضی از

مشایخ قمیین که وارد شد بر من اندوه سختی و طاقتم سست وضعیف شد
وسهل نبود در نفسم که انرا افشاء کنم برای احدی از اهل و برادران خودم
پس شبی خوابیدم در حالتیکه چنین مغموم بودم پس دیدم مردیرا که خوش رو
وبا جامهٔ نیکو و بوی خوش بود گمان کردم اورا بعضی از مشایخ قمیین که در
نزد ایشان درس میخواندم پس در نفس خود گفتم تاکی رنج و مشقت بکشم از
هم وغم خود وافشاء نکنم انرا از برای احدی از برادران خود واین شیخی است
از مشایخ علماء وانرا برای او ذکر میکنم پس شاید بیابم در نزد او فرجی پس
او ابتداء کرد بمن وفرمود مراجعه کن در انچه بان گرفتار شدی بسوی خداوند
استعانت بجوی بحضرت صاحب الزمان علیه السلام وان حضرترا برای خود مفزع اخذ
کن وپناه گاه بدان زیرا که انحضرت نیکو معینی است واو است عصمت اولیاء
مومنین خود انگاه دستمرا گرفت و گفت انحضرترا زیارت کن و
سلام نما بر او وسؤال کن از او که شفاعت کند برای تو در نزد خداوند عز و
جل در حاجت تو پس گفتم باو تعلیم کن بمن که چگونه بگویم پس بدرستیکه من
از جهت مهمی وغمی که در ان میباشم از خاطرم برده هر زیارت ودعائیرا
که میدانستم پس اهی سرد بر کشید و گفت لاحول ولاقوة الا بالله وبدست
خود بر سینهٔ من مسح کرد و گفت خداوند کافی است ترا برتو باکی نیست
تطهیر بکن ودو رکعت نماز بجای اور انگاه بایست در حالتیکه رو به
قبله باشی در زیر اسمان و بگو سَلامُ اللهِ الکامِلُ التّامُّ الشّامِلُ العامُّ
وَصَلَواتُهُ الدّائمةُ وَبَرکاتُهُ القائمةُ علی حُجّةِ اللهِ وَوَلیّهِ فی ارضِهِ

وبلاده وخليفته على خلقه وعباده وسلالة النبوة وبقية العترة
والصفوة صاحب الزمان ومظهر الايمان ومعلن احكام القرآن مطهر
الارض وناشر العدل في الطول والعرض الحجة القائم المهدي
والامام المنتظر المرضي الطاهر ابن الائمة الطاهرين الوصي ابن
الاوصياء المرضيين الهادي المعصوم ابن الهداة المعصومين
السلام عليك يا امام المسلمين والمؤمنين السلام عليك يا وارث
علم النبيين ومستودع حكمة الوصيين السلام عليك يا عصمة
الدين السلام عليك يا معز المؤمنين المستضعفين السلام عليك
يا مذل الكافرين المتكبرين الظالمين السلام عليك يا مولاي يا
صاحب الزمان يا ابن امير المؤمنين ويا ابن فاطمة الزهراء سيدة
نساء العالمين السلام عليك يا ابن الائمة الحجج على الخلق اجمعين
السلام عليك يا مولاي سلام مخلص لك في الولاء اشهد انك
الامام المهدي قولا وفعلا وانك الذي تملاء الارض قسطا و
عدلا عجل الله فرجك وسهل مخرجك وقرب زمانك وكثر
انصارك واعوانك وانجز لك موعدك وهو اصدق القائلين
ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة
ونجعلهم الوارثين يا مولاي حاجتي كذا وكذا فاشفع لي في
نجاحها وبجاى لفظ كذا حاجت خود را ذكر كند وبخواند انچه ميخواهى از دعا
گفت پس بيدار شدم در حالتيكه يقين داشتم بروح و فرج واز شب مقدارى

مانده بود که وسعتی داشت پس مبادرت کردم و نوشتم آنچه را که بمن آموخته
بود از خوف آنکه فراموش کنم آنگاه تطهیر کردم و بزیر آسمان در آمدم و دو رکعت
نماز کردم و در رکعت اول بعد از حمد چنانکه بر من تعیین نمود اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ
فَتْحًا مُبِينًا را خواندم و در دوم بعد از حمد اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ و چون
سلام گفتم برخواستم در حالتیکه رو بقبله بودم و زیارت کردم آنوقت حاجت
خود را از خداوند خواستم و استغاثه کردم بر مولای خود صاحب الزمان ع
آنگاه سجدهٔ شکر کردم و سجده را طول دادم و در دعا نیز طول دادم تا آنکه
ترسیدم فوت شدن نماز شب را آنگاه برخواستم و نماز مقرری خود را
کردم و مشغول شدم بتعقیب بعد از نماز صبح و نشستم در محراب خود و
دعا میکردم و قسم بخداوند که آفتاب طلوع نکرد تا آنکه فرج من از آنچه در
آن بودم رسید و عود نکرد بمن مثل آن در بقیهٔ عمر من و ندانست احدی
از مردم که چه بود آن امری که مرا در هم و غم انداخت تا امروز و منت مر خدا راست
والحمد لله کثیرا و سید ابن طاوس این زیارت را در مصباح و شیخ کفعمی در
بلد الامین نقل کرده اند و در وقتی قبل نماز و زیارت غسل را نیز ذکر کرده و
در غیر اینها نیز هست مؤلف میگوید در این رؤیاء هرچند که آن شخص حضرت
حجت علیه السلام را ندیده ولکن از آنحضرت درین رؤیاء ذکر شده و زیارت آنحضرت
و توسل باو نقل کرده و این کفایت است و احتمال دارد که آن مرد یکه این
شخص دیده خود حضرت صاحب الامر ع بوده باشد بقرینهٔ اینکه او دست بر
سینهٔ این شخص کشید و فرمود که بر تو باکی نیست و خداوند کافی است و

واز این جهت زیارت با این تفصیل در خاطر او ماند و فراموش نکرد و دیگر
انکه اجابت ان فوری شد وقبل از طلوع افتاب حاجت روا شد رق یازده
سیوم سید محقق نوری در دار السلم از کتاب تحفة المجاور تالیف عالم
جلیل مولا محمد کاظم هزار جریبی نقل کرده که فرموده در انکتاب که شنیدم
از عالم فاضل کامل سید محمد مهدی شهرستانی اعلا الله مقامهم واو
همان عالم بزرگ است که مباشرت کرد بنماز سید بحر العلوم اعلی الله درجته
کاو خبر داد بمن که من بمجاورت حضرت سید الشهدا علیه السلام مشرف شدم
در اول جوانی خودم ودر انزمان حاجی حسنعلی خواتون ابادی در نجف
اشرف مجاور بود ودر بین من واو صداقتی بود وهمیشه مرا ترغیب میکرد
بمجاورت نجف اشرف ومیگفت مجاورت کربلا باعث قساوت قلب میشود
ومجاورت در نجف بهتر است پس شبی در خواب دیدم که من در رواق حرم
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هستم در طرف بالای سر در مقابل شباك
مبارك که از انجا ضریح مقدس نمایان است حاجی مزبور نیز در انجا است
واو باز انکار میکند مجاورت کربلا را نسبت بر مجاورت نجف اشرف پس
در این وقت دیدم حضرت حجت عصر عجل الله فرجه را در انجا پس حاجی مزبور
از انحضرت سؤال کرد که حضرت شما در انجا میباشید وهر دم بزیارت حضرت
شما میروند بسامراء انحضرت فرمود چنانکه من در اینجایم ودر سامراء نیز
هستم پس حاجی مزبور از انحضرت اذن گرفت که برود درها را باز بکند وحرم را
جاروب نماید وانحضرت اذنش داد وبعد از انکه حضرت صاحب الامر علیه السلام

بمن

بمن فرمود ابتداءً وقبل از آنکه من سخن بگویم که کسیرا از کربلا بد و زخ نمیبرند
و بعد از آن اشاره کرد بضریح حضرت امیر المؤمنین ع و فرمود بحق امیر المؤمنین
کسیرا از کربلا بدوزخ نمیبرند پس بخاطرم رسید که قسم یاد کردن آنحضرت از
جهت انکار حاجی حسنعلی بود مجاورت کربلا را و بعد از این فرمود بشرط
اینکه یک شب در کربلا بیتوته بکند پس من هم چنین فهمیدم که مراد از بیتوته
در آنجا بر عبادت برخواستن است پس عرض کردم ای مولای من ما ها در شبها
تا بطلوع آفتاب میخوابیم پس فرمود هر چند یکه تا بطلوع آفتاب بخوابد و بعد
از این بیدار شدم و این رؤیاء سبب مجاورت من شد در کربلا که از آنرا
بمجاورت نجف اشرف اختیار کردم مؤلف میگوید جهت نماز کردن آن بزرگوار
بر جنازهٔ آقای سید بحر العلوم در آنکتاب از جناب مولا زین العابدین
سلماسی اعلا الله مقامهم چنین نقل کرده که فرموده زمانیکه مرض سید
بحر العلوم شدت کرد ما جماعتی بودیم در نزد آن بزرگوار بما فرموده که دوست
دارم که نماز مرا جناب فاضل جلیل آقا شیخ حسین نجفی بگذارد که بر زهد
و تقوای و عبادت او مثل زده میشود و لکن کسی بر من نماز نخواهد کرد مگر
عالم ربانی آقا میرزا محمد مهدی شهرستانی و در بین این دو بزرگوار صداقت
تمام بود پس ما از این اخبار کردن او تعجب کردیم زیرا که میرزای شهرستانی
در این وقت در کربلا بود و بعد از این خبر دادن در اندک زمانی فوت
شد پس ما مشغول بتجهیز آن بزرگوار شدیم و فارغ گشتیم بدون آنکه
از جناب شهرستانی خبری و اثری بوده باشد و من در فکر بودم زیرا که

من در مدت مصاحبت با انجناب ابداً از او کلام غیر موافق واقع و غیر
محقق نشنیده بودم پس در وجه مخالفت اینخبر در حیرت ماندم تا انکه جنازه
او را بردیم بر صحن برای نماز و زیارت و طواف و با ما بود جناب بد را ز هر
شیخ جعفر کبیر و همان شیخ حسین مزبور و غیر ایشان از وجوه علماء
واجلاء فضلاء تا انکه وقت نماز شد و سینهٔ من تنگ گردید و در این
هنگام که علماء اعلام بر نماز حاضر شدند و بر همدیگر تکلیف میکردند
ناگاه دیدم که مردمان از سمت در شرقی بر جوش و خروش امدند و راه
باز میکنند پس دیدم جناب سید اجل شهرستانی با لباس سفر و در اثار
زحمت و تعب راه وارد شد پس وقتیکه نزد جنازه امد جمیع مشایخ علما
او را مقدم کردند از جهت وجود اسباب تقدم در او از سیادت و اعلمیت
و غیر ذلك پس انجناب نماز کرد و ما با او اقتداء کردیم در حالت سرور و اسوده
خاطر و ریب و شك از قلب ما رفت و بعد از نماز از جناب سید پرسیدیم
از کیفیت امدنش فرمود دیروز نماز را در کربلا در مسجد خود کردم و برگشتم
بمنزل خود پس مکتوبی از نجف رسید که مردم از سید بحر العلوم مأیوس
شده اند پس داخل خانه شدم و سوار استری که داشتم شدم بدون مکث
در کربلا و در راه تا انکه مصادف گردید ورود من بنجف با برداشتن جنازه
ان بزرگوار مؤلف میگوید جمله از فضایل سید بحر العلوم را در کتاب
تحفة المهدیه ذکر کرده ام که انجناب چند مرتبه حضرت صاحب الزمان ع را
در بیداری دیده و از انحضرت بر معجزات زیادی مطلع شده و بر کمالات

معنویّه فایز و نائل شده اعلی الله مقامه رفیع باشد و چهارم ایضاً در ١١۴
کتاب مذکور از جناب مولانا زین العابدین مزبور نقل کرده که در وقتیکه
از زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مراجعت کردم بقصد وطن خود کاظمین
و مرور من از طهران واقع شد و چند روز آنجا ماندم و جمعی از احباب دیدن
من آمدند از آنجمله جناب حاجی سیّد حسن آقا طهرانی و او بسیار تاکید کرد
که بمنزل او روم و آنجا منزل بکنم قبول نکردم و در این اثناء وارد شد بمن جناب
عالم مؤیّد حاجی میرزا خلیل طبیب طهرانی و بمن نظر کرد و گفت دست
دراز کن تا نبض ترا ملاحظه بکنم زیرا که در صورت تو استعداد غریبی دیدم
بمرض شدید پس ملاحظه کرد و بجناب سیّد مذکور گفت این را بمنزل خودت
ببر زیرا که فردا یا پس فردا او ناخوش خواهد شد گفت پس حال من بعد از ظهر
تغییر یافت و بمرض شدید مریض شدم و جناب آقا حاجی میرزا خلیل بر من
ملازم شد از جهت معالجه در شب و روز از جهت رفاقت و صداقت
که با من داشت حتّی روزی فتحعلی شاه او را خواست و او نرفت و گفت من
مشغولم بمعالجه نفس زکیهٔ قدسیّه و قسم یاد کرده ام که از او مفارقت نکنم تا
آنکه هر چه خداوند خواست بشود و گفت که مرض من شدّت کرد و تا یک ماه
همین نحو ماندم جناب سیّد و طبیب مذکوران از من مایوس شدند و دو روز
من وقت نماز مرا ندانستم و نمازم فوت شد و جناب طبیب مزبور در خیال
خود یک نسخهٔ ترتیب داد که هفت جزء داشت که اگر من فردا نمردم آنرا بخورم
پس همان شب از جهت گرمی هوا مرا بر پشت بام بردند و او نیز در نزد من

خوابیده

خوابیده بود و در انحال من متذکر غربت و مرضی و مردنم در زمین غربت
شدم پس متوجه گشتم بسامره و گفتم در نفس خود ای موالیان من بدبختی
من خود مرا بزحمت انداختم و عمر مرا در تعمیر حرم شما صرف کردم و حضرت
امام رضا ع را زیارت کردم و قصد جوار شما را کردم پس شما چگونه راضی
میشوید که من در اینجا بمیرم و من تضرع و زاری کردم با مثال اینکلمات
پس مرا خواب گرفت پس دیدم سه نفر سواره از طرف مشرق آمدند یکی از
ایشان بر اسب ابلق سوار بود و بر آن دو نفر مقدم بود و معلوم شد که ایشان
حضرت حجت عصر و پدرش و جدش علیهم السلام است پس بنزدیک من آمدند و از
اسب پائین تشریف نیاوردند پس برخواستم و حالت خود را بایشان شکایت
کردم و آنچه در بیداری گفته بودم عرض کردم پس فرمودند که چرا جزع و اضطراب
میکنی و حال آنکه حال تو خوب است و در تو مرض نیست و بگو بمیرزا خلیل
که از نسخه دواء خود فلان جزء و فلان جزء را کم کند و فلان جزء را بان نسخه
علاوه نماید و همه آن اجزاء را بمن نام بردند و فرمودند که تو انرا بخور که باکی
بر تو نخواهد شد پس از خواب بیدار شدم پس دیدم که در بدن من مرضی
باقی نمانده و بعضی رفقاء را صدا زدم و گفتم آب بیاورید که من آنرا نذر کرده ام
در این شب پس جناب آقا حاجی میرزا خلیل بیدار شد و وقتیکه مرا دید گمان
کرد که من سرسام شده ام و از من پرسید که چرا برخواستی و کجا میروی پس آنچه
دیده بودم در خواب بیان کردم و او نبض مرا گرفت و ملاحظه کرد گفت در
تو ابدا مرضی نیست و نبض تو نبض آدم صحیح است و گفت دیگر تو محتاج

خوردن دواء ابداً نیستی و من گمان میکنم که ایشان صلوات الله علیهم امر
فرموده اند بخوردن دواء بعد از تغییر آن بجهت احسان بمن و لطف ایشان
نسبت بمن که خاطرم نشکند الحمد لله مؤلف میگوید از برای جناب مولا
زین العابدین سلماسی فضایل عدیده و مناقب کثیره است و او حضرت
حجت عصر عجل الله فرجه را در بیداری دیده و از آنحضرت معجزه مشاهده
کرده بعضی آنها را در تحفة المهدیه ذکر کرده ام و آنجناب عالی مرتبه استاد
خودش مرحوم بحر العلوم بوده است اعلی الله درجاتهما و اکثر آنها را محقق
نوری در دار السلام نقل کرده رویای سیم و بیجم ایضاً آن بزرگوار در آنکتاب
از عالم فاضل آقا میرزا ابرهیم شیرازی کربلائی نقل کرده که گفت عارض
شد بر من حاجات و مهمات در بلد شیراز که فکرم در حیرت ماند و سینهٔ من تنگ
شد و از جملهٔ آنها توفیق زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام بود پس فرجی از آنها نیافتم
مگر توسل بر ساحت دریای کرم امام حاضر و چنگ زدن بر احسان امام انس و
جان حضرت حجت عصر خلیفة الرحمن علیه السلام پس حاجتهای خود مرا در عریضهٔ حاجات
نوشتم که از ائمه علیهم السلام روایت شده و از بلد خارج شدم در نزدیک غروب
آفتاب و از همه مخفی رفتم بر کنار آب که جمع شده بود و در کنار آب ایستادم و حسین بن
روح نائب آنحضرت را ندا کردم و بر او سلام کردم چنانکه در اخبار وارد شده و
سؤال کردم از او که عریضهٔ مرا بخدمت آنحضرت برساند و عریضه را بر آب
انداختم و در وقت غروب مراجعت کردم و احدی از کار من با خبر نشد و آمدم
بمنزل خودم و بر کسی خبر ندادم و صبح بدرس بخدمت استادم رفتم و با جماعتی

نشسته

نشسته بودم پس ناگاه یک سیدی در لباس خدام حرم حضرت سید الشهداء
وارد مجلس شد و در نزد استاد من نشست و من و غیر من از جماعت تا انحال
او را ندیده بودیم و بعد از آن نیز ندیدیم پس بسوی من التفات کرد و مرا باسم
خودم ندا کرد و فرمود ای فلان بدرستیکه رقعهٔ تو بخدمت حجت عصر علیه السلام
رسید و تسلیم باو شد پس من مبهوت شدم از گفتهٔ او و دیگران ندانستند
که او چه میگوید و آن جماعت از او پرسیدند که این مطلب را کشف بکند پس گفت
دیشب در خواب دیدم که جمع کثیری در خدمت حضرت سلمان ایستاده اند و در
نزد او رقعهای زیادی است و جناب سلمان مشغول است بنظر کردن از رقعها
پس وقتیکه مرا دید فرمود که برو و ببرد فلان و نام و لقب مرا گفت و بگو باو که این
رقعهٔ تو است و دست خود را بلند کرد پس رقعهٔ مهر شده را دیدم را اینکه از رقعه
بحضرت صاحب الزمان رسید و مهر شد پس دانستم که هر کس رقعهٔ او مقبول شود
و حاجت او برآورده کرد در رقعهٔ او مهر میشود و آنکه حاجت او برآورده نشود رقعه
او مهر نمیشود پس آنجماعت از من سؤال کردند از صدق او پس قضیه را من نقل
کردم و قسم یاد کردم که احدی بر حال من مطلع نشده پس من بشارت دادند بروا
شدن حاجات پس اندکی نگذشت که من موفق شدم بمجاورت کربلا و من
الآن آنجایم و هکذا غیر آن از حاجات من که در رقعه بود همه آنها روا شد
مؤلف میگوید در این رؤیاء هر چند یکه حضرت صاحب الزمان را ندید و لکن
بر معجزات آنحضرت واقف شدند و در رؤیا بخدمت آنحضرت رقعه رسیده
شد و سلمان را از جانب آنحضرت دید و مهر آنحضرت را باو نشان دادند و

همهٔ حاجات برآورده گردید واحتمال دارد که آنشخص از رجال الغیب بوده باشد
بقرینهٔ ندیدن او قبل از این مجلس و بعد از آن وامثال این حکایات بسیار است

رؤیای سی و ششم و نیز در آن کتاب نقل کرده از عالم کامل و مجمع الفضایل مولا فتحعلی ابن مولا حسن سلطان آبادی از جناب عالم فاضل متقی مولا محمد صادق عراقی اعلا الله مقامهم که گفت مدتی من در ضیق و عسرت و پریشانی بودم و از کرب خود فرجی و مخرجی نیافتم تا آنکه شبی در خواب دیدم که من در یک صحرائی هستم و در آن صحرا یک خیمهٔ بزرگی نمایانست پس سؤال کردم که صاحب آن خیمه کیست گفتند آن خیمهٔ کهف حصین و غیاث مضطر مستکین حضرت حجت مهدی و امام منتظر مرضی عجل الله فرجه است پس زودی بطرف آن خیمه رفتم و دواء درد مرا در آنجا دیدم پس وقتیکه بخدمت آنحضرت رسیدم پریشانی حالم را و ضیق زمانم و عسرت عیالم را با آنحضرت شکایت کردم و عرض نمودم که برمن دعائی تعلیم فرمائید تا آنکه هم و غم من رفع بشود و پریشانیم برطرف گردد پس آنحضرت مرا حواله کرد بر یکنفر از اولاد خودش و خیمهٔ او را بمن نشان داد پس از خیمهٔ آنحضرت بیرون شدم و بخیمهٔ آن سید رفتم پس دیدم جناب عالم مؤید آقا سید محمد سلطان آبادی را که روی سجادهٔ خود نشسته و مشغول بدعا و قرائت قرآنست پس بعد از سلام فرمایش حضرت حجت ملک علام را باو رساندم و حوالهٔ آنحضرت را باو عرض کردم پس در خواب جناب آقا سید محمد بمن سه دعا تعلیم کرد از جهت رفع ضیق وجلب کردن رزق پس از خواب بیدار شدم در حالتیکه دعاها در خاطرم

مانده بود و فراموش نکرده بودم پس رفتم در اول صبح بخانهٔ جناب سید مؤید
مذکور و دیدم که در مصلای خود نشسته و مشغول دعا و قرائت کتاب خدا است
چنانکه در خواب دیده بودم پس سلام کردم و جواب داد و تبسم کرد بروی من گویا که او
قضیه را دانست و مقصود مرا فهمید و بر اسرار مخفیه مطلع گردید پس از او
سؤال کردم انچه را که در خواب از او پرسیده بودم پس تعلیم کرد بر من انچه را
که در خواب بمن تعلیم کرده بود بدون زیاده و نقصان پس بان سه دعا مداومت
کردم پس در اندک زمانی رو کرد بمن دنیا از هر محل و مکان و اما ان سه دعا
که در خواب دیده ام و بمن تعلیم کرد انجناب اول ان انستکه هفت مرتبه بعد
از نماز صبح بگو یا فتاح در حالتیکه دست خود را بر سینه خود بگذاری و اینرا
کفعمی در مصباح خود ذکر کرده و فرموده که هر کس اینرا بگوید خدا وند حجابرا
از قلب او برمیدارد و دوم انست که در کافی از حضرت صادق روایتکرده
که روزی مردی از اصحاب حضرت رسول خدا دیر امد بخدمت انحضرت پس
انحضرت جهت تاخیر او پرسید عرض کرد جهت دیر امدن من ناخوشی و
فقر و پریشانی بوده حضرت پیغمبر باو فرمود ایا دعائی بتو تعلیم بکنم که سقم
و فقر را از تو دور بکند عرض کرد بلی فرمود بگو یعنی بعد از نماز صبح
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِیْ لَا
یَمُوْتُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیْكٌ
فِی الْمُلْكِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیْرًا پس بعد از اندک
زمانی بخدمت انحضرت امد و عرض کرد که ناخوشی و پریشانی از من

دفع شد وسیمَّ انست که درکتاب عدّة الدّاعی از انحضرت روایت نموده که
هرکس بعد از نماز صبح این کلماترا بکوید هرچه از خدا سؤال بکند عطا میشود
وخدا وندا مور اورا کفایت میکند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَاُفَوِّضُ اَمْرِي اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَوَقٰيهُ اللّٰهُ سَيِّئَاتُ
مَا مَكَرُوا لا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا
لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ وَحَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ مَا شَاءَ اللّٰهُ لا حَوْلَ وَلا
قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ لا مَا شَاءَ النَّاسُ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَاِنْ كَرِهَ النَّاسُ
حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ حَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ حَسْبِيَ الرَّازِقُ
مِنَ الْمَرْزُوقِينَ حَسْبِيَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ حَسْبِي مَنْ هُوَ حَسْبِي حَسْبِي مَنْ
لَمْ يَزَلْ حَسْبِي حَسْبِي مَنْ كَانَ مُنْذُ كُنْتُ حَسْبِي حَسْبِيَ اللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ پس این وردها سزاوار است مواظبت
بآنها زیراکه روایت ودرایت هردو تصدیق اینهارا کرده ودرخواب و
بیداری خبر باینها داده شده است رؤیای سی و هفتم ایضا درانکتاب از
انجناب نقل کرده که فرمود بدرستیکه من مدّت مدیدی متفکر بودم در
سرّ خلقت دنیا با وجود چیزهائیکه در دنیا است از دور شدن وبعید بودن
ازحضرت حق تعالی با وجود بودن شهوات نفسانی ولذایذ حیوانی وهواها
ومفسده ها وسایر شیطنتها در آن که مردم را باز میدارند از رسیدن
بقرب حضرت حق جلّ جلاله پس میکفتم درخیال خودم که وجود دنیا نقص

غرض است از برای خلق نفوس و نورانی کردن انها بنور معرفت خداوند و
همچنین فکر میکردم در انتفاع بردن مردمان از وجود امام زمان بعد
از غیبت او از خلق جهان و در ثمرهٔ وجود انحضرت در این طول زمان برای مردمان
که وجودش چه فایده دارد در زمان غیبت انحضرت و در این فکر بودم همیشه
تا انکه در ایام ماه رمضان روزی از جهت بعض عبادات مقرره برای من زحمت
و مشقت حاصل شد خوابیدم و در خواب حضرت صادق علیه السلام را دیدم پس انحضرت
ابتداءً و قبل از تکلم من فرمود اِنَّ الدُّنیا مَزرَعةُ الآخِرة یعنی بدرستیکه دنیا
محل زراعت اخرتست و ذکر فرمود برای من در این خصوص انچه را که جدش امیر المؤمنین
برای کسیکه دنیا را در محضر انورش مذمت کرد فرمود معنی ان اینست که دنیا دار
صدق است برای کسیکه تصدیق بکند انرا و دار عافیت است برای کسیکه بفهمد
در دنیا و دار غنی است برای کسیکه توشه بردارد از دنیا و مسجد پیغمبران است
و محل عبادت ایشان است و محل وحی خداوند است و نمازگاه ملائکه است
و محل تجارت اولیاء خداوند تعالی است که کسب کردند در ان رحمت خداوند را
و ربح نمودند در ان بهشت را پس کیست که دنیا را مذمت بکند و حال انکه دنیا
خبر داده بدوری خودش و رفتنش و ندا کرده بفراق خودش و تعریف کرده نفس
خودش را پس بسرور خودش مشتاق کرده مردمانرا بسرور اخرت و ببلاء خودش
از بلاهای اخرت ترسانده مردم را و تخویف و ترغیب و ترهیب و تحذیر کرده خلق
خالق عالم را تا اخر حدیث که در ارشاد مرحوم مفید از انحضرت نقل کرده و در مسئله
دوم حضرت صادق در خواب بمن فرمود انچه را که در احادیث معتبره بسیار وارد

شده اِنَّ اِنتِفاعَ النّاسِ بِهِ کَالْاِنتِفاعِ بِالشَّمسِ اِذا کانَت فی تَحتِ السَّحابِ یعنی
بدرستیکه منفعت بردن مردم مانند است بآفتاب مانیکه در زیر ابر بوده باشد چنانکه
در کافی و احتجاج و غیر اینها نقل کرده اند از آنحضرت که در توقیعی که برای اسحق بن
یعقوب وارد گردید فرمود و اما وجه انتفاع مردم بمن در غیبت من پس مثل
انتفاع مردم است بآفتاب وقتیکه ابرها بپوشد از چشم ایشان و بدرستیکه
وجود من در زمین هر چند یکه غایب بوده باشم امانست برای اهل زمین
چنانکه ستارگان امانست برای اهل آسمان تا آخر حدیث مؤلف میگوید
در این رؤیاء تصدیق است از برای اخبار بسیاری که از ائمه اطهار علیهم السلم
وارد شده مثل اخباریکه در محل زراعت بودن دنیا وارد گشته و اینکه آن
محل تجارتست و جمیع جهات آن مذموم نیست و تفصیل این در کتب اخلاق است
و مثل احادیثیکه وارد شده که مثل حضرت حجت عجّل الله فرجه مثل آفتاب در
زیر ابر است در زمان غیبت آنحضرت و در این رؤیاء هر چند یکه آن شخص
بزرگوار آنحضرت را ندید ولکن حضرت صادق را دید و دفع شبهه غیبت آن
حضرت را از او نمود و وجود آنحضرت را در ایام غیبت مثل آفتاب برهانی کرده
فایده بودن حضرت قائم را در این زمان مثل فایده بودن آفتاب در زیر ابر
فرمود و این خواب بیننده هم فایده وجود آنحضرت را در زمان غیبت فهمید
و هم صدق آن احادیث را که آنحضرت را مثل آفتاب قرار داده در زیر ابر
دانست و بالمرّة از شبهه بیرون شد و علم یقینی بصدق اخبار نمود و
بالکلّیه شک او برطرف گردید و غیبت آنحضرت در نظرش مثل حضورش

۲ بردن مردم نفع از حضرت حجت در زمان غیبت مثل منفعت (م)

کشت و محقق نوری اعلا الله مقامه در نجم الثاقب گفته که در وجه تشبیه
انوجود مقدس با فتاب نیر ابرچند وجه گفته اند اول انکه نور وجود و علم
و هدایت و سایر فیوضات و کمالات و خیرات ببرکت انحضرت بخلق میرسد
و ببرکت و شفاعت و توسل با نحضرت حقایق و معارف بر موالیانش
ظاهر میشود و بلاها و فتنه ها از ایشان رفع میشود چنانکه در عصر هر
حجتی چنین بوده و خداوند میفرماید وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِيهِمْ
رسم خداوند چنین نیست که خلق را عذاب کند و حال انکه تو که رحمة للعالمین
در میان ایشانی و بتواتر از انحضرت رسیده که فرمود اهل بیت من امان
اهل زمین اند چنانچه ستارگان امان اهل اسمانست و هر که دیدهٔ دلش
اندکی بنور ایمان منور شده میداند که هرگاه ابواب فرج بر کسی بسته شود و کردد
و چارهٔ کار خود را نداند یا مطلب دقیقی و مسئله غامضهٔ بر او مشتبه کردد
چون متوسل شود با نحضرت باندازهٔ توسل البته در های رحمت و هدایت
باز میگردد دوم انکه چنانکه افتاب با بر محجوب شد با وجود انتفاع خلق
بضوء او و در هر انی منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند همچنین مخلصین
و مؤمنین و موقنین پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس
نیستند و بان انتظار ثواب عظیم میبرند سیم انکه وجود انحضرت با وجود
سطوع انوار امامت و ظهور اثار ولایت منکر او مانند منکر وجود افتابست
هرگاه محجوب شد بسحاب چهارم انکه چنانکه محجوب بودن افتاب بسحاب
گاه هست که از برای عباد اصلح و انفع است غیبت انحضرت نیز برای شیعه

با وجود انتفاع با ثار او شاید اصلح باشد از برای بسیاری از ظهور آنحضرت
چنانکه مرحوم صدوق در کمال الدین از عمار روایت کرده که گفت بخدمت
حضرت صادق عرض کردم که عبادت کردن با امامی از شما که ظاهر نباشد
در زمان دولت باطل افضل است یا عبادت کردن در زمان ظهور حق
و دولت حق با امام ظاهر از شما افضل است حضرت فرمود که ای عمار صدقه
در پنهانی افضل است از صدقهٔ آشکار او چنین است عبادت شما در
پنهان با امام غیر ظاهر در دولت باطل افضل است از برای ترسیدن شما از
دشمنان در زمان دولت باطل و بهتر است از آنکه عبادت خدا کنید در زمان
ظهور حق با امام ظاهر بدانید که هر که از شما نماز کند یک نماز واجب را در
پنهانی از دشمن خود آن نماز را در وقت آن بجا آورد و تمام کند حق تعالی
بنویسد از برای او ثواب بیست و پنج نماز و اگر یک نماز نافله را در زمان آن
بجا آورد حق تعالی از برای او ثواب ده نافله بنویسد و هر که از شما حسنهٔ بجا آورد
خداوند از برای او بیست و پنج حسنه بنویسد و خدا مضاعف میگرداند حسنات
مؤمن را از شما وقتیکه عمل نیکو بجا آورد و دین داری کند بتقیه برای ترسیدن
بر امام خود و ترسیدن بجان خود و نگاه دارد زبان خود را باضعاف مضاعف
بسیار بدرستیکه خداوند کریم است عرض کردم که جانم بفدای تو باد مرا راغب
گردانیدی بعمل و تحریص بر آن نمودی ولیکن میخواهم بدانم که چگونه اعمال ما
افضل است از اعمال اصحاب ظاهر در دولت حق با آنکه ما و ایشان همه
بر یک دین میباشیم فرمود بدرستیکه شما ایشان را پیشی گرفته اید در

داخل شدن در دین خداوند و سبقت گرفته اید ایشان را در ادا کردن نماز ۱۲۵
و روزه و حج و بدانستن سایر امور دین و اطاعت امام پنهان میکنید و با امام
خود را شریک کرده اید در صبر کردن در دولت باطل و مترسید از پادشاهان
بر امام خود و بر جانهای خود و حق امام خود و حق خود را بر دست ظالمان
می بینید که شما را از حق خود منع کرده اند و مضطر گردانیده اند بمشقت کشیدن
در دنیا و طلب معاش کردن با صبر کردن بر دین خود و عبادت خود و طاعت
کردن پروردگار خود و ترسیدن از دشمن خود پس باین اسباب خداوند ثواب
اعمال شما را مضاعف کرده است پس گوارا باد شما را این عرض کردم که جانم
بفدای تو باد هرگاه چنین است پس ما چرا آرزو کنیم که از اصحاب حضرت قائم
باشیم با ظاهر بودن حق و با آنکه ما امروز در زمان امامت تو و مشغول طاعت
تو باشیم و اعمال ما بهتر باشد از اعمال اصحاب صاحب دولت حق حضرت فرمود
سبحان الله آیا نمیخواهی که خداوند حق و عدل را در بلاد خود ظاهر گرداند و
حال همهٔ خلق نیکو گردد و کلمهٔ خداوند جمع شود و مردم همه اجتماع نمایند بر
دین حق و الفت و التیام در میان قلوب مختلفه بهم رسد و کسی در زمین معصیت
خدا را نکند و حدود خدا در میان خلق جاری گردد و حق بسوی اهلش بر گردد و
حق را اظهار نمایند و چیزی از حق بجهت خوف خلق پنهان نکرده شود بدان والله
ای عمار که احدی از شما نمیرد باینحالت دوستی مگر آنکه او افضل است در
نزد خداوند از بسیاری آنهائیکه در جنگ بدر و احد حاضر شدند پس بشارت
باد شما را و شیخ طبرسی در احتجاج روایت کرده از ابو خالد کابلی که گفت

حضرت امام زین العابدین ؑ فرمود که طولانی میشود غیبت ولی دوازدهمی
خداوند از اوصیاء رسول خدا صلّی الله علیه و آله و امامان بعد از وای
ابوخالد بدرستیکه اهل زمان غیبت او و اعتقاد دارند کان بامامت او
و انتظار برند کان ظهور آنحضرت افضل اهل هر زمانند زیرا که خداوند عطا
کرده بر ایشان از عقل و فهم و معرفت آنمقدار که غیبت نزد ایشان بمنزلهٔ
مشاهده گردیده و خداوند ایشانرا گردانیده بمنزلهٔ آنکسانیکه در پیش روی
رسول خدا بشمشیر جهاد میکردند ایشانند دوستان ما از روی اخلاص و شیعیان
ما از روی صدق و خوانندگان بسوی دین خداوند در پنهان و آشکار ایضًا
فرمود که انتظار فرج از اعظم فرج است و بر این مضمون اخبار بسیار است که
مدح فرموده‌اند کسانیرا که در ظلمات غیبت گرفتار و دین خود را نگاه میدارند
و ایشانند مقصود از آیهٔ شریفه که یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ و حضرت رسول خدا ایشانرا
برادران خود خوانده و اجرهای بسیار از برای تحمل زحمات و مشقت ایشان در
حفظ و حراست دین خود وعده داده اند پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب اکثر دیدها را
ممکن نیست و بسا باشد که باعث کوری چشم نظر کننده یا خیره و تاریک شدن آن
شود و همچنین دیدن شمس جمال بیمثال آنحضرت بسا باشد که باعث کوری
بصیرت ایشان گردد چنانکه بسیاری از مردم پیش از بعثت پیغمبران ایمان بایشان
میآوردند و بعد از بعثت بسبب بعضی از اغراض فاسده چون کاستن از
جاه و اعتبار و دست برداشتن از ریاست ظاهریه که داشتند انکار میکردند
مانند بسیاری از یهود مدینه و دور نیست که بسیاری از دنیاپرستان شیعیان

چنان باشند بلکه از بعضی از علماء نقل کرده‌اند که تمنّی میکرد موت پیش از
ظهوررا از خوف امتحان و اختبار در ان زمان و افتادن در دام شیطان
نعوذ بالله منه ششم انکه در روز ابر بعضی مردم افتاب را از خلل و فرجهای
ابر می بینند و بعضی نمی بینند هم چنین در ایّام غیبت ممکن است که بعض
شیعیان بخدمت انحضرت برسند و بعضی نرسند چنانکه در کافی از اسحق بن
عمّار روایت کرده که حضرت صادق فرمود که از برای قائم دو غیبت است یکی
از انها کوتاهست و دیگری نمیدانند مکان انحضرت را در ان غیبت مگر
خاصّه از موالیانش و شیخ طوسی و نعمانی در کتاب غیبت خود از مفضّل
روایت کرده اند که حضرت صادق فرمود بدرستیکه از برای صاحب این امر دو
غیبت است یکی از انها طول میکشد تا انکه بعضی میگویند که مرد و بعضی
میگویند که کشته شد و بعضی میگویند که رفت تا اینکه باقی نمیماند بر امر او
از اصحابش مگر چند نفری و مطّلع نمیشود بر موضع او احدی از فرزندان او
مگر انکه مشغول خدمت و متولّی امور او است و غیر از اینها از اخبار بسیار
هفتم انکه انحضرت مانند افتابست در عموم نفع رسانیدن بهر چیز بحسب
قابلیّت و استعداد و سؤال بلسان حال یا مقال ان و طلب نکردن اجر و
جزای حقّ دانستن نسبت ان خیرها و بلکه انکار کردن ان و نسبت ان بغیر و
ضرر نرسیدن از این انکار بدوام عصمت و جلال او و دست بر نداشتن از سیره
مرضیّه و افاضه خیر چنانکه از منکر رسیدن نفعی از افتاب در زیر سحاب ضرری
باو نرسد و از تربیت خود دست نکشد هشتم انکه چنانکه نور افتاب داخل

میشود و خانهها بقدر خلل و فرجی که در انها است و صاحب خانه منتفع میشود از ان نور بقدر راهیکه برای تابیدن ان مهیا کرده و موانع را از ان برداشته همچنین خلق منتفع میشوند از انوار هدایت و علم انحضرت بقدر انچه از نور در رفع نمودند انحجابها و پردهها و قفلها که از روی شهوات و شبهات و معاصی بر قلوب خود دارند که با وجود انها دیده بصیرت کور و کوش دل کر است اکر عالم پر از نور شود چیزی نبیند و اکر تمام قدسیان سخن کویند چیزی نشنود و بر همه این وجوه علامه مجلسی اعلا الله مقامه در بحار فرموده مؤلف میکوید نزدیک باین مضامین در وجوه تشبیه در حق الیقین نیز فرموده و چنانکه در احادیث بسیار انحضرت را بر افتاب در زیر سحاب تشبیه فرموده اند همچنین خداوند عالم در قران انحضرت را بر اب جاری خوشکوار تشبیه کرده در ایه شریفه إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ و مراد از ماء معین که بمعنای اب خوش کوار جاری باشد انحضرت است چنانکه اخبار بسیار در تفسیر این ایه وارد شده و انها را حقیر در تحفة الشیعه و در باب القاب تحفة المهدیه ذکر کرده ام و اما وجه تشبیه انحضرت باب جاری خوش کوار انست که همچنانکه سبب ظاهری حیات هر چیز از انسان و حیوان و نباتات و جمادات و اجسام علویه و اجرام سفلیه بنص ایه مبارکه وَمِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ابست و استمساک بعضی از اجزاء بعضی دیکر را و بقای ترکیب و مزاج انها با بست همچنین سبب حیات باطنی هر چیز بر وجه اعلی و اتم و اکمل و اشرف وجود مبارک انحضرت است در زمان خود و بلکه این تشبیه

باب از تشبیه بافتاب علی تر است زیرا که افتاب بدون اب نتواند چیزرا تربیت
بکند و محتاج باین باشد این وجود مقدس معظم در تربیت و تکمیلات و افاضهٔ
خیرات محتاج بغیر نباشند و در تکمیل عقول و نفوس و ارواح این کند که
که این دو باجسمانیات میکنند و بالجمله نجات و ملاذ و مفر و مفزع و کهف
برای بندگان نیست مگر این وجود معظم و اباء کرامش صلوات الله علیهم چنانکه
خود در زیارت وجود مقدس خودش امر فرموده که بخوانیم فَلا نَجاةَ وَلا مَفزَعَ
اِلّا اَنتُم پس بر هر کس لازم است که خود را بوسیلهٔ بانحضرت رساند و این وسیله
نه همان تنها گریه و زاری و ناله و بیقراری و خواندن اوراد و زیارات و تضرع
و مسئلت است بلکه عمده بیرون امدن از حالات و صفات و رفتار و کردار
است که انرا مکروه میدارد و دانستن و اطاعت کردن محبوبات او است و
اینها نیست مگر انچه مکروه و مرضی خداوند و رسول او است و همهٔ انها در
قران و احادیث جملهٔ ان شروح و مبین گردیده و اکثر انها بحضرت رسیده است
و بعد از ان بر داشتن همت انحضرتست زیرا که عمدهٔ غرض از بعثت انحضرت و
ظهور او و سایر انبیا و ائمه علیهم السلام تکمیل دین و اموختن شرایع ان و برگرداندن
سرکشان متمردانست بسوی مولای حقیقی و بساحت درگاه خداوندی است
و نمودن راه هستی کشندگان وادی ضلالت که اکثر اهتمام ایشان در ان و
تحمل همهٔ مصائب و ناملایمات برای ان بوده است چنانکه در تفسیر حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام فرموده که خداوند وحی کرد بحضرت موسی ع که اگر کسی
از انانکه از درگاه من گریخته باشند یا از ساحت عزت من گمشده باشند

بسوی من بر گردانی بهتر است از برای تو از صد ساله عبادتی که روزها روزه باشی
وشبها برای عبادت برپا ایستاده باشی حضرت موسی ع عرض کرد آن بنده گریخته
کدامست فرمود گناهکاران وآنانکه فرمان مرا نمیبرند پرسید که گمشده
کدام است فرمود جاهل بامام زمانش پس بشناساند باو امام او را و یا غایب
از امامش را بعد از شناختن که جاهل باشد بشریعت دین او پس بشناساند
باو شریعت را وآنچه بآن عبادت کند پروردگار خود را و برسد بسبب آن
بخوشنودی او پس بنابراین حدیث واحادیث دیگر که در این مضمون است هر که گناهکاری
از معصیتی نادم کند وتوبه دهد کلفتی از آنحضرت برداشته وهمی از آن بزرگوار
برطرف نموده وهمچنین اگر منکر صانعی یا رسالتی یا امامتی را توحید یا اسلام
یا ایمان آموخته یا جاهلی باحکام دینیه را مسائلی تعلیم نموده هرچند اندک
باشد یا کسیرا از ظلمات ریا ونفاق وشبهه وحرص وطمع وحسد وحقد وحب
دنیا وجاه وریاست بیرون کشیده وبنور اخلاص ویقین وزهد وقناعت والفت
ومحبت وبغض دنیا رسانده که هر چیزی از آن رفع همی است از آنحضرت ووسیله
بزرگ وپس از آن برداشتن همی از هموم موالیان ومحبین آنحضرت که باعث هم
خود آنحضرت است پس بردارد هم گرسنه یا تشنه یا برهنه یا مریضی یا وامانده یا مقروضی
یا مظلومی یا گمشده یا بیعیالی یا بیمسکنی یا شایق زنی یا رت وحجی که سبب شود
برای رفع همی وسروری امام زمان ع ووسیله باشد نزد آنحضرت برای قضا
حوائج خود آنحضرت ونظیر اینها است نشر فضائل ومناقب آنحضرت وآبای
کرامش علیهم السلام بگفتن ونوشتن ودر شعر در آوردن وسید بن طاوس

اعلی الله مقامه در کشف المحجة در ضمن وصایای خود بفرزندش فرموده که چون
خبر ولادت تو بمن رسید و من در مشهد حضرت سید الشهدا علیه السلام بودم
برخواستم در حضور خداوند جل جلاله در مقام ذل وانکسار و شکر برای
آنچه مرا تشریف نمود از ولادت تو از سرور و نیکیها و گردانیدم ترا بامر خداوند
جل جلاله بنده مولای ما حضرت مهدی صلوات الله علیه و ترا متعلق کردم بر
او وجه بسیار شده که محتاج شدیم در وقت نزول حادثه که برای تو شد بسوی آنحضرت
و دیدم آنحضرت را در چندین مقامات در خواب که خودش متولی شد قضاء حوائج
ترا با انعام بزرگی در حق من و در حق تو که نمیرسد وصف کردن آن پس ای فرزند
من بوده باش در موالات آنحضرت و وفا کردن از برای او و تعلق خاطر باو بقدر
مراد خداوند و مراد رسول او و آباء او و مراد آنحضرت از تو صلوات الله علیهم
تمام شد تفصیل این مقام را در تحفة المهدیه ذکر کرده ام و در اینجا بمناسبتی
کلام را طول دادم تا آنکه این کتاب از بعض فواید و معارف خالی نباشد و از برای
ناظران فی الجمله بصیرتی حاصل باشد و معرفتی پیدا شود انشاء الله حکایت سی و هفتم
و نیز در دار السلام فرموده که در ایام مجاورت من در کربلا این حکایت را شنیدم و
چون قصد نوشتن آن را نداشتم بعض الفاظ آن را فراموش کردم و بعد از آن
از بعض احبا خود سؤال کردم که آن را از برای من بنویسد زیرا که او درست حفظ
کرده بود پس برای من نوشت که صورت آن اینست که بدرستیکه حکیم غلام حسین
هندی از اهل ملتان بود و آن بلدیست از بلاد هند در نزد کشمیر و من باو
رجوع میکردم در معالجات طبیه و با من صداقت داشت و من سبب اسلام

او را نمیدانستم تا انکه مردی از اهل کردستان بمنزل من امد و ان شخص سنی و
متعصب بود در مذهب خودش و جهت امدن او بکربلا و نجف از جهت مباحثه بود
در مذهب و هر وقت که بمنزل من امدی بنای مباحثه میکذاشتی روزی امد و حکیم
نیز در منزل من بود و شروع کرد بمباحثه و کلام من با او بطول انجامید و حکیم هم
کوش میکرد پس وقتیکه دید که انمرد عناد میکند و براهین و ادلهٔ واضحه را قبول
نمیکند و در اباطیل خودش اصرار دارد بغیض امد و بان مرد کفت بدرستیکه
من بودم از عبدهٔ اصنام و عالم نبودم بفرق اسلام و نمیدانستم که سنی و شیعه
چه میکویند و اسم علی ع و عمر را نشنیده بودم و ان کسیکه مرا دلالت کرد بر اسلام
و او مرا دلالت نمود بر حسین ع و بر مذهب او و بر طریقهٔ انکه اقامهٔ عزاء او را
میکند پس وقتیکه ما دیدیم حالت حکیم را و غضب او را بر انمرد سؤال کردیم از
سبب اسلام او و تفصیل خواب او را پس کفت بنا کذاشته بودم که بکسی نکویم
و اسلام خود را مخفی بدارم ولکن اینمرد مرا وادار کرد بر اینکه من انچه را که در خواب دیدم
و از جهت ان مسلمان شدم ذکر بکنم پس بدان بدرستیکه من اتش پرست و بت پرست
بودم و محل تولد من ملتان است و من از اعیان و بزرکان و اعوان پادشاه ان
بلد بودم و خانهٔ من در محلهٔ مسلمانان بود و در ان محله از من بزرکتر و صاحب
دولت نبود و عادت اهل ان محله این بود که هر سال در ایام عاشوراء مقداری
دراهمی جمع میکردند از اهل محله و انرا در مسجد خودشان صرف میکردند
زیرا که قاعده شیعیان هندوستان اینست که در محلهٔ خودشان جائی بنا میکنند
از جهت اقامهٔ عزاء سید الشهداء ع و انجا را امام باره میکویند و اهل محلهٔ در

ایام عاشورا در انجا جمع میشوند و دراهمی جمع میکنند از بین خود ایشان و انها را
در انمکان خرج میکنند و من از شدت عداوتیکه با مسلمانان داشتم از حال
انمکان سؤال نمیکردم و نه از طریقهٔ اهل محله و نه از رسم مسلمانان و بزرگان
انها و بعض وقتها از انجا میگذشتم و رو بخود را بر میگردانیدم تا انجا را نبینم
ولکن عادت من در هر سال در دههٔ محرم ان بود که هر قدر اهل محله من
دراهم جمع میکردند مقابل همهٔ انرا من میدادم از جهت شان و اعتبار خودم
زیرا که بمن بخیل و خسیس نگویند و در میان ایشان اعتبار داشته باشم و سی
سال این نحو بودم تا انکه فرنگ بر مملکت ما غلبه کرد و پادشاه ما را عزل
نمود و اعوان و اتباع او مخفی شدند و من از جملهٔ ایشان بودم و بعد از زمانی
من از فرنگی امان خواستم و بر من امان دادند و بیرون شده و مشغول تجارت
گردیدم از جهت اینکه مال مرا فرنگی باسم مال پادشاه نگیرد چنانچه از اشخاص
زیاد باین بهانه مال ایشان را گرفت و تجارت من ان بود که از بلد خودم انچه
مناسب شهر بمبئی بود میخریدم و از راه دریا بانجا سفر میکردم و ان شهری
بزرگ و در کنار دریا و در ان از جمیع مذهبها پیدا میشود و در بمبئی در نقا
یک عجوزه منزل میکردم و او از مسلمانان بود و بعد از مسلمان شدنم دانستم
که ان زن سیده بوده و قبل از ان نمیدانستم که سنیه و یا شیعه و یا علویه است
و از حال او سؤال نکرده بودم بلکه از او یک بیرونی کرایه میکردم و چند روز
بودم و بعد از ان بر میگشتم و در سفر اخر من داخل بمبئی شدم و متاع خود را
فروختم و هرچه خواستم خریدم و برداشتم انها را بر کشتی گذاشتم و برای من کاری

نماند مکر انتظار حرکت کردن کشتی و امّا اهل ان کشتی پس اکثر ایشان مسلمان بودند
و مصادف شدیم با ایّام رمضان و انها از قبطان رئیس کشتی خواهش کردند که در
بمبئی اقامت بکند تا رمضان روزه بکیرند و او قبول کرد و اقامت نمود و من هم با
ایشان ماندم زیرا که من تنها ممکن نشد که بروم و از اقامت کردن سینهٔ من تنک
شد و منتظر هلال شوّال بودم و امّا مسلمانان پس در کشتی ساکن شدند و من
با ایشان در کشتی بودم و شبها تا بصبح نمیخوابیدند و میرفتند بشهر بجهت سیاحت
و تفرّج و بعد از صبح میامدند بکشتی و تا بعصر میخوابیدند از جهت روزه بودن
ایشان و من نیز با انها موافقت میکردم مکر در روزه کرفتن و مکث ما طول
کشید در بمبئی و سینهٔ من تنک و صبرم تمام شد تا انکه دو ثلث ماه رمضان
کذشت و امر کرد قبطان باصلاح کردن اسباب و الات کشتی و مهیّای رفتن کردید
و من شاد شدم و کفتم فرج نزدیک شد و روزها را و بلکه ساعتها را تعداد میکردم
تا انکه شب بیست و سیّم ماه رمضان شد و مسلمانان از کشتی بیرون شدند که بشهر
بروند و مرا نیز دعوت کردند و من عذر اوردم و اظهار کسالت کردم و کفتم که میخواهم
بخوابم پس ایشان رفتند و من تنها ماندم و قدری در کشتی تفرّج کردم دریا را
و در حال خودم فکر کردم از طول کشیدن سفرم و بعید بودم از وطن و اهل
و اولاد و عیال و در این حالت بودم که بخواب رفتم پس ناکاه کسی نزد من امد
و کفت رسول خدا صلعم ترا میخواهد کفتم رسول خدا کیست و مرا برای چه میخواهد
کفت او پیغمبر مسلمانانست او را اجابت بکن پس مرا ترس کرفت و نتوانستم
که ردّ بکنم و من برخواستم از جهت فرمایش او و ان شخص نیز با من امد تا رسیدیم

بر باغ بزرگی که در آن انواع درختها و ریاحین و قصرهای عالی بود و انقدر
که خداوند میداند عدد انها را و ابداً مثل ان را ندیده بودم و بلکه در دنیا
نبود و عقل من حیران ماند و مبهوت شدم و ندانستم که چکنم پس ان شخص را
در نزد خود دیدم و گفت که سلام بکن بر پیغمبر خدا گفتم او در کجا است گفت
او اینست و اشاره کرد بسوی ایوانی که در پیش من بود و در ان تختی بود از طلا
و مزین بانواع جواهرات پس بطرف ایوان رفتم و دیدم که شخصی بر روی ان
تخت نشسته که بسیار خوش منظر و خوب صورت و روی او مثل ماه چهارده شبه
تلألؤ میکند و از برای او هیبتی است که منع میکند از نگاه کردن بر جمال او
و در نزد او کرسی نورانی است و بر سر او عمامهٔ سبز است پس از هیبت او لرزیدم
و برو بیم افتادم و بر او سلام کردم بان سلامیکه ما بر پادشاهان میکنیم و ابدا
من مثل او پادشاهی ندیده بودم صاحب هیبت و وقار و او سلام مرا رد کرد
و فرمود ای فلان بن فلان و اسم مرا و اسم پدر مرا گفت عرض کردم لبیک یا
رسول الله ولکن من از خوف و رعب میلرزم فرمود یا میدانی برای چه ترا خواستیم
عرض کردم نمیدانم یا رسول الله ص فرمود ترا خواستیم تا انکه عطا بکنیم بتو اجر انچه را
که بسوی ما تو احسان کردهٔ عرض کردم فرمایش فرمایش شما است یا رسول الله ص
و من با خود گفتم احسان من بر او چه بوده و من قبل از این او را ندیده بودم پس
بمن توجه کرد و فرمود یا میدانی احسان تو بر ما چیست عرض کردم نه یا رسول الله
فرمود عادت تو ان بود در هر سال فلان مقدار میدادی بر اهل محلهٔ خودت
و ایشان از ان صرف میکردند در عزاء پسرم امام حسین ع و تعیین کردی انچه را که من میدادم

دو هر سال و من در نفس خودم گفتم که امام حسین ع کیست که من نمیدانم و نام
او را نشنیده ام و عرض کردم بلی یا رسول الله ص هر چه بفرمائی اطاعت دارم فرمود
ممکن نیست که ما مقابل احسانات او را بدهیم در حالتیکه تو در این مذهب بوده باشی
عرض کردم پس چه بکنم یا رسول الله ص فرمود مسلمان شو تا آنکه مقابل احسانات او بدهیم
عرض کردم اطاعت دارم پس با آن رفیق من که مرا آورده بود فرمود که اسلام را باین
تعلیم بکن و نشان بده باو هر مشهدیکه او بعد از اسلام آن را زیارت خواهد کرد
پس رفیق من گفت که با من بیا تا دین اسلام را بتو تعلیم نمایم و اراده کردم که بیرون
بروم حضرت رسول خدا ص بمن فرمود که ایفلان مسلمانان بر دو قسمند و تو قبول
بکن طریقهٔ آنکسانیرا که اقامهٔ عزاء امام حسین ع را میکنند و با مامت او قائلند
عرض کردم اطاعت دارم پس از خدمت آنحضرت بیرون شدم با رفیق خودم و او بمن
تعلیم کرد کلمهٔ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ وَأَنَّ
الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خُلَفَاءُ رَسُولِ اللّٰهِ و من اینکلمات را گفتم و از رفیق خودم پرسیدم
از آن مردیکه در نزد حضرت رسول خدا نشسته بود گفت آنمرد پدر حسین ع است
که آنحضرت ترا امر کرد باختیار طریقهٔ آنکسانیرا که اقامهٔ عزاء او را میکنند و نام
مبارک او علی است و او پسر عم رسول خدا و شوهر دختر او است و حسین پسر
دختر آنحضرت است و بعد از آن رفیق من عزم کرد بسیر نمودن و راه رفتن و
با من سیر کرد تا آنکه رسیدیم بشهر کاظمین ع و مرا در نزد قبه و جلوخان نگاه
داشت گفتم اینجا کجا است گفت مرقد منور دو امام حضرت موسی بن جعفر
و پسر پسرش محمد بن علی علیهما السلام و این دو امام از اولاد امام حسین ع میباشند

گفتم پس داخل بشوم و زیارت بکنم گفت بعد از این زیارت خواهی کرد و حالا
وقت زیارت نیست و بعد از ان حرکت کرد و من با او حرکت کردم تا رسیدیم
بکربلا و داخل شدیم از دری که انرا در بغداد میگفتند و راه ما از کوچه بود
که در نزدیکی صحن حضرت عباس ع بود تا رسیدیم بدر صحن حضرت عباس ع
که در قبله میگفتند و در یک خانه منزل کردیم و از رفیق خودم از صاحب مرقد
پرسیدم گفت این مرقد منور حضرت عباس برادر حسین ع است و اراده کردم که
داخل شوم مرا منع کرد و گفت بعد از این زیارت میکنی و بعد از ان با او رفتیم
تا رسیدیم بدر صحن حضرت امام حسین ع که ان در را در قاضی الحاجات میگفتند
و از ان پرسیدم گفت این قبر مبارک امام حسین ع است و مرا منع کرد از داخل شدن
و گفت بعد از این داخل میشوی و زیارت میکنی و بعد از ان رفتیم بنجف اشرف و قبر
حضرت امیر المؤمنین ع را بمن نشان داد و گفت زیارت خواهی کرد و بعد از ان
رفتیم بسامره و گفت که در اینجا مرقد دو امام ع است امام علی النقی و امام
حسن عسکری پسر او و در این مکان حضرت امام عصر عجل الله فرجه غایب
گردیده و این محل غیبت او است که ایشانرا بعد از این زیارت میکنی و بعد از ان
رفتیم و بر کوه بزرگی رسیدیم و در انجا جماعتی بودند و اتش روشن کرده
بودند و در اطراف ان نشسته بودند و از ان کوه سؤال کردم گفت اینجا نزدیک
مشهد حضرت امام رضا ع است و از انجا اشاره کرد بر قبهٔ مبارکهٔ انحضرت و قبهٔ
مطهر را دیدم گفت انرا زیارت میکنی انشاء الله و بعد از ان مراجعت کردم
با او بر کشتی که در ان بودم و در انجا از نظرم غایب شد پس از خواب بیدار

شدم بالرزه واضطراب خوف از جهت انچه در خواب دیدم و در امر خود متحیر
بودم و خود مرا نکاه نتوانستم بدارم پس ایستادم و بنا کردم در کشتی بحرکت و کردش نمودن
تا بصبح و بعد از صبح از کشتی بیرون شدم و داخل شهر کشتم و امدم بمنزل ان
عجوزه و باو کفتم از برای من طعام طبخ بکن از شیر و برنج و من شب میایم بجهت
پس انعجوزه از این سخن بسیار تعجب کرد زیرا که میدانست که هندوان و عبده
اصنام ملتان طعام مسلمانانرا نمیخورند و بلکه اکر مسلمانی از مطبخ انها
بکذرد و پای او بران مطبخ افتاده باشد و بر ظرف طعام انها چشم او برسد پس
اعتقاد میکنند که ان طعام و مطبخ نجس شد و انطعامرا میریزند و مطبخ را
خراب میکنند و دوباره مطبخ بنا میکنند پس انعجوزه کفت ایا از طعام ما
میخوری کفتم بلی کفت از دین خود رجوع کرده کفتم بتو چه که از من سؤال میکنی
انچه من بتو کفتم طبخ بکن و این خوردن طعام مسلمانان اول چیزی بود که از مذهب
خود ترك کردم و بعد از ان از خانه او بیرون شدم که طلب بکنم کسی را که دین
اسلم را بمن تعلیم بکند و در نزدیك منزل من مسجدی بود و در ان یك شیخی
نماز جماعت میکرد و بعد از نماز بمردمان موعظه مینمود و در منزل بنا
کذاشتم که بان مسجد بروم و از ان شیخ احکام اسلامرا یاد بکیرم و او بمن دین
پیغمبررا تعلیم کند پس رفتم و از ان مسجد کذشتم و از کثرت خیالات و فکرها
که از جهت رؤیا بمن عارض شده بود فراموش کردم از انچه در خیال ان بودم
تا از انجا کذشتم و بمسجد دیکر رسیدم پس بخیال من امد انچه در فکر ان بودم
و با خود کفتم که تفاوت نمیکند برای من از پیشنماز این مسجد سؤال میکنم و

مقصودم یاد گرفتن احکام اسلام است چه فرق دارد در میان ابند و نفر حالا
که باینجا امدم از این یکی میپرسم پس در در مسجد صبر کردم تا انکه پیشنماز فارغ
شد از نماز و موعظه و بعد بیرون امد پس دیدم که او کور است با خود گفتم عیب
ندارد زیرا که زبان او حاجت مرا روا خواهد کرد نه چشم او پس از عقب او رفتم تا
بدر خانه او و در انجا گفتم ایشیخ من از اهل ملتانم و اراده دارم که مسلمان باشم
پس در را زد و باز کردند گفت که داخل خانه بشو پس داخل خانه شدیم و در نزد بست
و نشست و من نیز در نزد او نشستم و گفت که چه اراده داری گفتم مسلمان شدن
گفت اسلام دو فرقه است کدام فرقه را میخواهی گفتم نمیدانم دو فرقه را من اراده
دارم طریقه امام حسین ع را تو بمن طریقه او را و طریقه انکسانیرا که اقامه عزاء
او میکنند تعلیم بکن پس انشیخ گریه کرد و گفت کو را ابادبر تو ای برادر و از منزل
من پرسید گفتم خانه فلان عجوزه گفت او ترا دلالت کرد بر من گفتم نه گفت پس
تو از کجا دانستی که من در طریقه حضرت امام حسین ع میباشم گفتم من نمیدانستم
که تو در طریقه انحضرت میباشی و بنای من بفلان مسجد رفتن بود که از پیشنماز ان
دین اسلام را یاد بگیرم وقتیکه بانجا رسیدم فراموش کردم تا بمسجد تو رسیدم
پس انشیخ بر سجده افتاد و شکر نمود و گفت ای برادر پیشنماز ان مسجد سنی است
و متعصب و اقامه عزاء امام حسین ع را حرام و بدعت میداند و بلکه فتوا میدهد
بکفر انکه اقامه عزاء انحضرت را میکند و بدرستیکه خداوند نسیان را بر تو غالب
کرده که بنزد او نروی گفتم انکسیکه مرا بر اسلام دلالت کرده او مرا بطریقه حضرت
امام حسین ع دلالت کرده است و من رؤیاء خود را باو خبر دادم پس گریه کرد

ومن نیز گریه کردم واسلام را بمن تعلیم کرد وامر نمود مرا بروزه از همان روز
واز نزد او بیرون شدم وبکنار دریا آمدم ولباس وبدن خود را پاك کردم و
لباس پوشیدم وآمدم بمنزل آن عجوزه وقصهٔ خود را باو خبر دادم پس گریه کرد و
گفت من علویه واولاد حضرت امام حسین ع وشیعه هستم وآنروز را در منزل ماماندم
ودر حال خود فکر میکردم واز جهت اسلام خود مسرور بودم وبعد از آن
گفتم این مال که من دارم آنرا در حال کفرم جمع نموده ام وآنها را نمیخواهم بلکه
آنرا برای اولاد خودم میفرستم وآنها را فرستادم وبرای ایشان نوشتم که من مسلمان
شدم وهرچه داشتم برای شما فرستادم تا آنکه نگوئید که من مسلمان شدم برای
خوردن مال خودم که بشما ندهم وبعد از آن هرچه لباس داشتم وهرچه در نزد
من از مال مانده بود تصدق نمودم پس مسلمانان جمع شدند وبرای من قدری
مال جمع کردند وبمن دادند واز برای خود لباس خریدم وآنچه بآن محتاج بودم
از اسباب منزل گرفتم وزیادی را سرمایهٔ کسب کردم ومنفعت کسب را برای
خودم خرج میکردم تا آنکه از اولاد من کاغذ رسید که ما شنیدیم تو ترك کردی
ملت پدران خود ترا پس اگر رجوع کردی از تو متشکر وممنون میشویم واگر
نکردی ما در هلاك وتلف تو میکوشیم بهر وسیله که باشد پس از شنیدن
این برای خودم ترسیدم از اولاد خودم واز سیاهان هندها پس مسافرت کردم وبعتبات
آمدم ووقتیکه بکربلا رسیدم وبا من جماعتی از اهل ایران وهندوستان بودند
گفتند یکی از ماها اول برود ومنزل برای ما معین بکند تا ما وارد منزل بشویم
گفتم من برای شما منزل میگیرم که مناسب حال شماها باشد گفتند تو از کجا منزل

میشناسی و حال آنکه تو نیز مثل ما غریب هستی و تو کربلا را ندیده و کوچها
انرا نمیشناسی گفتم آن کسیکه مرا باسلام دلالت کرده است مرا بمنزل خودم
در کربلا دلالت کرده و بعد از آن از در بغداد داخل شدیم و دیدم که این در
همان در بیست که در رؤیا با رفیق خودم داخل کربلا شدیم و همان راه را گرفتیم
که با رفیق خود در رؤیا رفته بودم تا آنکه رسیدم بدر صحن حضرت ابو الفضل
العباس ع و در آنجا همان خانه را دیدم که در رؤیا در آنجا منزل کرده بودم پس در
آنخانه را زدیم و صاحب منزل بیرون آمد و از او منزل خواستیم گفت حاضر است
بفرمائید و در آنجا نازل شدیم و دیدم همان حجره را که در خواب در آن منزل
کرده بودم خالی است و هم چنین هر مشهد یکه در خواب دیده بودم و زیارت
کرده بودم همان نحو دیدم و زیارت کردم از کاظمین و سامره و کربلا و نجف
اشرف و مشهد مقدس رضا علیهم السلام بدون زیاده و نقصان و از هر طرف
که در خواب بآن مشاهد مقدسه وارد شده بودم در بیداری نیز بآن نحو
وارد شدم و زیارت کردم و محقق نوری اعلا الله مقامه در دار السلام
فرموده که فقیر بعض رفقاء الحکیم را دیدم که با او بکربلا وارد شده بودند
و از او پرسیدم گفت حکایت چنان است که حکیم گفته است بلدرستیکه ما در
امر او شك کردیم و گفتیم که این اول سفر او نیست بکربلا زیرا که او مثل
انها بود که چند مرتبه کربلا را دیده بود و کوچها را و خانه ها را و راه صحن را
میدانست زیرا که ما در وقتیکه بصحن میرفتیم بصاحب منزل گفتیم که صحن را
بما نشان بده الحکیم گفت که من شما را بصحن حضرت امام حسین ع دلالت میکنم

و او افتاد

واو افتاد بجلو ما تا رسید بدر صحنی که از در قاضی الحاجات میگفتند بدون
آنکه از احدی بپرسد و از جملهٔ آن چیزها که دلالت میکند بر صدق گفتهای
آن حکیم اینست که او صاحب ثروت و استطاعت بود و ما او را ملامت
کردیم از جهت نرفتن او بحج پس بما میگفت آن رفیق من در خواب بمن نشان داده
هر آنمکانی را که من زیارت کرده ام و او بمن مکه و مدینه را نشان نداده است
و زیارت اند و بقعهٔ مقدسهٔ مبارکه در نصیب من نیست گفتیم این عذر نیست
در نزد خداوند و تکلیف حج با این سخن ساقط نمیشود پس آن مرحوم مهیای
رفتن بحج گردید در سه سال پی در پی و او نتوانست بحج برود پس سال
اول مهیا شد و بنجف اشرف رفت که از آنجا برود و دو روز قبل از حرکت
حاجیان مریض شد بمرض سختی که یقین بمردن او کردیم و دو ماه مرض او طول
کشید و مصارف حج را در آن مرض خرج کرد و در سال دوم مهیا شد که برود
و بنجف رفت و قبل از حرکت حاجیان اشتباهاً سفیر انگریز از بغداد او را خواست
و او را ببغداد بردند و بعد از فوت موسم حج او را مرخص کردند و دیدند
که اشتباه کرده اند و او آنکس نبوده که او را میخواستند و در سال سیم باز مهیای
حج گردید و قبل از حرکت حاجیان از پادشاه عثمانی امر صادر شد که حاجیان
در این سال از راه جبل نروند و این امر بعد از گذشتن وقت سفر دریا بود که از
راه دریا ممکن نبود بجهت ضیق وقت و در سال چهارم قبل از وقت رفتن
حاجیان برحمت خداوند واصل شد مؤلف میگوید در این رویای صادقه
و قضیهٔ عجیبه ببیان معجزات و کرامات و خارق عادات است و شاهد واضح

برحق

برحق بودن دین اثنی عشریه وبرهان لایح برامامت حضرات ائمه علیهم السلام ١٣
است ومحبوب بودن اقامهٔ عزاء حضرت سید الشهداء در نزد حضرت رسول خدا
وائمه هدی است ودراین تصدیق است براحادیث متواتره که در فضیلت
تعزیه داری انحضرت وارد شده ودر ثواب واجر وجزای نیکو برای انکسانیکه
این عبادت بزرگ باشند وازبرای فرقهای اسلام امتیاز بیابند ودراین رؤیا هرچند که
انحکیم هنگی حضرت مهدی علیه السلام را ندیدند ولکن مکان وجای غیبت انحضرت را
در خواب بامر حضرت رسول خدا باو نشان دادند وغایب شدن انحضرت را باو
گفتند وچنانکه او بحق بودن حضرت پیغمبر خدا ووصیای ائمه هدی یقین کرد همچنین
بر غایب بودن حضرت صاحب الزمان یقین نمود وغایب شدن انحضرت در این زمان
مثل حق بودن اجدادش شد قبل از او پس معلوم شد که اعتقاد بر غیبت انحضرت
مثل اعتقاد بر امامت اباء او است وبر رسالت جدش واعتقاد بر اجداد او منفک
از اعتقاد بر غیبت او نخواهد شد پس کسیکه معتقد بر وجود وغیبت او وظهورش
بعد از این نباشد انکس اصلا با جداد واباء او معتقد نیست بلکه انکس
اعتقاد بر هیچ پیغمبری ووصی پیغمبری ندارد زیرا که جمیع پیغمبران واوصیای
ایشان بر غیبت انحضرت وظهورش بعد از غیبت او خبر داده اند وتمام ائمه
از اباء او باحادیث متواتره از ظهور او وبعد از غایب شدن او وپر کردن او
زمین را از عدل وداد ورفع نمودن ظلم وفساد از میان عباد در کل بلاد خبر داده اند
وبنا بر این اعتقاد بر غیبت انحضرت اعتقاد بر همهٔ ایشان است وانکار ظهورش
بعد از غایب شدنش انکار تمامی ائمه وبلکه انکار جمیع پیغمبران وکتابهای ایشان است

و از این جهت آباء کرامش در خصوص غیبت او و زمان غایب بودن او چقدر
بیانات و احادیث متواتر است فرموده اند و حالات این زمان را ذکر کرده اند
و اعتقاد بر غیبت آنحضرت را بمردمان یاد داده اند چنانکه شیخ جلیل و فاضل
نبیل نعمانی در کتاب غیبت خود روایت کرده از عمیره دختر نفیل که گفت
شنیدم حضرت امام حسین ع میفرماید نخواهد شد آن امر که شما منتظر انید تا اینکه
بیزاری جوید بعضی از شما از بعضی و خیو اندازد بعضی از شما در صورت بعضی
و شهادت دهد بعضی از شما بر کفر بعضی و لعن بکند بعضی از شما بعضی را پس
گفتم با نحضرت که خیری نیست در ان زمان پس آنحضرت فرمود تمام خیر در ان زمان است
ظهور میکند قائم ما و همه اینها را رفع میکند و ایضاً از حضرت صادق ع حدیثی
بر این مضمون نقل کرده و نیز از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده که بمالك
بن ضمره فرمود یا مالك چگونه تو در وقتیکه شیعه اختلاف کنند چنین انگشتان
مبارکش را داخل کرد در یکدیگر پس گفتم یا امیر المؤمنین آن در ان زمان خیری نیست
فرمود تمام خیر در ان وقت است ظهور میکند قائم ما پس مقدم میشود بر او
هفتاد مرد که دروغ میگویند بر خدا و رسول او پس همه را میکشد انگاه
جمع میکند ایشان را بر یك امر و نیز از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود هر اینه
از موده خواهید شد ای شیعه آل محمد ص ازموده شدن سرمه در چشم بدرستیکه
صاحب سرمه میداند که کی سرمه در چشم او داخل میشود و نمیداند که چه وقت
از چشم او بیرون میرود و چنین است که صبح میکند مرد بر جاده از امر ما و
شام میکند و حال انکه بیرون رفته از ان و شام میکند بر جاده از امر ما و صبح

میکند

میکشند زمانی انکه بیرون رفته ازان وازحضرت صادق روایت کرده که
فرمود والله هر اینه بر میگردد دین عود میکند والله هر اینه شکسته میشوید
مثل شکستن کوزه وکوزه چون شکست بر نمیگردد چنانکه بود وقسم بخداوند
که بخیه خواهید شد وقسم بخداوند که جدا خواهید شد وقسم بخداوند که امتحان
خواهید شد تا انکه نماند از شما مگر اندکی وکف مبارک را خالی کردند ونیز بجا
بر این مضمون اخبار بسیاری روایت کرده ومرحوم صدوق در اکمال الدین از حضرت
امیر المؤمنین ع روایت کرده که فرمود گویا می بینم شما را که گردش میکنید مثل
گردش شتر ومیطلبید چراگاه را پس نمی یابید انرا ایگروه شیعه ونیز از انحضرت
روایت کرده که بعبد الرحمن بن سیابه فرمود چگونه خواهید بود شما در زمانی
که بمانید بی امام هادی وبی نشانه بیزاری جوید بعضی از شما از بعضی در
انوقت امتحان کرده میشوید وجدا میشوید وبخیه میشوید ونیز روایت کرده
از سدیر صیرفی که گفت من ومفضل وابو بصیر وابان بن تغلب بخدمت حضرت
صادق ع داخل شدیم وانحضرت را دیدیم که بر روی خاک نشسته بود ومسح خیبری
در بر داشت که استینهایش کوتاه بود واز شدت اندوه واله بود ومانند
کسیکه فرزند عزیزش مرده گریه میکرد ومانند جگر سوخته اثار حزن ومحنت
در روی حق جویش ظاهر وهویدا بود واشک از دیده های حق بینش جاری بود
ومیگفت ایسید من غیبت تو خواب مرا برده است واستراحت مرا زایل گردانیده
وسرور را از دل ربوده است ایسید من غیبت تو مصیبت مرا دائم گردانید
ومحنت ونوایب را بر من پیاپی گردانید واب دیده مرا جاری کرد وناله وفغان

وخون را از سینهٔ من بیرون اورد و بلاها را بر من متصل کردانید و سدیر
کفت چون حضرت را بان حالت مشاهده کردیم عقلهای ما پرواز کرد و واله ١٤٦
وحیران شدیم و دلهای ما از ان جزع نزدیك بود که پاره کردد و کمان کردیم
که انحضرت را زهر داده اند یا انکه بلیهٔ عظیمی از بلاهای دهر برا او حادث شده است
عرض کردیم که ای فرزند بهترین خلق خداوند هرکز چشم ترا کریان نکند چه
حادثه ترا کریان کرده است و چه حالت رو داده که چنین ماتمی کرفتی حضرت از
شدت غصه وکریه اهی سوزناك کشید و فرمود که من امروز صبح نظر در کتاب
جعفر نمودم وانکتابی است مشتمل بر علم منایا و بلایا و در انجا مذکور است
بلاهائیکه بر ما میرسد و در انجا علم کذشته واینده هست تا روز قیامت
وخداوند انعلم را مخصوص محمد وال او از ائمه بعد از او کردانیده است صلوات الله
علیهم ونکاه کردم در انجا ولادت حضرت صاحب الامر ع وغیبت انحضرت وطول
غیبت او و درازی عمر او را وابتلای مومنان در زمان غیبت و بسیار
شدن شك وشبهه در دل مردم از جهت طول غیبت او و مرتد شدن
اکثر مردم در دین خود و بیرون کردن ریسمان اسلام از کردن خود که حق تعالی
در کردن بندکان قرار داده است پس از این جهت رقت مرا دست داده است
وحزن بر من غالب شده است تا اخر حدیث پس وقتیکه تحیر و تفرق و ابتلای شیعه
در ایام غیبت انحضرت وتولد شکوك وشبهات در قلبهای انها سبب شود
از برای کریستن حضرت صادق ع باین نحو کریه سالها قبل از تولد انحضرت و
پیش از وقوع ان و بردن خواب از چشمهای مبارکش پس مومن مبتلای بان

حادثهٔ عظیمه و غرق شدن در آن گرداب بیکرانهٔ تاریک مواج سزاوار است
بگریه و ناله و زاری و بیقراری و حزن و اندوه دائمی و تضرع بسوی حضرت
باری جل جلاله و در کافی و فقیه و تهذیب از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند
که آنحضرت بعبد الله بن ظبیان فرمودند که هیچ عیدی نیست برای مسلمانان نه قربانی
و نه فطری مگر آنکه تازه میکند خداوند برای آل محمد ع حزن را او گفت سید
چرا یا بن رسول الله فرمودند زیرا که ایشان می بینند حق خود را در دست غیر
خودشان پس از این احادیث معلوم میشود که ائمه علیهم السلام چه قدر مهموم
و مغموم بودند از جهت غیبت آنحضرت تا آنکه در عیدها مصیبت ایشان
تازه میشد و غم بر روی غم ایشان علاوه میگشت و در عیون از حضرت امام رضا ع
روایت کرده در ضمن حدیث متعلق بحضرت حجت عجل الله فرجه فرموده که چه
بسیار مرد مؤمن و چه بسیار زن مؤمنه که متاسف و حیران و محزونند در وقت
غایب شدن ماء معین یعنی حضرت صاحب الزمان ع پس وقتیکه مؤمنان در
ایام غیبت محزون شوند پس آنحضرت ع چه قدر باید غمگین بوده باشند و اما
مهموم بودن خود حضرت صاحب الزمان ع پس اندازه ندارد زیرا که آن خلیفهٔ
خداوند که جامهٔ خلافت و ریاست و سلطنت ظاهره و باطنه بر تمام جهانیان
را جز برای آن قامت معتدل برای احدی ندوخته اند با وجود آنکه از رتق و فتق و
اجرای احکام و حدود و تبلیغ فرامین خداوندی و منع تعدی و جور
و اعانت ضعیفان و اغاثهٔ جمیع مظلومان و اخذ حقوق و اظهار و اعلان
حق و ابطال و ازهاق باطل ممنوع شده و ظلم و تعدی بر آنحضرت بجائی رسیده

که علاوه بر اینها از خوف ظالمان و منافقان متمکن بر اظهار نفس معظم
خود نشده و در این طول زمان تنها یا با بعضی از موالیان خاص خود خوش
در بیابانها و صحراها گردش میکند و حق خود را در دست دیگران می‌بیند
و بحسب امر خداوندی صبر کرده میگذراند پس حال آنحضرت در این زمان
مثل حال آن پادشاه عالی خواهد بود که جمیع احکام او همیشه بر قانون
عدالت و خودش بر رعایا مهربانی و شفقت داشته باشد پس مغلوب عدوی
بوده باشد که در گوشهٔ حبسش بکنند و دستش از همه چیز کوتاه باشد
و آن عدو ظالم نیز هرچه بکند در بارهٔ رعایا و دوستان و چاکران او غیر
از تعدی و عداوت نمائی و ناهمواری چیزی نباشد پس در این وقت آن
پادشاه عادل و مهربان در مجلس آن ظالم با عدو آن چه خواهد کشید و چه
میگذرد براو و جگرش چه قدر سوخته میشود و دلش چه طور بدرد میآید
پس مرد مؤمن در این زمان نیز مثل اولاد و دوستان آن پادشاه عادل
مهربان محبوس باشد که مولایش از دست ظالم گریخته و در بعضی از صحراها
گوشه نشین گردیده و سلطنت او را غاصبان و ظالمان و الواط و اجامر و
اوباش از دست او گرفته و در عوض این غصب و تعدی بر رعیت و دوستان
او ظلم و جور و اجحاف و بی انصافی میکنند پس چنین مؤمن محب باید هم
و غمش بیشتر و قلقش بی اندازه و اضطرابش زیاده و خواب راحت را بالمره
فراموش بکند از جهت آنکه شخصی با این عظمت و جلالت و بزرگی و رأفت
و احسان و عطوفت و مهربان تر از هزار پدر حاضر و ناظر و لکن چنان در

پرده حجابی از حجابهای خدا پنهان و پوشیده شده که نه دستی بدامانش
میرسد و نه چشمی بجمالش افتد و نه از مقر سلطنتش خبری و نه از محل اقامتش
اثری و مؤمن دوست از این طرف هر دون و خسیسی را بلند جز آنکه غیر او
کسی را نجوید و هر لغو و ناملایم و منکر را بشنود جز سخن آنکه غیر او نخواهد
کسی سخن بگوید و ریاست و سلطنت هر کسی را مشاهده بکند که بغیر از
او کسی را لیاقت و قابلیت ندارد و در فقرات دعای شریفه ندبه معروف
که حضرت صادق فرموده که شیعیان آنرا در هر عیدی و روز جمعه بخوانند
اشاره باین مقام که در این ایام باید گفت فرمودند که حاصل مضمون بعضی
از آنها اینست بعد از ذکر پاره از اوصاف و مناقب آنحضرت روحنا فداه که
کاش میدانستم که تو در کجا اقامت نمودی و کدام زمین و خاک ترا بر
گرفته آیا در کوه رضوی جای داری یا در کوه ذی طوی گرانست بر من که خلق
را ببینم و تو دیده نشوی و نشنوم از تو نه آوازی و نه رازی گرانست بر من که
احاطه کند بتو بلاها نه بمن و نرسد بتو از من نه ناله و نه شکایتی جانم فدای
تو غایبی که از ما کناره نداری جانم بفدای تو دور شده که از ما دوری نگرفتی
جانم فدای تو که آرزوی هر مشتاق آرزومندی از مرد و زن که ترا یاد آورند
و ناله کنند گرانست بر من که من بر تو بگریم و خلق از تو دست کشیده باشند
گرانست بر من آنکه جاری شود بر تو آنچه جاری شده نه بر ایشان آیا معینی
هست که طولانی کنم با او گریه و ناله را آیا جزع کننده هست که من او را بر جزعش
یاری بکنم هر وقتیکه خلوتی شد آیا بچشمی خاشاکی رفته است که اشک

او جاری بشود که چشم من او را بر این حالت مساعدت کند یا بسوی تو راهی هست
ای پسر احمد که بحضورت مشرف شوند و بخدمت تو برسند یا متصل میشود
روز ما از تو بفردای او و بن محظوظ شویم و بهره بریم کی وارد میشویم بر
چشمه های سیراب کننده پس ما سیراب شویم کی سیراب میشویم از آب گوارا
تو که تشنگی ما بطول انجامید کی صبح و شام بخدمت تو خواهیم رسید و کی
تو ما را می بینی و ما ترا در حالتیکه لوای ظفر و نصرت برافراشته شد
آیا خواهی دید ما را در اطراف خودت و تو بر ما امامت و پیش نمازی میکنی
در حالتیکه زمین را پر از عدل کرده و بر دشمنان خودت چشانیده عذاب
و حنا دیرا و هلاک نموده ظالمان و انکار کننده حق را و قطع کرده اصل
کافران را و اساس ظلم کننده ها و منافقان را و ما بعد از دیدن اینها میگوییم
الحمد لله رب العالمین تا آخر دعا که نمونه ایست از درد دل آنکه جامی از
چشمه محبت آنحضرت نوشیده و سزاوار است او را که با مثال این کلمات
درد دلی کرده و بر آتش فراقش کفی از آب شور دیده پاشیده و همیشه در
فراق آن خلیفه حضرت خلاق در اشتیاق بوده و مثل عشاق جمال بیمثال
حضرت باری مشتاق آن وجود معظم و سلطان عادل عالم بوده باشد شعر

دل بدلبر بر اگر صاحبدلی   دوستی با عقل کن گر عاقلی   نظری باو برسد
دل که دل بر میبرد آن دل است   دلبری دلبر توئی چون بدلبر دل بری گر تو ای عارف بدلبر دل بری
او برد دلرا که در دل سر او ست   دلبر او چون برد دلرا بدلبر دل بکل ماندہ است گر ماندہ دل نیست
یا الهی از کرم داریم امید   تو مکن از در گهت ما را بعید ماندہ اند در ظلمت نومید

کن زانوارت منور یا کریم بعد نومیدی بسی امیدهاست از پس ظلمت بسی خورشیدهاست
ابجد از ظلمت جهل عمی وارهان ما را بانوار هدی گمرهانیم ای معین راه بر
دستها گیر گمرهان راه بر کن هدایت ابجد از راهها که برفتند انبیا و اولیا
هر یکی در راه رو میشتافت عاقبت مطلوب خود هر یک بیافت گر گران گر شتابنده بود
عاقبت جوینده یابنده بود پس شخص در این ایام باید جد و جهد و سعی و تلاش بکند و بقدر امکان در این زمان در یاد گرفتن احکام ایمان زحمت بکشد و بکوشد زیرا که جادهٔ واسعهٔ مستقیمهٔ شریعت مطهره با وجود آنکه حضرات ائمه ؏ چه زحمتها کشیدند و متحمل چه مشقتها شدند و آنرا واضح و لایح کردند در این زمان رسیده بآنها منحصر شده در راههای باریک و تاریک متشتت که در هر رهگذر آن جمعی از دزدان داخل دین مبین در کمین نشسته و پیوسته شکوک و شبهات در قلبهای عوام بلکه خواص داخل کرده و مردم را از طریق مستقیم شریعت واضحهٔ احمدی محمدی ؐ باز داشته اند و کار بآنجا رسیده که این فرقهٔ قلیله و عصابهٔ متهدیهٔ اثنی عشریه یکدیگر را تکذیب و تکفیر و لعن و توهین کرده اند و میکنند و دشمنانرا بر خود چیره نموده و همیشه دسته دسته از دین خدا و ند و غایب بودن حضرت صاحب الزمان ؑ بیرون روند و بی اعتقاد میشوند و علماء راستین از اظهار علم خود شان عاجز گشتند و صدق شده در خصوص این زمان وعدهٔ صادقان ؑ که فرمودند خواهد آمد وقتیکه نگاه داشتن مؤمن دین خود را مشکلتر است از نگاه داشتن جرهٔ از آتش در دست و بعض اخبار را ذکر کردیم در این معنی اللهم الیک المشتکی و انت الکاشف

الْكَرْبِ وَالْبَلْوىٰ اِنَّ سُبُلَكَ ضَايِعَةٌ وَاَحْكَامَكَ مُعَطَّلَةٌ وَاَهْلُ بَيْتِ
نَبِيِّكَ فِي الْاَرْضِ هَائِمَةٌ فَاَظْهِرِ اللّٰهُمَّ وَلِيَّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ
الْقَائِمَ الْمُنْتَظَرَ وَالْاِمَامَ الْمُظَفَّرَ وَالْحُجَّةَ عَلىٰ جَمِيعِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ السَّلٰم

رؤیای سیم و نیز محقق نوری اعلی الله مقامه در ان کتاب بعد از ذکر بعضی
از مناقب و فضایل جناب اخوند مولا فتحعلی سلطان ابادی ره فرموده که انجناب
سبب تالیف اینکتاب شد زیرا که من با او مشرف شدیم بزیارت حضرت سید الشهدا
در سال هزار و دویست و هشتاد و نه در ایام عاشوراء و ما با او اقتداء میکردیم
در نماز مغرب و عشاء در پشت بام کفشداری صحن انحضرت که در طرف غربی ایوان
مطهر است و در شب عاشوراء با من مشورت کرد در تعیین کردن وقت مراجعت
بنجف اشرف تا انکه رایش علاقه گرفت که بعد از عاشوراء که روز جمعه بود بعد از
نماز ظهر از کربلا حرکت بکنیم بسوی نجف و قتیکه شب یازدهم شد که فردا یش خیال
کرده بودیم که بنجف برویم در ثلث اخر شب در خواب دیدم که من در پشت بام همان
کفشداری هستم و بغیر از من در انجا کسی نیست و در ایوان مبارک و حرم مطهر
نیز کسی که من او را بشناسم نبود و مردمان همه در صحن شریف بنا بر عادت خود
مشغول خرید و فروش شده چنانکه در ایام زیارات مخصوصه همین طور میباشند
پس در ان اثنا که من ایستاده بودم ناگاه حضرت رسول خدا و حضرت صاحب الزمان
علیهما السلم بر بام ان کفشداری تشریف اوردند و حضرت حجت عصر در عقب
سر انحضرت میامد و او از جدش بلند قامت بود و در سر هر دو عمامه
سفید بود پس رفتند تا انکه نزدیک شدند بدر وسط حرم که برواق باز میشود

و قبل ازانکه ازنظرم غایب شوند حضرت رسول خدا ؐ بسوی من توجه کرد پس بر
کشت بطرف من پس فهمیدم که انحضرت مرا قصد کرده پس من بسرعت بطرف انحضرت
شتافتم وازپله ها که فشاری یك پله پائین رفتم پس دیدم که انحضرت ببالا
تشریف اورد پس سلم کردم وسلام مرا رد کرد واز دست مبارکش بوسیدم و
بعد ازان فرمود که من باینجا امدم ازبرای خاطر تو و برای ملاقات تو پس چرا
در اینجا ایستادۀ پس من خجالت کشیدم ازبالا تشریف اوردن انحضرت برای ملاقات
من وازاین فرمایش انحضرت وبعد ازان ملاطفت کرد بمن وبمن اکرام نمود بعض
کلماتیکه درخاطرم نماند مکر انکه انحضرت مولا فتحعلی مذکور را بخیر یاد کرد
ورجوع فرمود بمکان اول خود واما حضرت حجت عصر پس در اینمدت ایستاده
بود درمکان خودش مقابل ضریح مقدس حضرت سید الشهداء ؑ پس بانچه کفتم
واحترامی بخدمت انحضرت مشرف نشدم وقصد کردم بسمت او پس وقتیکه
مرا دید که بطرف او میروم مرا استقبال کرد بچند قدم وقتیکه باو رسیدم سلم
کردم ودستش را بمن داد پس بوسیدم وبعد ازان ازمن پرسید از حال مرض
مولا فتحعلی واو در این وقت وقبل ازان مبتلا بمرض سوداء بود ومشغول
خوردن دواء بود کفتم الحمد لله خوبست وبعد ازان بمن ملاطفت کرد فرمود
کی بنجف اشرف بر میکردید کفتم جناب مولا فتحعلی در شب کذشته عزم کرده
که فردا بعد ازنماز ظهر جمعه برویم پس تبسم کرد وفرمود دو مرتبه یا سه مرتبه مجتهد میت
ولا بد است برای او عمل کردن وبعد ازان ساکت شد پس فکر کردم که ازیك
مسئلۀ مشکله بپرسم بخاطرم چیزی نیامد چیزی غیر معلوم بمن نشد نعوذ

بالله

بالله که این از قلت استعداد و بد عاقبتی بوده باشد و بعد از آن از من مفارقت
کرد و من مراجعت کردم بر پشت بام که نشد اری دیدم که مردمان همه بر شغل
و در عمل شان هستند و این ملاحظات آنحضرت را دیده اند و بعد از آن در
صحن مقدس بعضی چیزها دیدم که شاهد صدق باشد بر آنچه من دیده بود از
پشت بام پس در آخر وقت سحر از خواب بیدار شدم شکر کننده بخداوند وقتیکه
رؤیای خود مرا بجناب مولا فتحعلی گفتم او نیز از این قبیل رؤیاها بسیار
نقل کرد و گفت اگر کسی اینهارا در کتابی ثبت میکرد هر اینه نفعش بر مسلمانان
عام میشد پس گفتم اگر تو امر بکنی مرا من اینهارا جمع میکنم پس بمن اشاره کرد
که بکن وقتیکه از زیارت مراجعت کردم شروع نمودم بجمع اینها الحمد لله و ایضا
در اواخر جلد دوم دار السلام بعد از آنکه سه کرامت از جناب حاجی مولا علی ابن
حاجی میرزا خلیل طبیب طهرانی اعلا الله مقامهم نقل کرده فرموده که بعضی از علم
از آنجناب کرامات عجیبه نقل کرده اند و او سزاوار است باین کرامتها زیرا
که او همیشه با نفس خود جهاد میکرد و نفس خودرا وا میداشت بر زهد
و طاعت و خودرا منزه میکرد از اخلاق رذیه حتی اینکه من دو مرتبه حضرت
حجت عصررا در صورت او دیدم در خواب و بعد از بیداری فهمیدم که حاجی
مذکور بوده و در آنخواب ندانستم که او است بلکه او را حضرت مهدی ع
دانستم اعلا الله درجاته فی الجنة رؤیای چهلم در مستدرکات جلد
اول دار السلم و در کتاب نور الانوار نقل کرده اند از عالم جلیل و فاضل
نبیل ابو جعفر محمد بن جریر طبری که در مسند فاطمه ع از ابو بصیر روایت

کرده ولفظ ازبر ثانی است که عرض کردم بحضرت صادق ع که فدای تو شوم
مرا خبرده بعدد اصحاب حضرت قائم آل محمد ع وبلدان ومواضع ایشان حضرت
فرمود روز جمعه بیا وچون روز جمعه شد بخدمت آنحضرت رفتم وبمردی
فرمود بنویس این املاء حضرت رسول خدا است بامیر المؤمنین ع از عدد اصحاب
حضرت قائم ع که در نزد او در مکه از خانها ورختخوابهای خود حاضر شوند ایشان
پنجاه وقضاة وحکام آنحضرت میباشند در میان مردمان از طاز بند شرق یکمرد
او مرابط سیاج است واز صامغان دو مرد واز فرغانه یکمرد واز ترمد دو مرد
واز دیلم چهار مرد واز مرو رود دو مرد واز مرو دوازده مرد واز بیروت نه مرد
واز طوس پنج مرد واز قریات دو مرد واز سجستان سه مرد واز نیشابور دواز
مرد واز هرات دوازده مرد واز بوسنج چهار مرد شاید قوشنجان باشد واز ری
هفت مرد واز طبرستان هفت مرد واز قم هیجده مرد واز رقه سه مرد واز ترافعه
دو مرد واز حلب سه مرد واز سلیمیه پنج مرد واز دمشق دو مرد واز فلسطین
یک مرد واز بعلبک یکمرد واز سوان یکمرد واز قسطاط چهار مرد واز
قیران دو مرد واز کور کرمان سه مرد واز قزوین دو مرد واز همدان چهار مرد
واز موقان یک مرد واز بدّ یک مرد واز خلاط یکمرد واز حابروان سه مرد
واز نوا یک مرد واز سنجار چهار مرد واز قالیقا یک مرد واز سمیساط یکمرد
واز نصیبین یک مرد واز موصل یک مرد واز بلواق دو مرد واز رهتا یکمرد
واز حران دو مرد واز باغه یک مرد واز قالس یک مرد واز صنعا دو مرد و
از قبد یک مرد واز وادی القری یک مرد واز خیبر یک مرد واز بدا یک مرد

واز خار یك مرد واز كوفه چهار مرد واز مدینه دو مرد واز ترنده یك مرد واز
حیون یك مرد واز لوشیا یك مرد واز طهنی یكمرد واز یوم یك مرد واز
اهواز دو مرد واز اصطخر دو مرد واز ملیان یك مرد واز دنبل یك مرد
واز میدانها یك مرد واز نمد این هشت مرد واز عکبری یك مرد واز حلوان
دو مرد واز بصره سه مرد واصحاب کهف و ایشان هفت مردند ودو تاجر
که از انطاکیه خارجند وسه نفر غلام ودو نفر دیکر ودوازده نفر از
مسلمانان بروم پناه امنیت برده اند ودو نفر که بسر اندیب رفته اند واز
سمند چهار نفر ویکنفر که کمشده از مرکب خود است واز شیراز یا سیراف یکمرد
ودو نفر کریخته بسوی سرداب وطالب الحق یك مرد وکریخته یك مرد و
احتجاج کننده بکتاب بناصبی یك مرد وایشان سیصد وسیزده نفر
میباشند بعدد اصحاب حضرت رسول خدا صلعم در جنك بدر پس ایشان در
یك شب در مکه جمع میشوند در شب جمعه وصبح جمعه در مسجد الحرام جمع
خواهند شد ویك نفر از ایشان تخلف نخواهند کرد پس در کوچهای مکه متفرق میشوند
که منزل از برای سکنای خود پیدا نمایند اهل مکه بایشان جای نخواهند داد
زیرا که ایشانرا نمیشناسند نمیدانند از برای چه کار امده اند بر مکه از بلاد
خود از تجارت وحج وغیر ان وبعض اهل مکه ببعض دیکر میکویند این اشخاص
از یك شهری نمیباشند وما ایشانرا هیچ ندیده ایم وایشان بدوی هستند
وشتر وحیوانی ندارند پس اینها از کدام ولایت امده واینجا جمع شده اند پس
در این هنکام مردی از بنی مخزوم پا بر سر مردم میکذارد ومیاید تا انکه نزد

نمیرسند و میکوید من امشب خواب عجیبی دیده ام و از ان بسیار خایف و مضطربم
میکویند چه خواب دیده او میکوید دیدم چیز بسیار بزرکی از اسمان افتاده
بسوی کعبه چون ملاحظه کردم دیدم ملخهای بودند که بالهای سبز داشتند
پس طواف بکعبه نموده و در مغرب و مشرق عالم پرواز کردند و پهن شدند
و بر هیچ ولایت و دهی نرسیدند مکر انکه او را مثل اتش میسوزانیدند پس
مردم مکه باو میکویند بیا تا برویم بنزد اقرع که تعبیر اینخواب را بنماید و او مردیست
از بنی ثقیف که علمی دارد چون باو نقل خواب را میکنند او نیز میکوید من عجیبی
دیده ام امشب از لشکرهای خدا که شما قوتی بر ایشان نخواهید داشت پس
مردم خبر انقوم را باو میدهند و از نزد او بر میکردند که اینقوم را بکیرند
پس خداوند عالم خوف و ترس و بیمی از ایشان در قلب اهل مکه میاندازد و
بعضی بعض دیکر میکویند که هنوز از این قوم خلاف و منکری بظهور نرسیده است
تعجیل در امر کرفتن ایشان ننمائید شاید مردی از ایشان در قبیله از قبایل
عرب باشد اکر از ایشان شراری ظاهر شود پس انوقت با ایشان در اویزید
با وجود انکه در سیمای ایشان خوبی مشاهده میشود و ایشان در حرم خداوند
میباشند که خون ایشان مباح نیست تا انکه حادثه رخ نماید که موجب جنک
باشد با ایشان پس امرد مخزومی که خواب دیده است میکوید ما ایمن و خاطر
جمع نیستیم از ایشان شاید در عقب ایشان مردمی دیکر باشند و چون انها
وارد شوند اینها با انها یکدست بشوند پس حالا که اینها کمند و قوتی ندارند
ایشانرا از میان بردارید پیش از انکه قوتی پیدا نمایند و من کمان ندارم خواب

رفیق شما را مکر انکه حق خواهد شد پس ولایت خود را از ایشان خالی نماید پس یکی از میان ایشان کوید اکر چندین مثل ایشان وارد شود در این مکان و این بلد شما خوفی از ایشان نداشته باشید زیرا که اینها سلاحی ندارند و قلعهٔ که پناه بان برند نخواهند یافت اکر مددی از برای انها برسد اول ایشان را میکشیم مثل انکه تشنهٔ اب بخورد و بعد رجوع بانها خواهیم کرد و در این کلمات خواهند بود تا انکه شب براید پس خداوند خواب برا چشم اهل مکه غالب میکند و بعد از ان دیکر اهل مکه در یک جا جمع نمیشوند تا انکه حضرت قائم ظهور میکند و اصحاب انحضرت بعضی از ایشان با بعضی ملاقات میکنند مثل انکه برادرند از یک پدر و مادر و شبها هر یکی بمنزل خود میروند و متفرق میشوند و روزها جمع میشوند و اینست تاویل این ایه فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا ابو بصیر کفت یابن رسول الله ایا در روی زمین بغیر از ایشان مؤمن نیست فرمود بلی مؤمن بغیر از ایشان هست ولکن انها نجبا و قضاة و حکام و فقها در دین میباشند الحدیث مؤلف میکوید در این حدیث شریف ان مرد مخزومی و ثقیفی هر چند یکه خود حضرت حجة عصر عجل الله فرجه را در خواب ندیدند ولکن اصحاب انحضرت را در خواب می بینند و بر قدرت و قوت ایشان علم بهم میرسانند و همان نحو که در خواب دیده اند ایشان را چنان مییابند که بر عالم از مغرب و مشرق غالب میشوند و محل شاهد از ذکر این حدیث شریف ذکر خواب مرد مخزومی و ان مرد ثقیفی بود نه ذکر سایر

احوالات اصحاب آنحضرت بود زیرا که احوالات وصفات ایشان بسیار
واحادیث بسیار وآیات متعدده در شان ایشان وارد ونازل شده و
حقیر جمله از آنها را در کتاب تحفة الشیعه ذکر کرده ام وحدیث دیگر نیز ابو بصیر
از آنحضرت در ذکر عدد ونامها ومکانهای اصحاب آنحضرت روایت کرده ودر
نور الانوار از کتاب غایة المرام نقل کرده است ولکن در آن حدیث بعضی بلاد
ذکر شده که در این خبر شریف نیست مثل مرو وانبداد وطالقان وموعود
وقوس وجرجان وسنجان وغیر از اینها وایضا در این خبر مذکور بعضی بلاد
است که در حدیث غایة المرام ذکر نشده مثل خار ولوشیا واصطخر وخیون
وترافعه وکوفه وسوان وغیر از اینها وبحسب ظاهر منافاتی در بین این دو حدیث
فهمیده میشود ودر نظر قاصر حقیر ابدا منافاتی در بین این دو حدیث شریف
نیست زیرا که ممکن است در حدیث غایة المرام مراد از جرجان وسنجان و
مرو وابندار وموعود اسم شهری باشد یا ولایت ومحال باشد ومراد از خار
ولوشیا وخیون وسوان نام دهات ویا قصبات آنها باشد پس در یک حدیث
مثلا نام شهر را ذکر کند ودر دیگری نام دهی از آن شهر را مثل فلان کس
طهرانی وتبریزی وحال آنکه آنکس از دهات طهران وتبریز است وذکر نام
دهش هم صحیح است وذکر اسم شهر او نیز درست است وایضا ممکن است
که مراد از جرجان وموعود در حدیث غایة المرام همان خار واصطخر در
حدیث مذکور باشد ولکن بعضی از مردمان جرجان را اصطخر میگویند
در زمان اول ویا بعد از این ویا در یک زمان مثل ریحان آباد وحوا

بریك دهی ازارومی و یادهی شیخ الاسلامی که هردو نسخه صحیح است ۱۴۰
زیرا که بعضی از ادعوا میدانند و برخی بعضی از ایجاب با دفقط و هکذا
تمام میان جاها پس باین دو احتمال منافات از میان اخبار برداشته میشود
پس کسیکه اطلاع کامل نداشته باشد نباید در نظر اول در احادیث
شریفه بگوید که این دو خبر و یا سایر اخبار منافات باهم دارد و بکبرا طرح
بکند و یا هر دو را بیندازد العیاذ بالله از این نادانی و توهین بشرع نبوی
و بلکه بالاتر از این عصمنا الله عن ذلك و بالجمله ابدا منافاتی و اختلافی
در میان احادیث کتب معتبره خصوصا کتب اربعه ندارد بلی در نظر قاصران
و نادانان در نظر اول منافات ظاهر میشود و لکن بعد از ملاحظه سایر
اخبار و آثار و تامل قراین داخله و خارجه منافات برداشته شود و اصلا
اختلاف پیدا نکرده بلی در میان احادیث کتب اربعه و غیر آنها از سایر
کتب معتبره اخبار تقیه موجود است و لکن فهمیدن قراین خارجه و داخله
و دانستن اخبار تقیه و تمیز آنها از احکام واقعیه و اطلاع کامل باطراف
مسئله و علم بهم رساندن بمراد حضرات ائمه علیهم السلم کار صعب و
دشوار است و از این جهت عالم مثل کبریت احمر است و نائب مناب حضرت
امام ع در این زمان غیبت است و ولی مسلمان و در بین ایشان اجراء
کننده حدود و دیات و میان احکام شرع حضرت شارع است چنانکه احادیث
معتبره بر هر یکی از اینها دلالت کرده است نه آنکه عالم آنست که از روی اصول
مخالفان و ظنون بلا اعتنا و اطمینان با تامل و احتیاط فتوی ده باشد و

چند نفر از جاهلان و عوام کالانعام را مرید خود بکنند و زمانی در جهان
بچرد و ابداً تامّل و تفکّر در اخبار ائمّه اطهار نکنند و بلکه با احادیث ملاحظه
ننماید و حکم شرع را از آنها استنباط نکند و عمدهٔ اعتمادش بر ظنّ حاصل
از اصول دیگران باشد و اصول و قواعد و اخبار و احادیث و آثار آل محمّد
در گوشه و در کتاب کهنه بماند و از این بدتر آنکه در وقتیکه با آنها نظر کنند
نسبت منافات و اختلاف در میان آنها بدهد و از این جهت آنها را
طرح کنند و تمسّک بکنند با اصول مجعول آن منافقان جهول آیا ائمّهٔ ما
اثنی عشریه دین را کامل نکرده اند و ما هارا محتاج بر مجعولات و مزخرفات
مخالفان کرده اند و از برای دین خداوند اصول و قواعد و اخبار در میان
امّت خود نگذاشته اند و برای ما زحمتها و مصیبتها در ذکر احادیث نکشیده اند
نعوذ بالله من الخذلان فی هذا الزمان و حقیر رفع منافات و دفع
اختلافات را در کتاب اثنی عشریه در مواضع متعدّده بیان کرده ام بعون الله
و برکة الائمّة ع — ای بسا ابلیس آدم روی هست — پس بهر دستی نباید داد دست
ای بسا شاهان میان احمقان — ظاهرند و از خسیسان بس نهان
و بالجمله در این مقام عنان کلام از دست رفت و مقصود رفع منافات از بین
این حدیث مذکور و خبر غایة المرام بود و دفع اختلاف گردید با آنچه ذکر شد
و اصحاب آنحضرت را در این حدیث از نجباء شمردند چنانکه از قضاة و حکّام
ایشانرا قرار داده اند و شیخ ابرهیم کفعمی در حاشیهٔ جنّة الواقیه در دعای
امّ داود در آنجا که میفرماید بعد از صلوات بر اوصیاء و سعداء و شهداء

وائمه هدى عليهم السلام اللهم صل على الأبدال والأوتاد السياح
والعباد والمخلصين والزهاد واهل الجد والاجتهاد که گفته
شده که زمین خالی نیست از قطب و چهار اوتاد و چهل ابدال و هفتاد نجیب
وسیصد و شصت صالح پس قطب حضرت مهدی صاحب الزمان است و اوتاد
کمتر از چهار نمیشود زیرا که دنیا مانند خیمه است و مهدی صلوات الله علیه
مانند عمود است واین چهار نفر طنابهای اینخیمه اند وگاه میشود که اوتاد
بیشتر از چهار ند و ابدال بیشتر از چهل و نجبا بیشتر از هفتاد و صلحا
بیشتر از سیصد و شصت و ظاهر اینست که خضر و الیاس از اوتاد ند پس
ایشان ملاصقند با دائرهٔ قطب و اما صفت اوتاد پس ایشان قومی هستند
که غفلت نمیکنند از پروردگار خود شان طرفة عینی و جمع نمیکنند از دنیا
مگر قوت روز و صادر نمیشود از ایشان لغزشهای بد و شرط نیست در
ایشان عصمت از سهو و نسیان بلکه همان عصمت از فعل قبیح و شرط است
عصمت از سهو و نسیان در قطب و اما ابدال پس ایشان پست تر از انهایند
در مراقبت وگاهی صادر میشود از ایشان غفلت پس تدارک میکنند
انرا بتذکر کردن و عمدا معصیتی نمیکنند و اما نجبا پس ایشان پست تر
از ابدالند و اما صلحاء پس ایشان پرهیزکارانند که موصوفند بعدالت
وگاهی از ایشان معصیت صادر میشود پس تدارک میکنند انرا باستغفار
و پشیمانی و خداوند فرموده إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ
تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ یعنی بدرستیکه انانکه پرهیزکاری

نمودند چون رسد بایشان اینده وطواف کننده دور قلبش از شیطان
بانکه ایشان را وسوسه کند یا رنجی که از جنس سوداء وجنون باشد بایشان
رسانند یاد کنند خداوند را ونام خدا را برند پس ناگهان ایشان بینند یا شنوند
بسبب آن تذکر ویاد آوری که یکی از چهار رکن توبه است پس کفعمی فرموده که خداوند
ما را از اقسام اخیر قرار دهد که ما نیستیم از اقسام اولیه ولکن خداوند را
فرمان میبرد دوست داشتن ایشان وکسیکه دوست دارد قوم را محشور
میشود با ایشان وگفته شده که هرگاه کم بشود یکی از اوتاد چهارگانه میگذارند
بدل آن از چهل نفر ابدال وهرگاه کم شود یکی از چهل نفر ایشان گذاشته
میشود بدل او از هفتاد نفر نجباء وهرگاه کم شود یکی از ایشان گذاشته
میشود بدل از سیصد وشصت نفر صلحاء وهرگاه کم شود یکی از ایشان گذاشته
میشود بدل او از سایر مردم ومحقق نوری در نجم الثاقب بعد از ذکر این فرموده
تاکنون در این ترتیب ماخذ وخبری بنظر نرسیده ولکن شیخ مذکور سرآمد
عصر خود بود در اطلاع وتتبع ودر نزد او بسیاری از کتب قدماء علماء
بود که در این اعصار اثری از آنها نیست والبته تا در محل معتبری ندیده بود در
چنین کتاب شریفی ضبط نمیکرد تمام شد مؤلف میگوید تایید میکند آنچه را
که مرحوم کفعمی ذکر کرده آن قصه که محقق نوری در اواخر جلد دوم دار السلام
از جناب عالم جلیل وفاضل نبیل آقا سید محمد ابن آقا سید هاشم نجفی معروف
بهندی نقل کرده که فرمود نقل کرد بمن جناب فاضل المعی وعالم ربانی آقا سید
محمد قاضی دسبولی واز شاگردان مرحوم خاتم المجتهدین حاجی شیخ المرتضی

بود و قبل از او از شاگردان مرحوم صاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامه
بود که او در دسبول متمرّز بوده حکم میکرد و قضاوت مینمود و مردم تادیب
و تعزیر میکرد و خمس و غیر آنرا از حقوق شرعیّه قهراً از خلق میگرفت و
بفقراء میداد و اجازهٔ اجتهاد از صاحب جواهر بحسب اطّلاع او نداشت و
لکن اجازهٔ اجتهاد را از او بدون اطّلاع او بحیله گرفته بود و حیله را بمن
گفت و احدی برای اجازه گرفتن او عالم نبود که آنرا بحیله گرفتم پس گفت روزی
دوست داشتم که بمناجاتی بروم و یکقدری برای خودم از دعا و عبادات بکنم پس
رفتم بمسجد کهنهٔ از آبادی دور که آنجا مشغول بشوم بطاعت پس در آن مسجد
یک مرد جولایی را دیدم از اهل دسبول پس وقتیکه مرا دید گفت حیله کردی
بر عبد صالح و از او اجازهٔ اجتهاد گرفتی بدون اطّلاع او و نشستی در منصب
وجوب امامت و قضاوت و حال آنکه برای آن اهلیّت نداشتی بدرستیکه عذاب
تو هفتاد خریف است در دوزخ و بعد از آن ذکر کرد برای من که آنها را من
کرده بودم و بغیر از خداوند کسی آنها را نمیدانست و بعض آنها اسرار قلبیّه
و ضمایر نفسیّه بود و آنها را تفصیلاً بر من بیان کرد پس دانستم که از برای او راهی
بر واقع هست پس بمن خبر داد که برای او مردی از رجال الغیب بعض وقتها
میاید و ایشان خادمان حضرت صاحب الزمان هستند و ایشان چهل نفرند
و بزرگ ایشان قطب است پس از او جدا شدم و رفتم بزیارت قبر امام زاده
که در آنجا بود تا آنکه برای خودم خلوتی بکنم و گریه و توبه و زاری و ناله نمایم
پس بعد از زیارت در آنجا بسیار گریه کردم و امام زاده را شفیع خودم نمودم

و فردای آن روز بر همان مسجد رفتم که شاید آن مرد را در آنجا بیابم پس او را
در آن مسجد دیدم پس بمن گفت بشارت باد ترا زیرا که آن امامزاده شب
بخدمت حضرت حجة عصر آمد و برای تو شفاعت کرد و بسیار التماس و طلب
عفو برای تو از آنحضرت نمود و آنحضرت همان نحو ساکت بود و او را رد نمیکرد
پس امر کرد آنحضرت که قطب است برفیق من که بنزد من میاید که من با تو شرط
بکنم که تو ذمهٔ خود ترا فارغ نمائی از هر مالیکه تو آنرا گرفتهٔ هرچند یکه آن
مرد مستحق دادن آن وجوهات بوده است زیرا که تو اهل آن نبودی که اخذ
وجوهات بکنی و بر فقراء رد بکنی و نفس خود ترا بذل بکنی برای قصاص
آنکسیکه بر او تعزیر و تادیب کردهٔ پس هرکس خواست از تو آنها را میگیرد و
هرکه میخواهد نمیگیرد و ترا بری میکند و از قصاص خودش عفو نماید پس
از شنیدن این از آن مرد باوجود آنکه او ندانسته بود که من بر امامزاده
دخیل شده ام و بزیارت او رفته ام از دسبول بیرون شدم و بر ششتر
رفتم و از آنجا بر مردمان دسبول قریب بچهارصد کاغذ نوشتم بر هر کسیکه
از وجوهات گرفته بودم و او را تعزیر و تادیب کرده بودم که من توبه کرده ام
و نفس خود مرا حاضر نموده ام برای قصاص و آماده شده ام بر دادن آن اموال
که از مردم اخذ کرده ام و نفس خود را مهیا کردم بر اداء آنها بقدر امکان
و هرچند یکه حالا قدرت بدادن آنها نداشته باشم پس وقتیکه کاغذها
من بایشان رسید ایشان بر من رحم کرده بودند و بعض ایشان برای من
گریه کرده بودند پس بعد از زمانی از ایشان کاغذ رسید که ما ترا عفو

کردیم وگذشتیم و ذمهٔ ترا بری نمودیم پس من آمدم بنجف اشرف براین
نحو ومشغول تحصیل شدم در نزد مرحوم شیخ مرتضی و ازجملهٔ چیزهائی
که این سید محمد سبولی نقل کرد بمن از آن مرد جولا و او از رفیق خودش که از
رجال الغیب بود اینست که از برای احکام شرعیه در نزد ماها تفصیلاتی
که در نزد شما علماء نیست مثل آنکه از برای نظر بسوی اجنبیه و زن نامحرم
بغیر اذن او حکمی است و بلذت نظر کردن جوان بسوی او حکمی است که زن
نداشته باشد و اگر زن داشته باشد برای او حکمی است و برای مرد غیر
جوان حکمی است و غیر از اینها از بسیار احکام در مقدار عقوبت و تعزیر
و غیر اینها و گفت که بمن نقل کرد آن مرد جولائی که شبی آن رفیق من که از رجال
الغیب است بنزد من آمد و فرمود که حضرت قطب امشب اراده کرده که با اصحاب
خودش بشهر فلانی تشریف ببرد اگر تو هم میل داری با ما بیا برویم پس من
هم با ایشان در خدمت حضرت قطب رفتم و براه افتادیم پس ناگهان دیدم
که زمین در زیر قدمهای ما میرود و کوهها و درختها از ما میگذرد و همان
شب بدون تاخیر بآن شهر رسیدیم پس دروازهٔ آن برای ماها باز شد و
یک کرسی برای قطب گذاشته شد پس در بالای آن قرار گرفت و بعد از آن
امر کرد بحاضر کردن یک مردی پس ما خادمان رفتیم و در او را کوبیدیم
مثل در زدن اعوان حکام و او را قهراً از منزل خودش بیرون کردند
بسیار زدند او را در اثناء راه تا آنکه او را بحضور حضرت قطب رسانیدند
پس امر فرمود بزدن او دو مرتبه تا آنکه او را مثل جنازه ترک کردند و ما

رفتیم

رفتیم بسوی بعض مسجدها در آن شب و روز متفرق شدیم در میان مردمان
و دیدیم که مردم آنجا با همه یکدیگر بشارت میدهند از جهت دیدن آن مرد و اعتقاد
کرده اند که او را خدا گرما آنجا زده و در شب دوم ما همه بطی الارض برگشتیم و
جناب آقا سید محمد قاضی فرمود که من میدانستم که آن مرد جولا ابدا از دسبول
بیرون نرفته است و آن شهر را قطعا نشناسد که نام برد پس من از بابت امتحان
از بعض حاجیهای آن شهر پرسیدم که من آنجا را دیده بودم پس چنان وصف کرد
که گویا الآن در آن شهر است پس دانستم که راست میگوید و من باو گفتم که
آیا در نجف کسی پیدا میشود که بخدمت رجال الغیب برسد یا نه گفت بلی کسی
هست و لکن از برای او فضیلتی بر بزرگان علماء که او را نمیشناسد ندارد
و این بودن شخص از رجال الغیب و یا از کسانیکه ایشان را می بینند از جهت
حکم خاص است که سر آن مخفی است و ایشان در میان مردمان میباشند
و مردم ایشان را نمیشناسند پس برادرم آقا سید علی با آقا سید محمد مذکور
گفت که در نجف اشرف ما مردیست سید محسن نام و از او نقل میکنند که
یکی از رجال الغیب نزد او میاید پس شما بنویسید با آن مرد جولائی دسبولی
و از او بپرسید از راستی این سید محسن خضرمی پس جناب سید مذکور
نوشت باو و جواب آمد که او راست گفته و یکی از رجال الغیب نزد او
میاید و او اقل آنکسانست که رجال الغیب را می بینند از جهت درجه پس
من اراده کردم که سید محسن را امتحان بکنم بطوریکه او نداند که من او را
امتحان میکنم پس من یک صورت روایتی را نوشتم و حال آنکه روایت نبود

وسؤال

وسؤال کردم از او از محل رجوع یک ضمیر فیها و در اعتقاد خودم آن را
بجای رجوع کردم و آن نوشته را باو دادم و گفتم باو خود آگر آن رجال الغیب
با وحقیقت را بگوید و او نیز بمن نشان بدهد نوشتهٔ آن رجال الغیب را
پس او راست گو است و اگر خبر ندهد پس این اصلی ندارد پس آن سید
محسن مذکور آن ورقه را گرفت که نشان بدهد و از ضمیر و مرجع آن بپرسد
وقتی من او را دیدم گفتم چطور شد گفت هنوز آن رفیق من بنزد من نیامده
و بعد از زمانی او را ملاقات کردم گفتم چه شد گفت رفیق من آمد و از او
پرسیدم گفت این کلام بیفائده است و تا بحال از ائمه علیهم السلم صادر
نشده است گفتم آن رفیق تو از این کلام چه اراده کرده است گفت مرادش
اینست که برای تو فایده نیست در سؤال کردن از این مسئله پس من دانستم باین
بیان او که این سید خضر می جوابرا از رجال الغیب میگیرد و خودش معنای
انرا نمیداند مؤلف میگوید محقق نوری این سید محمد دسبولی را در
دار السلم بسیار تمجید و تعریف کرده و فرموده که در راه مکه معظمه با او هم
سفر بودم و از او بغیر از راستی و درستی و عبادت و طاعت چیزی دیگر
ندیدم و او محل اعتماد مرحوم شیخ مرتضی بود و مقصود یقینی بودن آنچه
است که او نقل کرده و از این قصهٔ عجیبه چند چیز معلوم میشود اول آنکه
بعضی از صلحاء بعضی از مطالب عملیه را نمیدانند و مطلب واقع را نمی فهمند
و این بر تقوی و دیانت او ضرر ندارد چنانکه آن سید جلیل خضر می که رجال
الغیب را میدید و مطلب واقعی را نداند است چنانکه مرحوم صدوق بعضی از

مسائل دینیه را ندانسته و نسبت سهو را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله داده و هکذا دوم آنکه رسیدن بر بعضی از مقامات خاصه از موهوبات خداوندی است و بس چنانکه در این قصه تصریح بآن شده سیم آنکه از قصص متعدده این معلوم میشود وجود رجال الغیب در این زمان و دارا بودن ایشان بطی الارض و خادم بودن ایشان در خدمت حضرت صاحب الزمان چنانکه در ذیل رؤیای سی و هشتم بعض احادیث را نقل کردم که جمعی از خواص در خدمت آنحضرت میباشند چهارم آنکه ایشان بعضی از مردمان را تادیب و تنبیه میکنند و جزای بعض اعمال را بر عمل کننده آن میرسانند و باخرت نمیگذارند چنانکه آن مرد را در آن شب زدند شعر

لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند

پنجم آنکه بعضی از احکام شرعیه هست که بر علماء اعلام مخفی مانده و بانها اکثر علماء نرسیده اند چنانکه بیان شد در نظر کردن بزن اجنبیه که حکمهای متعدده دارد و از این جهت است که وقتیکه آنحضرت ظهور میکند و بعض احکام را بیان فرمائید مردمان میگویند که این دین تازه است و غیر از شرع جدش است چنانکه احادیث بسیار در این معنی وارد شده و حقیر جمله از آنها را در باب هفتم تحفة المهدیه ذکر کرده است و حال آنکه همان احکام حکمهای شرع جدش است بلکه آن حکمها در احادیث وارده از اجداد ش ذکر شده و در اخبار کتب اربعه و سایر کتب معتبره موجود است لکن فهمیدن آنها کار هر کس نیست طعمه هر مرغ انجیر نیست ذلك فضل الله یعطیه

من یشاء

من یشاء و اگر آن احکام در میان این احادیث نباشد پس بکدام دلیل آنحضرت آنها را ثابت میکند و بکدام از آیات آن حکم را بیان خواهند فرمود ششم آنکه بر منصب ریاست قضاوت و حکومت نشستن و اخذ حقوق از زکوة و خمس و رد مظالم از مردمان گرفتن و بمحل آنها رسانیدن کار هر کس نیست و بلکه علاوه بر عدالت و دیانت اهلیت و علمیت و اجتهاد میخواهد و اگر کسی قوة فهمیدن مسائل شرعیه از ادله آن از کتاب و سنت و احادیث وارده از عترت طاهره علیهم السلام نداشته باشد پس از برای او حرام است تصدی بامور شرعیه از قضاوت و حکومت و اخذ حقوق رعیة امام و رسانیدن آنها بمحل آن و هر چند یک خودش نخورد و بعد از آنکه بضرورت مذهب معلوم شد که فصل خصومات و تصدی مرافعات و حکومت و قضاوت حق امام است چطور ممکن میشود که هر جاهلی و نادانی متصدی آن بشود و بعد از آنکه واضح گردید که مالیات را باید رعایا بپادشاه بدهد و اخذ مالیات حق پادشاه است چطور جایز میشود که رعیت خودش مالیات خود را بدیگری مثل خودش بدهد و چه نحو جایز میگردد که این رعیت از رعیت دیگر حق رعیتی بگیرد بدون اطلاع پادشاه پس پادشاه عالمیان امام است و فقط بعضی اشخاص را نایب خود کرد در قضاوت و اخذ حقوق مالیه پس با وجود آن چطور خواهد شد قضاوت کردن و گرفتن حقوق از مردمان برای کسیکه اهل آن نیست فوا عجبا از این زندقه و غصب خلافت امامت از بعضی جهله و سفله و حضرت امیر المؤمنین

بشریح قاضی فرمود که تو در جائی نشسته که در آنجا نمی نشیند مگر پیغمبر و یا
وصی او و یا شقی پس از این حدیث معلوم شد که علماء اعلام اوصیا پیغمبران
و نایب امامان میباشند پس مرد غیر عالم و نادان نایب و وصی پیغمبران نمیشود
خصوصا اگر عدالت و دیانت نداشته باشد و از این قبیل احادیث بسیار است
در شرایط نایب امام و در بودن اخذ حقوق واجبه حق امام و نایب او
و حقیر جمله از آنها را در مسائل نجفیه ذکر کرده ام و این مقام گنجایش ذکر آنها را
ندارد   از خدا خواهیم توفیق ادب   بی ادب محروم ماند از لطف رب
هفتم آنکه توبه حقوق الناس و اذیت کردن بر ایشان موقوفست برد کردن
آن حقوق بر صاحبانش چنانکه بر آقا سید محمد مذکور در قبول توبه اش
شرط کرد و در این قصه و احادیث در این خصوص بسیار است و محتاج بذکر
آنها نیست هشتم آنکه وجود بعضی از اماکن شریفه و مزار امام زاده ها محل
نزول رحمت است و مکان استجابت دعوات و حصول حاجات است چنانکه
این سید مذکور اول رفته بود بمسجد و بعد از آن بمزار امام زاده در خدمت (و انا امام زاده)
حضرت قطب شفاعت کرد و این سید جلیل را از عذاب بشرط توبه و رد
حقوق مردم با ایشان خلاص کرد پس معلوم میشود که وجود اینها در روی زمین از
اسباب نجات مردمان و از الطاف غیبیه خداوند رحمن است بر بندگان الله
درمانده و مضطر و مریض و مقروض و مظلوم و هراسان و محتاج و امثال
ایشان از صاحبان هموم که با آنجاها پناه برند و تضرع نمایند و بوسیله آن
مسجد و صاحب آن مقام و مزار و قبر از خداوند عالمیان مسئلت کنند و دوا

درد خود را بخواهند و شفا طلبند و دفع شر اشرار نمایند و بسیار شده
که بسرعت اجابت مقرون شده که با مرض رفته اند و با عافیت برگشته اند
و ملول و پریشان رفته اند و اسوده خاطر مراجعت نموده اند و مظلوم
رفته اند و مغبوط برامده اند والبته هر قدر در اداب و احترام انجاها بکوشند
خیر و برکت در انجا بسیار بینند و محتمل است که همهٔ انجاها از جملهٔ ان خانه‌ها
باشند که خداوند امر فرموده باید مقام انها بلند شود و نام خداوند در انها ذکر
کرده و مدح کرده انکسانیرا که در صبح و شام در انجاها تسبیح خداوند را
میکنند و اما مشاهد حضرات ائمه علیهم السلام پس اصل مسجد در قران و حدیث در اخبار
انها است چنانکه علامهٔ مجلسی در جلد هفتم بحار اخبار بسیار در این معنی
نقل کرده است و ایات قرانی که در خصوص مساجد وارد شده همهٔ انها
تفسیر شده بر مشاهد ائمه اطهار ع پس مسجد واقعی و معبد اصلی انها است
و فضیلت ان مشاهد مقدسه بر سایر مساجد مثل فضیلت خود ایشانست
بر سایر مردمان و چنانکه سایر مردم با ائمه قیاس نمیشود و همچنین سایر
مساجد را بر مشاهد مشرفهٔ ائمه قیاس نمیتوان کرد پس وقتیکه کرامت قبر
امامزاده‌ها و احترام او و قبرش از جهت نسبت ایشان بیکی از ائمه
باشد پس احترام ائمه ع و حرمت قبر و مشاهد ایشان چه قدر خواهد گشت
و بالجمله سایر مساجد ملحق است بر مشاهد ائمه ع و مساجد شریفه تابع
مشاهد مقدسه است و بلکه احترام مساجد و حرمت انها که از واجبات
مؤکده و از ضروریات است از جهت انستکه در انها اسمهای مبارکهٔ ائمه ع

وفضایل ومناقب واحکام که از قبل خداوند وارده اند ذکر میشود نه آنکه
مشاهد مقدسه ائمه ملحق بمساجد است چنانکه بعض علماء فرموده اند
زیرا که این قول ناشی است از عدم ملاحظه اخبار بسیاری که در بحار وغیر
آن ذکر شده وعدم اطلاع بر تفسیر آیه شریفه وعدم تدبر بر زیارات وارده
خصوصاً زیارت جامعه ودر این مقام زیاده ازین کلام اقتضا ندارد والا
براهین قاطعه وادله واضحه را نقل میکردم واشاره بمحل آن دلیلها نمودم
پس هر که بخواهد رجوع بکند ودر ذیل این رؤیای جمله کلام را فی الجمله
بمناسبتی طول دادم از جهت حصول بصیرت بر ارباب بصائر بدانکه ازین
قبیل رؤیاها بسیار است وچه بسا اشخاص از موثقین ومؤمنین حضرت حجت
عصر را در رؤیا دیده اند واز آنحضرت بر معجزه وکرامتی واقف شده اند و
حقیر در ایام تحصیل خودم در مشهد مقدس حضرت امام رضا علیه السلام و
در نجف اشرف از آن رؤیاها بسیار شنیده ام وچونکه در آن زمان در صدد
جمع آنها نبودم بعض الفاظ ومضامین آنها ونامهای بعضی از آن اشخاص را
فراموش کرده ام واز زیاد ونقصان نمودن آنها ترسیدم ازین جهت آنها را
ذکر نکردم ودر بعضی از اوقات برای حقیر نیز اتفاق افتاده ودر این کتاب
اکتفا کردم بذکر رؤیاهای طریفه وخوابهای عجیبه ونقل از کتابهای معتبره
واز اشخاص موثقین ومعتبرین که یقین بر صدق آنها داشتم واعتماد بر
ایشان نمودم واز جهت نمونه از فضایل ومعجزات حضرت صاحب الزمان عج
این چهل رؤیا را ذکر کردم والا ذکر فضایل ومناقب وکرامات ومعجزات

انحضرت را نمیتوان حد و حصر و تعداد و احصا کرد لَوْ کَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً
لِکَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ کَلِمَاتُ رَبِّی و مراد از کلمات رب
در این ایه و سایر ایات حضرات ائمه علیهم السّلم است در تفسیر شعر
کتاب فضل ترا اب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

خاتمه در ذکر دوازده عمل که بسبب عمل کردن هر یکی از انها شاید در
خواب بخدمت حضرت صاحب الزمان ع و یا بحضور اجدادش ع میتوان رسید

عمل اوّل شیخ طوسی در مصباح و سیّد بن طاوس در فلاح السّائل و کفعمی
در جنّة الواقیه اعلی الله مقامهم ذکر کرده اند و لفظ بر ۴ اخیر است که هر کس
اراده کرده باشد بدیدن یکی از انبیا و ائمّه ع یا سایر مردم مرادش در خواب پس
بخواند سورهٔ وَالشَّمْسِ و وَاللَّیْلِ و اِنَّا اَنْزَلْنَاه و قل یا ایّها الکافرون
و قل هو الله و مُعوّذتین را و بعد از ان بخواند قل هو الله احد را صد مرتبه
و صد مرتبه دیگر صلوات بفرستد و بطرف راست بخوابد پس انشاء الله
انکس را خواهد دید و در نسخه دیگر همین را دیدم مگر انکه گفته بود که این
عمل را هفت شب میکند بعد از خواندن این دعا اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحَیُّ
الَّذِی لَا یُوصَفُ وَالْاِیْمَانُ یُعْرَفُ مِنْهُ مِنْکَ بَدَتِ الْاَشْیَاءُ وَاِلَیْکَ
تَعُودُ فَمَا اَقْبَلَ مِنْهَا کُنْتَ مَلْجَاَهُ وَ مَنْجَاهُ وَمَا اَدْبَرَ مِنْهَا لَمْ یَکُنْ لَهُ مَلْجَاءُ
وَلَا مَنْجَا مِنْکَ اِلَّا اِلَیْکَ فَاَسْئَلُکَ بِلَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَ اَسْئَلُکَ
بِبِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ وَبِحَقِّ حَبِیبِکَ مُحَمَّدٍ ص سَیِّدِ النَّبِیِّینَ وَبِحَقِّ
عَلِیٍّ خَیْرِ الْوَصِیِّینَ وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ سَیِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ وَبِحَقِّ الْحَسَنِ

والحسين الذين جعلتهما سيدي شباب اهل الجنة اجمعين عليهم السلام
ان تصلي على محمد واهل بيته وان تريني فلانا ونام اورا ذكر
میکند در عوض فلان عمل دوم آنکه سید بن طاوس در فلاح السائل
روایت کرده که از برای دیدن حضرت امیر المومنین ع در خواب در وقت خوابیدن
این دعا را بخواند اللهم انی اسئلك یا من لطفه خفی وایادیه
باسطة لا تنقضی اسئلك بلطفك الخفی الذی ما لطفت به لعبد
الا کفی ان ترینی فلانا فی منامی عمل سیم کفعمی روایت کرده که هر
کس سورهٔ قدر را در وقت زوال صد مرتبه بخواند حضرت پیغمبر ص را در
خواب میبیند عمل چهارم وایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است
که هر کس بعد از خواندن نافلهٔ صبح و قبل از نماز ظهر سورهٔ قدر را بخواند
بیست و یك مرتبه نمیرد تا انکه حضرت پیغمبر را می بیند عمل پنجم انکه شیخ
از خواص القران نقل کرده که هر کس بخواند در شب جمعه بعد از اداء
نماز شب سورهٔ کوثر را هزار مرتبه و هزار مرتبه صلوات بفرستد خواب
انحضرت را می بیند عمل ششم در بعضی از مجامع معتبره نقل شده که هر
کس اراده بکند که سید کاینات را در خواب ببیند بعد از نماز عشا دو
رکعت نماز بکند بهر سوره که خواسته باشد و بعد از ان این دعا را صد
مرتبه بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا نور النور یا مدبر الامور
بلغ منی روح محمد وارواح ال محمد تحیة وسلاما عمل هفتم
در کتاب مفاخر روایت کرده که هر کس در روز جمعه هزار مرتبه بگوید

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ انحضرت را در خواب می بیند
ویا آنکه منزل خود شرا در جنت می بیند واگر ندید پنج جمعه اینعمل را
مکرر بکند که بفضل خداوند چیزیرا می بیند که شادی او دران باشد
عمل هشتم وایضًا دران کتاب فرموده که هرکس در شب جمعه دو رکعت نماز
بکند ودر هر رکعت بعد از حمد یازده مرتبه آیة الکرسی و یازده مرتبه
قل هو الله بخواند وبعد از سلام نماز هزار مرتبه بکوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰی مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ انحضرت را در خواب می بیند
پس اگر نصیب او کردید از سه جمعه نمیکذرد وبعض فقراء این را تجربه کرده اند
عمل نهم آنکه کفعمی از شهید اول نقل کرده که هرکس اراده بکند که در
خوابش چیزیرا که اراده کرده ببیند پس بطرف راست بخوابد و سورهٔ والشمس
ووالليل و جعد واخلاص و معوذتين را بخواند وبعد ازان بکوید اَللّٰهُمَّ
اَرِنِیْ فِیْ مَنَامِیْ فُلَانًا وَاجْعَلْ لِیْ مِنْ اَمْرِیْ فَرَجًا وَمَخْرَجًا در یکشب واگر
ندید سه شب واگر ندید هفت شب اینعمل را بکند انشاء الله خواهد
دید عمل دهم ایضًا نقل کرده که اگر کسیرا حاجتی باشد وچارهٔ آنرا
نداند پس بخوابد با وضو در فراش پاك ودر نزد او زن نباشد وسورهٔ
والشمس و والليل هر یکی را هفت مرتبه بخواند وبعد ازان بکوید یا
مَلَآئِکَةَ رَبِّیْ بِحَقِّ هٰذِهِ السُّوْرَةِ وَمَنْ اَنْزَلَهَا وَبِحَقِّ مَنْ اُنْزِلَتْ عَلَیْهِ
وَبِحَقِّ اِسْمِ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَاٰیَاتِهِ التَّامَّاتِ کُلِّهَا اِلَّا مَا اَخْبَرْتُمُوْنِیْ
وحاجت خود شرا نام ببرد پس او در خوابش علاج او را می بیند ودر

کتاب تسهیل الدواء عوض اید و سوره سورهٔ اذا زلزلت را ذکر کرده

واگر هر دو عمل کند خوبست عمل یازدهم در عدة الداعی از حضرت باقر ع

روایت کرده که هر کس سورهٔ قدر را در شب صد مرتبه بخواند بهشت را در خواب

می بیند قبل از صبح و در روایت دیگر هر کس سورهٔ اخلاص را هزار مرتبه

بخواند بهشت را در خواب می بیند و در روایت دیگر هر کس سورهٔ قدر را صد

مرتبه در وقت زوال آفتاب بخواند حضرت رسول خدا ص را در خواب می بیند

عمل دوازدهم در دار السلام بعد از ذکر عملهای سابق از کتاب فتح الملک

از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده که فرمود هر کس اراده بکند که خداوند

بر او نشان بدهد آنچه را اراده نموده پس قبل از خواب شش رکعت نماز

بگذارد در رکعت اوّل بعد از حمد هفت مرتبه سورهٔ والشمس و در رکعت

دوّم بعد از حمد هفت مرتبه سورهٔ واللیل و در رکعت سیّم بعد از حمد

هفت مرتبه سورهٔ والضحی و در رکعت چهارم بعد از حمد هفت مرتبه الم نشرح

و در رکعت پنجم بعد از حمد هفت مرتبه سورهٔ والتین و در رکعت ششم

بعد از حمد هفت مرتبه انا انزلناه بخواند و در هر دو رکعت سلام بدهد

و بعد از فراغت از آن بر خداوند ثنا بگوید و صلوات بر پیغمبر ص بفرستد

و بعد از حمد و ثنای خداوند و صلوات بر رسول او بگوید اَللّٰهُمَّ رَبَّ

مُحَمَّدٍ وَرَبَّ اِبْرٰهِیمَ وَمُوسٰی وَرَبَّ اِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ وَرَبَّ جَبْرَئِیلَ وَ

مِیکَائِیلَ وَاِسْرَافِیلَ وَعِزْرَائِیلَ وَمُنْزِلَ التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیلِ وَالزَّبُورِ

وَالْفُرْقَانِ الْعَظِیمِ اَرِنِی فِی مَنَامِی اللَّیْلَةِ مَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّی پس اگر در شب

اول دید بسیار خوب واگرنه در شب دوم وسیم انشاء الله تا شب هفتم
خواهد دید در خواب آنچه را که خواسته باشد مؤلف میگوید از این
قبیل اعمال بسیار است که در کتاب مذکور ذکر کرده وحقیر اکتفا کرد باین
عدد مبارک که از جهت تیمن وتبرک بر عدد دوازده واگر در شب اول ودوم
وسیم حاجت روا نشد تا بر شب هفتم عمل را تکرار نماید بشرط آنکه لباس او
ورخت خواب وبدن ومأکول ومشروب او پاک وحلال بوده باشد و
باطهارت وقلب خالی از خیالات دنیا واز آزار مردم واذیت ایشان
باشد وغرض از اینها صفاء باطن وپاک کردن اخلاق خود از رذایل ظاهریه
وباطنیه شود زیرا که همه اینها شرط است در ترقی بر کمالات نفسیه ودرجات
عالیه وبلکه در فهمیدن مطالب علمیه واستنباط مسائل شرعیه والا
اعمال سابقه فائده نخواهد داد بر عمل کننده واگر باین شرایط در هفته اول
مراد حاصل نشد در هفته دوم نیز تکرار عمل بکند والا در هفته سیم
تا چهل روز که انشاء الله تا بچهل روز مقصود حاصل میشود ودرهای
رحمت خداوند بروی او باز میگردد زیرا که مداومت بر عمل نیک وعبادت
مشروعه وکوشش در انابه وتضرع در مدت چهل روز بجهت اینمقصود
ومقصدهای مشروعه دیگر از اسباب قریبه ووسیلهای بزرگست وبسیاری
از علماء اعلام ادعاها تجربه کرده اند در دیدن حضرت صاحب الزمان ع
برفتن چهل شب چهارشنبه بمسجد سهله یا چهل شب جمعه بمسجد کوفه
یا چهل شب جمعه بزیارت حضرت سید الشهداء ع وحقیر جمله از آنها را

در تحفة المهدیة در باب دهم ذکر کرده ام و احادیث بسیار در تاثیر کردن
دعا و عمل چهل روز وارد شده است بلکه مواظبت بر غذائی و شرابی
حلال یا حرام در چهل روز سبب تغییر حالت او است و انتقال از صفتی
بر صفت دیگر چه از نیك بر بد یا از بد بر نیك و همچنین سایر انچه انسان
مباشر انست از لباس و مسکن و هم صحبت و حقیر در اینجا از جهت تقویت
مقصد مذکور متبرك میشود بذکر چند خبر که در دار السلم و نجم الثاقب
نقل کرده است اول عیاشی از فضل ابن ابی قره روایت کرده که از حضرت
صادق شنیدم که خداوند بحضرت ابرهیم وحی کرد که پسری از برای تو از
ساره متولد میشود ساره گفت من عجوزه ام خداوند فرمود که فرزندی
از او میشود و فرزندان ان فرزندش چهار صد سال در دست دشمن
من معذب خواهند شد بسبب انکه او کلام مرا رد کرد پس چون بنی
اسرائیل در دست فرعون مبتلا شدند بدرگاه خداوند تا چهل روز
ناله و گریه نمودند پس خداوند بحضرت موسی و هرون وحی فرمود که ایشانرا
از دست فرعون خلاص گردانند و صد و هفتاد سال از ان مدت باقی
بود و ان مدترا از ایشان برداشت و اگر شما نیز چنین تضرع و زاری میکردید
خداوند فرج ما را نازل میکرد و اگر چنین نکنید پس این امر بنهایت خود
خواهد رسید خبر دوم در کافی از انحضرت روایت کرده که فرمود خالص
ننمود بنده ایمان بخدا را و در روایت دیگر نیکو ننمود کسی ذکر خداوند را
چهل صباح مگر انکه خداوند زاهد کند او را در دنیا و بنماید باو دوا

او را و در دل او را و ثابت نماید حکمت را در دل او و خبر سیم قطب راوندی
از حضرت رسول خدا ص روایت کرده که کسی که خالص کند عبادت را برای
خداوند چهل صباح ظاهر شود چشمهای حکمت از قلبش بر زبانش
خبر چهارم در امالی صدوق روایت شده که بهلول نباش که کفن
میدزدید و اخر کار با نعش دختری از انصار عمل قبیح کرد پشیمان شد
و بنزد رسول خدا ص امد و حضرت او را طرد کرد پس او رفت در بعضی از
کوههای مدینه و چهل روز گریه و زاری کرد و روز چهلم توبه اش قبول
شد و ایه شریفه در قبول توبه او و گذشتن از جرم او و وعده ثواب بر
او نازل شد پس انحضرت بنزد او رفت و بشارت داد و ایه را تلاوت فرمود
انگاه باصحاب خود فرمود چنین تدارك کرده میشود گناهان چنانکه
تدارك نمود بهلول انها را خبر پنجم و نیز روایت کرده که حضرت داود ع
بترك اولی خودش چهل روز گریه کرد خبر ششم در بحار نقل کرده که
حضرت رسول خدا ص قبل از بعثت مامور شد که چهل روز از خدیجه
عزلت بکند و بعد از چهل روز مبعوث شد برسالت خبر هفتم
و نیز نقل کرده که میقات حضرت موسی ع چهل روز کردید و حضرت رسول
خدا ص فرمود که حضرت موسی نخورد و نیاشامید و نخوابید و میل ننمود
بچیزی از اینها در رفتن و برگشتن خودش چهل روز از جهت شوق
بسوی پروردگار خودش خبر هشتم در کافی از حضرت امام موسی کاظم ع
روایت کرده که از انحضرت پرسیدند که حضرت رسول خدا ص فرمود کسی که

شراب بخورد تا چهل روز نماز او قبول نیست آنحضرت بعد از کلماتی
چند فرمود که چون شراب خورد میماند در نرمه استخوانش تا چهل
روز باندازه انتقال نطفه و علقه و مضغه او و همچنین است جمیع غذائی
که میخورد و میاشامد باقی میماند در آنجا چهل روز خبر نهم و نیز
فرمودند که کسیکه ترک کند گوشت را چهل روز بدخلق میشود زیرا
که انتقال نطفه در چهل روز است و کسیکه چهل روز گوشت بخورد هر
روز خلقش بد میشود خبر دهم در نجم الثاقب روایت کرده که اگر
کسی دعا برای چهل نفر از برادران ایمانی خود بکند و بعد از آن دعا بکند
دعایش در حق خود و ایشان مستجاب میشود همچنین اگر چهل نفر جمع
شوند و دعا کنند یا ده نفر چهار دفعه دعا کنند یا چهار نفر ده دفعه
دعا کنند دعای ایشان باجابت مقرون شود و اگر بر جنازه شخصی
چهل نفر مؤمن حاضر شوند و شهادت دهند که ما جز خیر از او
چیزی ندانیم خداوند شهادت ایشانرا قبول میکند و او را بیامرزد
خبر یازدهم در زاد المعاد و غیر آن از حضرت صادق روایت کرده اند
که هر کس دعای عهد را تا چهل روز بعد از نماز صبح بخواند آنکس از
انصار حضرت صاحب الزمان میشود و اگر مرد بعد از مردن در زمان
آنحضرت زنده میکردد و آن عهد در زاد المعاد است و غیر اینها از
احادیث بسیار که در این مضمون وارد شده و بگمان حقیر تا کسی در چهل
روز مداومت و مواظبت بر عمل مشروع و عبادات خاصه و دعای مخصوص

نکند

٧ در کافی و غیر آن از حضرت رسول روایت کرده اند که هر کس از امت من چهل حدیث حفظ کند
و یاد بگیرد برای انتفاع مردم از آنها خداوند او را در روز قیامت فقیه و عالم مبعوث میکند و در جمله علما اعلام محسوب میشود خبر دوازدهم

کتابخانه آستان قدس
ویژه کتاب

نکنند و در چهل روز زاری و ناله و گریه و توسّل بحضرات ائمه علیهم السلام
نمایند چیزی از مسائل شرعیه را و از مطالب علمیه را نمی فهمند
و نمیتوانند استنباط احکام شرعیه را بکنند و اندك علمی و تمیزی
که حقیر دارد از برکت توسّل بائمّه معصومین و مواظبت بر دعاهای
وارده از ایشان علیهم السلام است در مدّت چهل روز و این را از جهت اظهار
نعمت خداوند و اثر توسّل بر ایشان و ترغیب برادران ذکر کردم نماز
جهت تذکیه نفس پس هر کس صدق اینرا بخواهد بداند خودش با نیّت
صادق و لباس و خوراك پاك و حلال در چهل روز مدا و مت بر اوراد
و اعمال وارده از ائمّه نماید تا بر او ظاهر شود اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ مِنَ الْخَطَاء
وَالزَّلَلِ فِی الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ وَاَسْئَلُهُ اَنْ یَجْعَلَ ذٰلِكَ الْکِتَابَ
خَالِصًا لِوَجْهِهِ الْکَرِیمِ وَذُخْرًا لِی فِی یَوْمِ الدِّینِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ الطَّاهِرِینَ وَکَانَ الْفَرَاغُ مِنْهُ فِی یَوْمِ التَّاسِعِ مِنَ الْعَشْرِ الثَّانِی
مِنَ الشَّهْرِ السَّادِسِ مِنَ السَّنَةِ الْاَوَّلِ مِنَ الْعَشْرَةِ الرَّابِعَةِ مِنَ الْمِائَةِ الرَّابِعَةِ
مِنَ الْاَلْفِ الثَّانِی مِنَ الْهِجْرَةِ النَّبَوِیَّةِ حَامِدًا شَاکِرًا کَثِیرًا وَمُصَلِّیًا عَلٰی
رَسُولِهِ وَآلِهِ وَمُسْتَغْفِرًا اِلَی اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ

بحسب الفرمایش جناب مستطاب عمدة التجار خیر الزائرین کربلائی تقی آقا تاجر
ارومیه الشهیر بصراف و بمباشرت برادر مکرم میرزا آقا زرهیند باف در مطبع
استاد کل آقا مشهدی اسد آقا بسعی و اهتمام ولد ارشدش آقا محمد اسمعیل طبع گردید
علی ید اقل الخلایق علی اصغر ابن عبد الصمد خوشنویس تبریزی سنه ۱۳۳۱

...ابخانه : آستان قدس

این کتاب مستطاب هدایة الانام فیمن لقی الامام حضرت حجة ابن الحسن
ارواحنا له الفدا که از تالیفات جناب مستطاب ملاذ الانام
وثقة الاسلام آقای آقا سید حسین آقای ارومیه ادام الله
توفیقه منقول از کتب اخبار صحیحه از عربی وفارسی مشتمل بر اخبار
واحادیث معتبره مفیده وبرهر مسلم شیعه مذهب واثنا عشری لازم است
بانکه قرائت نماید تا عقیده خودرا محکم نماید ودر وجود وظهور
انحضرت شبهه نداشته باشد چون این کتاب مستطاب عزیز الوجود
بطبع نرسیده بود ودربین خواص وعوام مرغوب آمده فلهذا
جناب مستطاب عمدة التجار والاعیان آقای آقا کربلائی تقی آقا
صراف ارومیه دامه اقباله بصدد طبع این نسخه شریفه برآمده
وامید وار است که توفیق باری بار نماید بطبع سایر تالیفات انجناب
برآیند انشاء الله مثل کتاب درة الغریه ومسائل الحنفیه واثنی عشریه
وتحفة المهدیه وتحفة الشیعه وتحفة الاخیار
وتحفة الاخوان وکشف الحجاب ودرة البیضاء
ومسالك الشریعه وترجمة الموسوی و ... الرضوی

تا اینکه عموم مؤمنین از آنها بهره مند شوند

صحافی
محمدرضا جعفری ماسوله